

فاطمہ سلام اللہ علیہا
دختر امام حسین علیہ السلام



احمد صادق اردستانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فاطمه دختر امام حسین (ع)

نویسنده:

احمد صادقی اردستانی

ناشر چاپی:

نشر مطهر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	فاطمه دختر امام حسین (ع)
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	مقدمه
۱۳	فصل اول : اشک خورشید
۱۳	اشاره
۱۴	حرمت محرم
۱۴	عاشورای جاویدان
۱۶	شعله فروزان
۱۶	فصل دوم : فاطمه ، دختر امام حسین (علیه السلام)
۱۶	اشاره
۱۷	ولادت فاطمه (سلام الله علیها)
۱۸	ازدواج فاطمه (سلام الله علیها)
۱۹	مادر بزرگوار
۱۹	برگ زرین
۱۹	حسن مثنی
۲۰	داستان ازدواج مادر
۲۱	فصل سوم : در حوادث تلخ
۲۱	اشاره
۲۱	ناامنی جدید مدینه
۲۲	هجرت از مدینه
۲۳	هوای نینوا
۲۳	فصل چهارم : در پیکار کربلا

۲۳	 اشاره
۲۵	 در محاصره و هجوم دشمن
۲۶	 غارت خیمه ها
۲۶	 فصل پنجم : به هنگام هجوم دشمنان
۲۶	 اشاره
۲۷	 اعتراف طبری
۲۷	 گزارش دیگر فاطمه (سلام الله علیها)
۲۸	 شوهر فاطمه (سلام الله علیها)
۲۹	 مهتاب بزمگاه
۲۹	 فصل ششم : در کوران کوفه
۲۹	 اشاره
۳۰	 سختی های راه
۳۰	 فضای خوفناک شهر
۳۱	 در مجلس عیدالله
۳۲	 فصل هفتم : سخنرانی فاطمه
۳۲	 اشاره
۳۳	 حمد و ستایش
۳۳	 درباره علی (علیه السلام)
۳۴	 ای مردم ...
۳۴	 می دانید، چه کردید؟
۳۵	 فصل هشتم : شرح خطابه فاطمه
۳۵	 اشاره
۳۶	 ۱ - حمد و ثنای الهی
۳۶	 ۲ - امامت علی (علیه السلام)

۳۷	۳ - افشای فریبکاری
۳۷	۴ - تکرار تاریخ
۳۷	۵ - سابقه درخشان
۳۷	۶ - سابقه بی وفایی و حيله گری
۳۸	۷ - کینه و عقده گشایی
۳۸	۸ - آگاهی تاریخی
۳۹	۹ - قرآن و سرنوشت ستمگران
۳۹	۱۰ - شعر و حماسه
۳۹	۱۱ - آفت خطرناک
۳۹	۱۲ - عاقبت دردناک
۳۹	۱۳ - حساب قیامت
۳۹	۱۴ - زنده جاوید
۴۰	فصل نهم : فاطمه در شام
۴۰	اشاره
۴۰	سلطه خشم آلود شام
۴۱	کینه ها و خشونت ها
۴۲	آثار این بدآموزی ها
۴۲	اطاعت کورکورانه
۴۳	ناله های زین العابدین (علیه السلام)
۴۴	در مجلس ((یزید))
۴۵	داستان مرد سرخ موی
۴۶	فصل دهم : در بازگشت به مدینه
۴۶	اشاره
۴۷	حرکت از شام

۴۸	بر مزار حسین (علیه السلام)
۴۹	ورود به مدینه
۵۰	فصل یازدهم : روزگار مدینه
۵۰	اشاره
۵۰	درباره ازدواج آنها
۵۱	فرزندان فاطمه (سلام الله علیها)
۵۱	فرزندان عبدالله
۵۳	در مرگ شوهر
۵۳	فصل دوازدهم : شخصیت معنوی و انسانی
۵۳	اشاره
۵۳	۱- عبادت فوق العاده
۵۴	۲- سخاوت و بزرگواری
۵۴	۳- حفظ آثار پیشوایان
۵۵	۴- نگهداری آثار پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
۵۶	۵- امانتدار میراث امامت
۵۶	۶- وفاداری و نمک شناسی
۵۷	فصل سیزدهم : شخصیت علمی و روایت احادیث
۵۷	اشاره
۵۸	روایت حدیث
۶۰	راویان فاطمه (سلام الله علیها)
۶۱	روایات فاطمه (سلام الله علیها)
۶۱	اشاره
۶۱	۱- محبت علی (علیه السلام)
۶۱	۲- برگشتن خورشید

- ۳- غفلت از غدیر! ۶۲
- ۴- در عیادت فاطمه (سلام الله علیها) ۶۲
- ۵- مقام علی (علیه السلام) و شیعیان ۶۳
- ۶- مزد رسالت ۶۳
- ۷- بانوی برگزیده ۶۴
- ۸- سرور زنان جهان ۶۴
- ۹- فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) ۶۴
- ۱۰- خشم و رضای فاطمه (سلام الله علیها) ۶۴
- ۱۱- همنشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ۶۴
- ۱۲- ارزش حب آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ۶۵
- ۱۳- ترغیب به آموزش معارف ۶۵
- ۱۴- ولادت امام حسین (علیه السلام) ۶۵
- ۱۵- در آغوش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ۶۵
- ۱۶- نگرانی خدیجه (سلام الله علیها) ۶۶
- ۱۷- دعای ورود به مسجد ۶۶
- ۱۸- دعای بعد از نماز ظهر ۶۶
- ۱۹- خواب فاطمه (سلام الله علیها) ۶۶
- ۲۰- شهادت فرزندان ۶۶
- ۲۱- مدفن هفت شهید ۶۷
- ۲۲- نعمت بیماری ۶۷
- ۲۳- پاداش درد و گرفتاری ۶۷
- ۲۴- تکبر و خود فریبی ۶۸
- ۲۵- فروتنی و تکریم زنان ۶۸
- ۲۶- ویژگی های زنان ۶۸

۶۸	۲۷- به فکر همسایه
۶۹	۲۸- امنیت پرندگان
۶۹	۲۹- دو سپاه ستمگر!
۶۹	۳۰- نظافت قبل از خواب
۶۹	۳۱- پرهیز از جذامی
۶۹	۳۲- ویژگی های عالی اخلاقی
۷۰	۳۳- نشانه های ایمان کامل
۷۰	۳۴- اسباب غم و شادی
۷۰	۳۵- اجز شکر گزاری و تسلیم
۷۰	۳۶- صلاح و هلاکت امت
۷۰	۳۷- سعادت دنیا و آخرت
۷۱	در قلمرو شعر و ادب
۷۱	تصحیح شعر
۷۱	فصل چهاردهم : زندگی جدید و برگ آخر
۷۱	اشاره
۷۲	گفت وگو پیرامون ازدواج
۷۳	فرزندان دیگر
۷۳	محمد دیباج
۷۴	مرثیه مدینه
۷۵	به سوی زندان کوفه
۷۵	زندان مخوف
۷۶	وفات و آرامگاه
۷۸	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فاطمه دختر امام حسین (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه : صادقی اردستانی احمد، ۱۳۲۳- عنوان و نام پدیدآور : فاطمه دختر امام حسین ع / تألیف احمد صادقی اردستانی
 مشخصات نشر : تهران مطهر ۱۳۷۸. مشخصات ظاهری : ۲۰۴ ص. شابک : ۶۰۰۰ ریال ۹۷۹۹۶۴۵۸۳۹۵۵۷ وضعیت فهرست نویسی :
 برون سپاری یادداشت : کتابنامه ص [۱۹۵] - ۱۹۷. موضوع : فاطمه بنت حسین س ، - ۱۱۰ ق -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره :
 BP۵۲/۲ف ۲ص ۲ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۸۴ شماره کتابشناسی ملی : ۷۵۲-۷۸

مقدمه

در راه ایمان و عقیده بسم الله الرحمن الرحيم کسانی که در راه ((ایمان و عقیده خود)) فداکاری نموده و حتی جان خود را در این راه فدا کرده اند، در طول تاریخ فراوان می باشند. ((سقراط)) فیلسوف بزرگ یونانی و استاد ((افلاطون)) را، به خاطر عقیده ((به خدای یگانه)) که با آئین رسمی و دولتی سازگار نبود، چهارصد سال پیش از میلاد مسیح بن مریم (علیه السلام) به مرگ محکوم کردند، او جام زهری را که از گیاه ((شوکران)) تولید شده بود نوشید و جان داد(۱) و ((فیلسوف شهید)) لقب گرفت. (۲)
 ((جوردا نوبرونو)) متفکر بزرگ ایتالیایی، به خاطر رد نظریه ((بطلیموس)) و حکمت طبیعی ((ارسطو)) در سال ۱۵۹۸ میلادی، در آتش افکنده شد و او را سوزاندند. (۳) ((گالیله)) فیزیک دان، ستاره شناس و ریاضی دان ایتالیایی، به خاطر ابراز عقیده علمی خود، مبنی بر حرکت زمین، شکنجه های فراوان دید، و بالاخره در زمره ((شهادای علم و دانش)) به شمار آمده است (۴) و خلاصه ((در کلیسای کاتولیکی چهارده هزار نفر به عنوان شهید شناخته می شوند)). (۵) در تاریخ اسلام هم افرادی مانند: بلال حبشی فرزند رباح (۶) یاسر یمنی پدر ((عمار)) و همسر او ((سمیه))، از شخصیت های بزرگ و مومنی بودند، که در راه حفظ ایمان و عقیده توحیدی خویش، سخت ترین ضربه ها و شکنجه های دردناک را به جان خریدند، و سرانجام ((شهید ایمان و عقیده خود)) گردیده اند (۷) و نام نورانی و ماندگار آنان، بر پیشانی تاریخ پر عظمت اسلام می درخشد. سید شهیدان در میان شهیدان راه اسلام، نخست رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، ((حمزه)) عموی خود را که در ((جنگ احد)) شهید شد، سید شهیدان نامیده است (۸) اما بعد از آن از زبان آن حضرت و امامان دیگر لقب ((سید شهیدان)) به حضرت حسین بن علی علیه السلام اختصاص داده شده است. (۹) عظمت امامت، شیوه شهادت، شعاع کرامت و اوج حماسه درخشان قیام عاشورای حضرت حسین (علیه السلام) هم به گونه ای است، که افزون بر گستره جوامع اسلامی، گاهی دانشمندان آگاه و اهل وجدان غیر مسلمان را هم تحت تاثیر عظمت خویش قرار داده، و هر کدام به نوعی عظمت این قیام مقدس انسانی را مورد ستایش قرار داده اند.
 ((واشنگتن ایرونیك)) مورخ مشهور آمریکایی ((انجام مسئولیت پیشوایی و نهضت حسین (علیه السلام) را ستوده))، (۱۰) ((توماس کارلایل)) مورخ معروف انگلیسی، پیروزی حق حسین (علیه السلام) را بر باطل دشمن، مورد ستایش قرار داده (۱۱) و ((مسیو ماربین)) آلمانی، جانبازی آگاهانه حسین (علیه السلام) را تمجید فراوان نموده است. (۱۲) ((ابوالعلائی معری)) ادیب و فیلسوف بزرگ مسلمان در قرن چهارم هجری، که به خاطر علم و دانش فراوان خویش در برابر هیچ کس سر تعظیم فرود نمی آورد، درباره عظمت شهادت و جاویدانی رنگ خون سازنده امام علی (علیه السلام) و فرزند او امام حسین (علیه السلام) سروده است: بر چهره آسمان، از خون علی (علیه السلام) و خون حسین (علیه السلام) دو یادگار به جای مانده است، که یکی در پایان شب، به نام فجر، و دیگری به هنگام غروب به نام شفق، با سرخی خود گواهی می دهند. آری، آسمان از خون این پدر و پسر، لباس خود را رنگین ساخته، و با پیراهن خونین، در محشر به پیشگاه خداوند وارد می شود. (۱۳) پرهیز از ذلت سُرایی شعاع عزت و

عظمت مکتب اهل بیت (علیه السلام) و به خصوص نهضت پر فروغ عاشورای حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) حقیقتی است، که هر انسان با وجدانی را در هر مکتب و مرامی به سر می برد و به آزادی و کرامت انسانیت می اندیشد، به شگفتی و تعظیم واداشته و در طول تاریخ دانشمندان و اندیشمندان زیادی در برابر او سر تسلیم و تکریم فرود آورده اند، چنانکه چند مورد آن را مطالعه کردیم. باری، با توجه به این عزت و عظمت درخشان، برای پیروان حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) به خصوص برای آنان که در بیان و نوشتار، از شخصیت آن بزرگواران سخن به میان می آورند، رعایت بیان عظمت مکتب امامت و عاشورا، ضروری تر می نماید و حتی مسؤولیت آفرین خواهد بود، زیرا غیر از اینکه این معنی جزء مسائل اعتقادی ماست و نیز سراسر رفتار و گفتار آنان هم از ذلت و زبونی پیراسته است، عالمان بزرگ و مخلص شیعه نیز این جهت را مورد سفارش جدی قرار داده اند. محدث سختکوش و بلند مقام ((حاج شیخ عباس قمی)) در زمینه پرهیز از بیان مطالب ضعیف و ذلت بار نسبت به ساحت مقدس حسین بن علی (علیه السلام) و مکتب درخشان و جاودان عاشورای آن حضرت، و در مورد مسئولیت گویندگان و شاعران و مرثیه سرایان، می نویسد: برای هر انسانی و به خصوص برای ذاکرین و مرثیه خوانان لازم است، از هر سخنی که بوی ذلت اهل بیت (علیه السلام)، به خصوص بوی ذلت مولای ما حضرت حسین (علیه السلام) و اهل بیت او را بدهد، خودداری کنند، زیرا آن بزرگوار خود فرموده است: ((هیئات منا الذلة)). یعنی، ما هرگز تن به ذلت نمی دهیم و این کار را، خدا و رسول و اهل ایمان هم، هیچگاه برای ما نمی پسندند. (۱۴) استاد بزرگوار ما ((محدث نوری)) هم در کتاب دارالسلام خویش داستانی را آورده، که خلاصه آن بدین قرار است: شیخ محمد، فرزند علامه بزرگ ((وحید بهبهانی)) گفته است: یکی از افراد روضه خوان معروف، صحرای قیامت را به خواب دید که مردم در هول و هراس سختی به سر می برند، هر کسی در فکر راه چاره ای بود، زیرا هر کسی را دو ماء مور به پای حساب می بردند. در محلی منبر بلندی قرار داشت، که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر بالای آن و علی (علیه السلام) بر پله اول آن نشسته بودند، و مردم هم برای حسابرسی در مقابل آن منبر در صفی قرار گرفته بودند. این مرد می گوید: وقتی نوبت حسابرسی به من رسید، علی (علیه السلام) به من فرمود: چرا فرزند عزیزم حسین (علیه السلام) را خوار شمردی؟! من در حالی که از این سوال وحشت زده و پریشان شده بودم، جز اینکه چنین کاری را انکار کنم، چاره ای نداشتم، اما احساس کردم بازویم دردی گرفت، در کنار خود کسی را مشاهده کردم، که طوماری را گشود و هر چه را در هر زمان و مکانی گفته بودم، در آن ثبت شده بود! در آن جا راه چاره ای به ذهنم رسید، که بگویم: این مطلب را از جلد دهم کتاب بحارالانوار علامه مجلسی بازگو کرده ام، اما به دستور حضرت علی (علیه السلام) ماءموری به نزد ((علامه مجلسی)) که در صف اول عالمان قرار داشت و تالیفهای او هم جلواش قرار گرفته بود رفت و جلد دهم بحارالانوار را آوردند، ولی من با پریشانی هر چه آن را ورق زدم، چنین مطالبی را که گفته بودم، در آن کتاب نیافتم! باز به ذهنم رسید، که بگویم: آن مطالب را از کتاب منیع البكاء حاج ملا صالح برغانی نقل کرده ام، ولی ماءمور پیگیری این موضوع، نزد آن عالم هم که در صف ششم یا هفتم قرار گرفته بود رفت و آن کتاب را هم آورد، و مطالب نادرستی را که درباره حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) نقل کرده بودم، در آن نیافتم! در آن حال پریشانی و درماندگی من، از جانب خداوند مهربان به پیامبر رحمت خبر رسید، که اگر قرار باشد علی (علیه السلام) اینگونه حسابرسی کند، کسی راه نجاتی نخواهد داشت، بلکه باید راه لطف و گذشت را پیش گرفت. اما من به خاطر آن خواب وحشتناک، هراسان از خواب بیدار شدم و چون شرایط روضه خوانی صحیح را در خود نمی یافتم، این شغل را کنار گذاشتم. (۱۵) درباره کتاب در پی نگارش کتاب های: ۱- قیام حسین (علیه السلام) چرا؟ ۲- بانوی شجاع زینب کبری (سلام الله علیها) ۳- زندگانی حضرت ابوالفضل (علیه السلام) ۴- زینب قهرمان دختر علی (علیه السلام) که هر کدام بخشی از وقایع و حوادث تاریخی عاشورای حسینی (علیه السلام) را بازگو می کند، اینجانب برای بازگو نمودن و تجزیه و تحلیل بخش دیگری از این حماسه جاویدان، کتاب ((فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)) - را، به رشته تحریر درآورده ام. این را هم باید مورد توجه داشته باشیم،

همانطور که اصل واقعه عاشورای سال ۶۱ هجری، یک واقعه ممتاز و استثنایی بوده، و پیر و جوان، زن و مرد، افراد مختلف، و حتی اعضای خانواده‌هایی در آن شرکت داشته‌اند، این ویژگی‌های استثنایی و فوق‌العاده، در نوع خبرنگاری و گزارش مراحل مختلف آن هم وجود دارد. به این معنا، که بخش مهمی از مسایل و رویدادهای آن فاجعه را، امام زین العابدین (علیه السلام) فرزند حسین (علیه السلام) زینب و ام‌الکلتوم (علیه السلام) خواهرهای آن حضرت، رباب همسر ارجمند آن بزرگوار، و سکینه و فاطمه (علیه السلام) دخترهای حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)، که خود از آغاز تا پایان فاجعه و مراحل مختلف آن حضور داشته‌اند، هر کدام بخشی از این تاریخ درخشان را بازگو نموده‌اند، تا ارزشهای این قیام مقدس محفوظ بماند و همواره برای درس آموزی به نسلهای آینده منتقل گردد. بنابراین، این کتاب در عین حالی که روایت راویان حاضر در آن صحنه است، به نوعی - احیای امر امامت - (۱۶) نیز محسوب می‌شود و ویژگی‌های اعتقادی، اخلاقی، انسانی، عرفانی و مبارزاتی قهرمان آن، یعنی فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) را بیان می‌دارد، و می‌تواند یک کتاب قابل مطالعه، آموزنده و سازنده واقع شود و عظمت حضرت حسین بن علی (علیه السلام) و یاران و دستیاران فداکار او را، که هر کدام آموزگاران دینداری، آزادگی، انسانیت، شرافتمندانه زیستن و با عزت تن به شهادت سپردن است، بیشتر جلوه گر سازد. ویژگی دیگر این کتاب این است، که از بانوی با شخصیتی سخن می‌گوید، که وی از سویی راوی احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ((حب علی (علیه السلام) - است (۱۷) تا بدین وسیله مسئله حیاتی امامت و رهبری امت اسلام را روشن گرداند و مردم را از سرگردانی نجات دهد، و از سویی دیگر این بانو، ((شاهد اعمال بغض نسبت به علی بن ابیطالب (علیه السلام) - می‌باشد، که زیان بزرگ این خصلت زشت اعتقادی، به وجود آمدن فاجعه دردناک کربلا بوده است! بدین جهت فاطمه (سلام الله علیها) طی خطابه عمیق و آتشینی، مردم بی وفای کوفه و خاندان غاصب ((بنی امیه)) را در اجتماع مردم شهر کوفه به محاکمه می‌کشد، آنان را فریب خورده، دنیاطلب، و مزدور و تبهکار معرفی می‌کند (۱۸) تا سرگذشت نکبت بار آنان، برای نسلهای آینده، درس عبرت و انتخاب راه زندگی شرافتمندانه‌ای قرار گیرد. این کتاب از چهارده فصل تشکیل یافته، که فصل اول آن تحت عنوان ((اشک خورشید)) وضع کلی عاشورا و لزوم سوگواری در آن را مطرح می‌سازد، و در فصلهای دیگر، مراحل مختلف زندگی فاطمه کبری دختر امام حسین (علیه السلام) را، از سفر به کربلا - و حضور در صحنه‌های آن، اسارت فاطمه و سایر اهل بیت (علیه السلام) در کوفه و شام و تا بازگشت به مدینه، شخصیت معنوی و علمی او، ازدواج مجدد آن بانو، پس از شهادت همسر بزرگوارش ((حسن مثنی)) و سرانجام نحوه وفات و محل آرامگاه این زن دانشمند و پر عظمت را مطالعه خواهیم کرد. یادآوری این نکته هم لازم است، که فصلهایی از این کتاب به مناسبت ماه‌های محرم و صفر سال ۱۴۱۶ هجری قمری، در مجله زن روز به چاپ رسیده، که پس از اصلاحات و اضافات فراوان، بدین صورت که ملاحظه می‌کنید، درآمده است. امید است این اثر موجب روشنگری نسل امروز زنان جوان مسلمان، معرفی بهتر چهره درخشان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مورد عنایت آن خاندان پاک قرار گیرد. قم: حوزه علمیه، احمد صادقی اردستانی ۱۳۷۸/۲/۱۲۹ محرم ۱۴۲۰.

فصل اول: اشک خورشید

اشاره

ناله کودکانه سینه فضا را می‌شکافت، ضجه زنان به هوا برمی‌خاست و فریاد در گلو شکسته شهیدان به خون غلطیده، در زمین و زمان موج می‌انداخت. باد سوزان، با گرد و غبار میدان جنگ درهم می‌آمیخت، و با سرعت از چهره ماهورهای تفتیده می‌گذشت. خورشید با حرارت زیاد به زمین می‌تابید و موج آتشین در فضا می‌پراکند و خود هم اشک می‌ریخت. ماه هم از فرط

خشم و شرم به سوی افق می گریخت، تا دیگر شاهد دهشت ستمگران و وحشت مظلومان نباشد! آن روز عاشورا بود، و آن ماه ((محرم)) و آن سرزمین ((کربلا)) و آنهایی که به دست شقاوتمندترین افراد روی زمین، با خشن ترین و مظلومانه ترین شکل به خاک و خون در غلتیدند و شربت شهادت نوشیدند، فرزندان و نوادگان و عزیزان و یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بودند، و بدین خاطر ((خورشید هم اشک می ریخت و سوگوار بود)). (۱۹)

حرمت محرم

ماه محرم، حتی قبل از اسلام و روزگاری که ارزشهای اخلاقی و معنوی این آئین مقدس بر جامعه پرتوافشانی کند، ماه محترم و مقدس بود، عربهای جاهلی احترام آن را پاس می داشتند و از جنگ و خونریزی در آن خودداری می نمودند. قرآن کریم هم به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مسلمانان دستور می دهد: هرگاه ماههای حرام به پایان رسید؛ با مشرکان و بت پرستان به جنگ پردازید. (۲۰) ماههای حرام هم طبق بیان امام صادق (علیه السلام): ذیحجه، محرم، صفر، و ماه ربیع الاول است. (۲۱) اضافه بر این، پس از پایان این ماهها هم، وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواست سپاهی را به جنگ اعزام دارد، آنان را روبروی خود قرار می داد و می فرمود: انگیزه و حرکت و جنگ شما به نام خدا و در راه خداوند باشد، در جنگ هرگز خیانت نکنید و گوش و بینی کشته ای را نبرید، پیرمردان فرتوت و کودکان و زنان را نکشید، و تا ناچار نشوید حتی درختی را هم قطع ننمایید.... (۲۲) اما ((بنی امیه)) که به خاطر به دست آوردن مال و منال و پست و مقام، در عاشورای محرم سال ۶۱ هجری کمر به قتل حسین (علیه السلام) و سایر فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و فاطمه (سلام الله علیها) بسته بودند، غیر از پایمال کردن موازین اسلامی، آداب و رسوم روزگار جاهلیت را نیز زیر پا گذاشتند و حرمت محرم را شکستند! امام رضا (علیه السلام) نیز از رفتار ضد انسانی ((بنی امیه)) ابراز تنفر شدید می کند و می فرماید: محرم ماهی است که مردم زمان جاهلیت احترام آن را نگه می داشتند و در آن از قتل و خونریزی خودداری می نمودند، اما دشمنان اسلام در این ماه، ریختن خون ما را مجاز دانستند، حرمت ما را شکستند، زنان و کودکان خاندان ما را به اسارت گرفتند، خیمه ها و چادرهای آنان را به آتش کشیدند، اموال و دارایی آنها را به غارت بردند، و احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را درباره ما، به هیچ شکل رعایت ننمودند. آری، روز عاشورای حسین (علیه السلام) پلک چشمهای ما مجروح شد و اشکهای ما سرازیر است، زیرا در کربلا عزیزان ما را ذلیل کردند، و برای همیشه ما، غم و اندوه دردناکی به یادگار گذاشتند. (۲۳)

عاشورای جاویدان

از آن تاریخی که حضرت حسین بن علی (علیه السلام) در سرزمین کربلا، به خاطر احیای اصول و ارزشهای حیاتبخش اسلام با هفتاد و دو تن از عزیزان و یاران باوفای خویش، تن به شهادت سپرد، امامان معصوم (علیه السلام)، این روز و حادثه ای را که در آن واقع شده، به صورت های مختلف زنده و گرامی می داشتند، دست از کسب و کار می کشیدند، مجلس سوگواری تشکیل می دادند، نوحه سرایی به راه می انداختند، اشک و آه عمیقی سر می دادند، و حتی دیگران را نیز به این شیوه ها و شعائر احیاگر و شکوه آفرین دعوت می نمودند، و سفارش می کردند مسلمانان، درباره عاشورا این جهات را مورد توجه دقیق قرار دهند: ۱- تعطیلی کسب و کار حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در راه احیای دین قیام کرد، خود و یارانش نهایت فداکاری را نمودند و با کمال ایمان و اخلاص و عظمت قربانی اسلام و انسانیت شدند، بدین جهت به گردن همه انسانهای حق طلب و آزادی خواه حق بزرگی دارند، بدین خاطر یکی از وظایف انسانی این است که، در روز عاشورا به احترام آن حضرت دست از کسب و کار بکشند و این روز عزای بزرگ را تعطیل نمایند. امام رضا علیه السلام فرموده است: هر کس در روز عاشورا کار و شغل خود را تعطیل

کند، خداوند مهربان نیازمندیهای دنیا و آخرت او را تامین می نماید، و هر کس روز عاشورا را برای خود روز عزاداری و سوگواری و اندوه و گریه قرار دهد، خداوند روز قیامت را روز خوشحالی و خرسندی او می گرداند و همراه ما، در بهشت شادمان و سرفراز خواهد بود، و هر کس روز عاشورا روز برکت و ذخیره کردن منافع مادی قرار دهد، از این کسب و درآمد، خیری نخواهد برد.... (۲۴) این سان که تو جان دادی، در راه رضای حق آدم به تو می نازد، ای اشرف انسان ها قربانی اسلامی، با همت مردانه ای مفتخر از عزمت، همواره مسلمانها (۲۵) ۲- مجلس سوگواری تشکیل مجالس سوگواری آگاهی بخش و سازنده، یکی دیگر از درخواستهای اولیای بزرگوار اسلام و از تکالیف اجتناب ناپذیر دوستداران حسین (علیه السلام) و خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد. در این باره امام صادق (علیه السلام) به ((فضیل)) که یکی از شیعیان بود، فرموده: آیا مجلس تشکیل می دهید و در آن به بحث و گفتگو می پردازید؟ فضیل پاسخ داد: آری، پدر و مادرم به قربانت. امام صادق (علیه السلام) فرمود: به راستی این گونه مجالس را ما بسیار دوست داریم، شما حتما مجلس برقرار سازید و با بحث و گفتگوهای آگاهی بخش، نام و راه ما را زنده بدارید، خداوند افرادی را که مجلس تشکیل می دهند و راه و حقانیت ما را زنده و پابنده می دارند، مورد رحمت و عنایت خویش قرار می دهد. (۲۶) شد مکرر عزای او، که شود هر کسی واقف از مرام حسین همه سعی ((یزید)) بر این بود که کسی نشنود، کلام حسین بلکه باید، که خلق دریابند علت اصلی قیام حسین مسلمین را سزد، که بگذارند گام خود را به جای گام حسین (۲۷) ۳- اشک و ناله قطره های اشک، دانه های مرواریدی هستند، که از کانون جان به بازار وجود عرضه می شوند. عالی ترین مظهر عشق و صفا را، در آینه شفاف اشکها می توان به نمایش گذاشت. اشک بر سوگ دلخراش فرزند فاطمه (علیه السلام) جان را جلا می بخشد و چون جویباری راه روشن زندگی را شستشو می دهد. گریه بر عزای حسین (علیه السلام) که از سویدای دل برمی خیزد، و فشرده آن به صورت قطره های اشک بر شیارهای گونه فرو می لغزد، محکم ترین پیوند عاطفی انسان را با حسین (علیه السلام) و نام و راه و هدف او برقرار می سازد، و این اشکها و ارتباطها، انسان را به سوی حسین (علیه السلام) می کشاند. بدین جهت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت او، خود بر سوگ حسین (علیه السلام) و سایر شهیدان راه حق گریه می کردند، و به وسیله نوحه سرایی و سرودن اشعار غمبار و سازنده، پیروان و دوستداران خود را به گریه و سوگواری فرا می خواندند. در جنگ ((موت)) وقتی جعفر بن ابیطالب (علیه السلام) شهید شد، همسر او ((اسماء دختر عمیس)) بسیار ناراحت شد و عزاداری به راه انداخت، فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به تسلیت گویی او رفت و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم در خانه ((اسماء)) حضور یافت و به او تسلیت گفت و سفارش کرد: ((علی مثل جعفر فلتبک البواکی)). (۲۸) آری، گریه و سوگواری داشته باشید، راستی برای شخصیت بزرگی مانند ((جعفر بن ابیطالب (علیه السلام)) - حتما باید افراد گریه و ناله سر دهند. ((ابن خارجه)) می گوید: در کنار امام صادق (علیه السلام) حضور داشتم، که سخن از داستان شهادت حسین بن علی (علیه السلام) به میان آمد، با شنیدن این داستان، امام صادق (علیه السلام) به طوری منقلب شد و گریه سر داد و اشک او جاری گردید، که من و سایر افرادی که در مجلس حضور داشتیم، به گریه و ناله افتادیم. (۲۹) امام باقر (علیه السلام) فرموده است: هر کس به خاطر ریخته شدن خون ما، به یغما رفتن حق ما، اهانت به خاندان ما، و بالاخره مصیبت و ظلمی که بر اجداد و حتی شیعیان ما روا رفته گریه کند، خداوند مهربان جایگاه او را در بهشت قرار می دهد. (۳۰) باری، اصل گریه کردن و اشک ریختن بر مصایب حضرت حسین (علیه السلام) مورد توصیه پیشوایان عالقدر دین قرار گرفته و پاداش و پی آمد فراوانی خواهد داشت. اضافه بر این، همانطور که در بالا هم اشاره شد، اشک و گریه، وسیله و مقدمه برای رسیدن به مراتب عالی عملی و انسانی می باشد، بدین جهت باید بگوییم: همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافی است اگر چه گریه، بر آلام قلب تسکین است بین که مقصد عالی او، چه بد ای دوست که درک آن، سبب عز و جاه و تمکین است ز خاک مردم آزاده، بوی خون آید نشان شیعه و آثار پیروی این است

شعله فروزان

حسین (علیه السلام) خود را ((کشته اشکها دانسته)) (۳۲)، و مکتبش پیوسته با اشکها و سوگواری ها و عزاداری ها اوج و عروج می گیرد. امام باقر (علیه السلام) هم روایت کرده: پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) یک روز حسین (علیه السلام) را در حالی که کودک بود، در آغوش گرفت و خطاب به افرادی که حضور داشتند فرمود: ان لقتل الحسین حراره فی القلوب المومنین، لاتبرد ابدا... (۳۳) از شهادت حسین (علیه السلام) در دلهای اهل ایمان، حرارت آتشی باقی می ماند، که هرگز سردی و خاموشی ندارد. یعنی، شعله ای را که حسین (علیه السلام) قرنهای پیش در کربلا برافروخت، روز به روز فروزان تر می گردد، و پروانه های ایمان و فضیلت و آزادگی را گرد خود به پرواز درمی آورد، چنانکه این جهت به تجربه هم ثابت گردیده است. باز در خاطره ها، یاد تو ای رهرو عشق شعله سرکش آزادگی افروخته است یک جهان، بر تو و بر همت مردانگی از سر شوق و طلب، دیده جان دوخته است. (۳۴) اما راز جاویدانی حسین (علیه السلام) و کربلا و عاشورا چیست؟ و چرا مشعلی را که حسین (علیه السلام) یک هزار سیصد و پنجاه و چهار سال پیش از این برافروخت، پیوسته پرفروغ تر و فروزان تر می گردد؟ ((خداوند نور آسمانها و زمین است))، (۳۵) حسین (علیه السلام) حجت خدا، ولی خدا، و امام دین خداست و با ایمان و اخلاص و جهاد و مقام بلند شهادت خود، خصلت خدایی یافته، و به معدن عظمت و قدرت الهی (۳۶) پیوسته است، و به این لحاظ رنگ ابدیت یافته است. دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نگشت آری، آن جلوه که فانی نشود، نور خداست زنده را، زنده نخوانند که مرگ از پی اوست بلکه زنده است شهیدی، که حیاتش ز قفاست. (۳۷) از سویی دیگر، طبق بیان امام باقر (علیه السلام) امام (علیه السلام) به خورشید مانند گردیده، و نور او پیوسته بر دلهای اهل ایمان پرتوافشانی می کند (۳۸) و جلوه ابدیت دارد، چنانکه فراموش نکرده ایم، که خورشید هم در سوگ حسین (علیه السلام) سوگواری بود، و لازمه سنخیت خورشید، با ((خورشید امامت)) این است که بگوییم: خورشید در سوگ خورشید اشک می ریزد و سوگواری است. البته از اشک و سوگواری خورشید، بر عزای حسین (علیه السلام) نباید تعجب داشت، زیرا فقیه بزرگ قرن چهارم هجری، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی، که به سال ۳۶۷ هجری وفات یافته، در کتاب گرانقدر خویش کامل الزیارات درباره عظمت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و تاثیر شهادت و سوگ آن بزرگوار بر عناصر عالم هستی، روایات معتبر و تکان دهنده ای آورده است. ابن قولویه، در کتاب خود بابهایی گشوده، که بر اساس روایات معتبر فراوان آسمان و زمین بر حسین (علیه السلام) گریه کرده، جن و ملک بر آن حضرت نوحه سرایی داشته، پرندگان و ماهیان دریا متأثر و متالم گردیده، و همه موجودات جهان هستی سوگواری شده اند. (۳۹) و چه مناسب است، این مضامین حدیثی را که ((کمال الدین بن میراحمد)) متخلص به ((محتشم کاشانی)) و متوفای ۹۹۶ هجری، در قالب شعر قرار داده، و با کمال ظرافت ((خود خدا)) را هم در عزای حسین (علیه السلام) سوگواری دانسته، با هم زمزمه کنیم: در بارگاه قدس، که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه، بر زانوی غم است جن و ملک، بر آدمیان نوحه می کنند گویا عزای، اشرف اولاد آدم است هست از ملال گر چه بری، ذات ذوالجلال او در دل است، و هیچ دلی نیست بی ملال روزی که شد به نیزه، سر آن بزرگوار خورشید سر برهنه برآمد، ز کوهسار موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه ابری به بارش آمد و بگریست زار زار. (۴۰)

فصل دوم: فاطمه، دختر امام حسین (علیه السلام)

اشاره

در فصل پیش، به طور کلی گوشه هایی از داستان عاشورا و کربلا را باز گشودیم. اینک درصدد هستیم، تا از میان زنان بلند مقامی که در صحنه کربلا حضور یافته اند، دلاوری ها کرده اند، رشادتها به خرج داده اند، پایمردی ها ورزیده اند، و بالاخره در

این نهضت مقدس به گونه ای با سردار رشید و فداکار آن قیام، یعنی حضرت حسین بن علی (علیه السلام) شریک و سهیم بوده اند، زاویه دیگری را باز نماییم و بانوی بزرگ دیگری را به معرفی گذاریم. او فاطمه، دختر والا مقام سیدالشهداء (علیه السلام) است، که غیر از حضور مؤثر در کربلا، سراسر زندگیش درس و آموزش است، و انسان را به یاد این سخن می اندازد، که گفته اند: زن با دست راست گهواره را می جنباند و با دست چپ، جهان را به لرزه درمی آورد. (۴۱) به هر حال، اکنون به سراغ مطالعه مراحل مختلفی از داستان زندگی فاطمه کبری، دخت گرامی حضرت امام حسین علیه السلام می رویم:

ولادت فاطمه (سلام الله علیها)

انسان جست و جوگر، بسیار دوست می دارد، از همه خصوصیات زندگی یک شخصیت اطلاع پیدا کند، به خصوص اگر او زن جوان دانشمند و قهرمانی از فرزندان حسین بن علی (علیه السلام) باشد، که بخشی از آن تاریخ درخشان و حیات بخش کربلا را به خود اختصاص داده، مبانی آن را تحکیم بخشیده، و پیام خون شهیدان را، به گوش همگان رسانده، و رسالت عظیمی را سامان داده باشد. اما افسوس که، مورخان پیشین، در این زمینه حساس کوتاه آمده، یا آثار آنان به غارت رفته، یا جو خفقانی بر روزگار حاکم بوده که مجال تاریخ نگاری همه جانبه را از افراد سلب می نموده، یا اصولاً به جزئیات مهم تاریخی اهمیتی داده نمی شده است! به هر حال، درباره تاریخ دقیق ولادت فاطمه دختر حضرت حسین (علیه السلام)، تاریخ مطلب دقیقی را به ما ارائه نمی دهد، بلکه بر اساس شواهد تاریخی، و توجه به مراحل زیر، حدود تاریخ ولادت آن بانوی بزرگ را، می توان به دست آورد: ۱- آنچه را دانشمندانی مثل: توفیق فکیکی، عبدالرزاق موسوی مقرر، و عمادالدین حسین اصفهانی، در مورد خواستگاری ((حسن مثنی)) برادرزاده حضرت امام حسین (علیه السلام)، از یکی از دختران امام حسین (علیه السلام) روایت کرده اند، می خوانیم این است که: فخریه فی ابنته فاطمه و سکینه (۴۲)... و کانت فاطمه اکبر منها. امام حسین (علیه السلام) حسن را به خانه خود برد، و در مورد انتخاب فاطمه یا سکینه برای همسری خویش، او را آزاد گذاشت... اما مورخان نوشته اند: فاطمه از سکینه بزرگتر بوده است. بنابراین، طبق این بیان، و طبق بیان ((شبلنجی)) که دوبار اعتراف می کند: و کانت فاطمه اکبر سنا من اختها سکینه (۴۳) سن فاطمه، بیشتر از سن سکینه بوده است. ۲- درباره تاریخ ولادت سکینه بنت الحسین (علیه السلام)، که پدر وی به خاطر زنده داشتن نام مادر بزرگ خویش ((آمنه مادر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)) - او را ((آمنه)) نامیده بود (۴۴) و مادر او ((رباب)) به خاطر لذت و آرامشی که از او احساس می کرد، به او لقب ((سکینه)) داده بود (۴۵) دکتر عایشه بنت الشاطی، به استناد اعتراف ((ابن خلکان)) در کتاب وفیات الاعیان ج ۱، ص ۲۹۸، تاریخ الامم و الملوک طبری، ج ۸، ص ۲۲۸، و شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۵۴ که همه تاریخ وفات سکینه را پنج شنبه ۲۵ ربیع الاول سال ۱۱۷ در مدینه دانسته اند (۴۶) وی نتیجه می گیرد که: ((سکینه در سن هفتاد سالگی بدروود حیات گفته، پس باید به سال ۴۷ هجری، پا به این جهان گذارده باشد.)) (۴۷) ۳- با توجه به این که عموم مورخان، فاطمه را بزرگتر از سکینه معرفی کرده اند، محدث قمی، وفات فاطمه را سال ۱۱۷ هجری دانسته است (۴۸). اما عموم مورخان مانند: عبدالله بن اسعد یافعی در کتاب مرآة الجنان، ج ۱، ص ۲۳۴ و امینی در کتاب فاطمه بنت الحسین (علیه السلام)، ص ۱۳۵، وفات فاطمه را سال ۱۱۰ هجری دانسته اند (۴۹) و با توجه به این که وی به هنگام وفات، حدود هفتاد سال داشته، می توان ولادت او را سال ۴۱ هجری تخمین زد. اما با توجه به این که، به خصوص برای عموم دختران و زنان، تعیین روز و ماه ولادت کاری رایج و عمومی نبوده، این نویسنده نیز با کاوش در مآخذ و آثار مختلف تاریخی، نتوانست به روز و ماه ولادت با سعادت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) دسترسی بیشتری پیدا کند. ۴- اگر تاریخ ولادت فاطمه را، سال ۴۱ هجری بدانیم، این بانو یک سال بعد از شهادت جد خود امیر مؤمنان (علیه السلام) ولادت یافته، به سال ۵۰ هجری که عموی بزرگوار او امام حسن مجتبی (علیه السلام) شربت شهادت نوشیده، ۹ ساله بوده، و به سال ۶۱ هجری که پدر او حضرت حسین بن علی (علیه

(السلام) در کربلا به شهادت رسیده، حدود بیست سال داشته، و به همین دلیل توانسته، از طرفی گزارشگر بخشی از وقایع عاشورا باشد، و از طرف دیگر با خطابه آتشین و عالمانه خویش در ((کوفه)) توانسته است، ضمن بیان معارف ناب اعتقادات اسلامی، در زمینه نبوت و امامت، انحرافات به وجود آمده پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، و جرائم فجیع ((بنی امیه)) را هم افشا نماید.

ازدواج فاطمه (سلام الله علیها)

جوان زیبای قریشی، کوچه باریک خاکی را پشت سر گذاشت، دل در سینه اش سخت می تپید، و در حالی که با دست، غبار و گرد راه را از سر و صورت می سترد به خانه عموی خود وارد شد، با ارادت و مهربانی خاصی سلام کرد، و با نهایت ادب روبروی عمو دو زانو نشست. جوان ((حسن)) نام داشت و برای اینکه نام او با نام پدرش ((حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)) اشتباه نشود، او را به عنوان ((حسن مثنی)) یعنی حسن دوم می خواندند. عرق شرم بر پیشانی حسن نقش بسته بود، و هیبت عمویش ((حسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)) - اجازہ نمی داد، او سفره دل را باز گشاید و راز درون را آشکار نماید، اما از طرفی هم چاره ای نبود که راز دل را بگوید، زیرا کسی که بدون واسطه خود به خواستگاری آمده، باید خود هم خواستگاری را عملی گرداند. حسن مثنی، فرزند ((حسن بن علی (علیه السلام)) - و برادرزاده حضرت حسین (علیه السلام)) و فرزند ((خوله)) دختر ((منظور بن زبان سیار فزاری)) بود. (۵۰) که برای خواستگاری یکی از دخترهای عموی خود آمده بود، بالاخره لب به سخن گشود و موضوع را مطرح نمود. حضرت حسین بن علی (علیه السلام) هم، که فرزند برادر خود را خوب می شناخت و به دانایی و توانایی، ایمان و صداقت، اصالت خانوادگی و برازندگی و خلاصه به لیاقت و کمال او آگاهی داشت، در پاسخ به تقاضای برادرزاده، صریح و بی پیرایه این گونه به سخن پرداخت: من برای ازدواج با تو، دخترم ((فاطمه)) را پیشنهاد می کنم، زیرا در مرحله نخست او شبیه ترین دختران من به مادرم ((فاطمه زهرا (سلام الله علیها)) - است، از نظر دین داری هم وضع او چنین است، که شب زنده داری می کند و به نماز شب خواندن می پردازد، روزها را هم با روزه داری سپری می نماید، و از نظر زیبایی هم فرشته ای است، که در چهره انسانی درآمده است. (۵۱) بدین ترتیب، با توجه به شناختی که میان هم و نسبت به هم وجود داشت، و معیارهای ارزشی پیوند زناشوئی هم ایمان و صداقت بود، میان ((حسن حسنی (علیه السلام)) - و ((فاطمه حسینی (علیه السلام)) - یعنی پسر و دختری از ((قبیله بنی هاشم)) پیوند ازدواج برقرار گردید، و مشعل نورانی کانون خانوادگی آنان، در کمال وفاداری و صفا برافروخته شد. اما همان طور که، درباره تاریخ ولادت فاطمه (سلام الله علیها) به دلیل تاریخی دقیقی نتوانستیم دست بیابیم، بلکه یک نظریه استنباطی تخمینی را ارائه کردیم، در مورد تاریخ این ازدواج هم، گواهی تاریخی روشنی به دست نیاوریم، اما از آنچه در بیان امام حسین (علیه السلام) در مورد خواستگاری ((حسن مثنی)) تاریخ صراحت داشت، اولاً ازدواج فاطمه قبل از ازدواج سکینه، صورت گرفته، و ثانیاً این ازدواج، قبل از سفر به کربلا بوده است. البته اگر تاریخ این ازدواج را یک سال قبل از سفر به کربلا بدانیم، با توجه به این که حسن مثنی حدود سال ۸۷ هجری در سن ۳۵ سالگی شهید شده، وی به هنگام ازدواج ۲۵ سال، و فاطمه حدود هجده سال داشته است. به هر حال، فاطمه نوعروس جوان، با توجه به اینکه فرزند حسین (علیه السلام) و نوه امام علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) دختر ((محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)) - است، از اصالت خانوادگی درخشانی برخوردار می باشد، او پرورش یافته خاندان رسالت است و آن طور که از شواهد تاریخی به دست می آید، در همان روزگار جوانی، از نظر اخلاق و رفتار، فضائل انسانی، کمالات نفسانی، روح ایمان و درستکاری، و خلاصه قدرت تعقل و تجربه کافی، در سطح بالایی از شخصیت قرار داشته است. آری، بهترین دلیل برای اثبات این مدعا، همان سخن آگاهانه و جاودانه ای است، که پدرش حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) درباره او بیان داشته، و فرمود: دخترم فاطمه، شبیه ترین افراد به مادرم فاطمه

(سلام الله علیها) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، وضع دین داری او به گونه ای است، که اضافه بر انجام وظایف واجب خود، از خواندن نماز مستحب شب، و روزه داری، در غیر روزهای ماه رمضان هم که واجب نیست، غفلت نمی کند. (۵۲)

مادر بزرگوار

یکی از همسران حضرت امام حسین (علیه السلام) ام اسحاق نام داشت، این بانو دختر ((طلحه بن عبیدالله)) از فرزندان قبیله ((تیم من مره)) بود (۵۳) و این بانو و پدر و اعضای خانواده اش همه از قبایل اسیل و مشهور ((حجاز)) محسوب می گردیدند. فاطمه، که توانستیم حدود تاریخ ولادت او را تعیین کنیم، از دامن چنین مادر بزرگوار و ریشه داری، که قهرا مورد توجه و علاقه خاص امام حسین (علیه السلام) نیز بوده، در شهر ((مدینه)) چشم به جهان گشود، در دامن پر مهر آن مادر رشد و نمو یافت و در پرتو تعالیم آسمانی حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) سلاله وحی و نبوت، در سطح درخشانی از فضل و کمال قرار گرفت. این را هم باید بدانیم که، همه زنان و مردانی که از دودمان ((ابوطالب)) چشم به دنیا می گشودند، از لیاقت و شخصیت و برازندگی فوق العاده ای برخوردار بوده اند، و چون ستاره ای درخشان در آسمان انسانیت، فروغ می افشاندند.

برگ زرین

برای اینکه به تاریخ درخشان دودمان ((ابوطالب)) آگاهی بیشتری پیدا کنیم، برگگی از تاریخ را ورق می زنیم: دهم ماه رمضان سال هشتم هجرت، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از هشت سال دوری از وطن اصلی خود، به فرماندهی یک سپاه ده هزار نفری، از مدینه حرکت کردند و شهر مکه را بیستم ماه رمضان همان سال، بدون قتل و خونریزی فتح نمودند. اما ناراحتی هایی که یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از کافران ستمگر مکه به دل داشتند، موجب گردید، که آنان پس از شکست و درماندگی متجاوزان، خروش انتقامجویانه سر دهند، و تصفیه حساب ها شروع شود! بدین جهت فریاد برداشتند: امروز، روز انتقام است، امروز، روز اسارت و زبونی قریش است! ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که از قبل دستور خودداری از خونریزی را داده بود، و خود نیز پیغمبر رحمت بود، فرمود: ((الیوم، یوم الرحمة)). امروز روز رحمت است، و خداوند مهربان ((قبیله قریش)) را با آزادی از قید بندگی غیر خدا به عزت و عظمت رسانده است. (۵۴) در این میان، دو نفر از کافران که از دشمنان سرسخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند، به خانه ((ام هانی)) دختر ابوطالب پناهنده شدند و آن گاه که علی بن ابیطالب (علیه السلام) می خواست وارد خانه خواهر خود ((ام هانی)) شود و آنان را از پای درآورد، ام هانی با شجاعت خاصی در خانه را بست و مانع ورود علی (علیه السلام) گردید، و بعد هم با وساطت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، شفاعت ((ام هانی)) برای مصونیت جان آن دو نفر تضمین گردید، و خانه ((ام هانی)) هم پناهگاه امن اعلام شد. (۵۵) بدین مناسبت، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) شجاعت و دلاوری ((ام هانی)) را در مورد جلوگیری از ورود علی (علیه السلام) به خانه اش (با توجه به این که تا آن تاریخ ماعن معرفی نشده بود) مورد ستایش قرار داد و فرمود: لو ولد ابوطالب الناس کلهم، لکانوا شجعانا. (۵۶) اگر همه مردم از نسل ابوطالب به وجود آمده بودند، همه مردم شجاع و دلاور بودند. باری، فاطمه دختر حسین (علیه السلام) نیز که دارای کمالات فراوان معنوی و انسانی بود، از نسل همین ابوطالب است، و خواهر او ((سکینه)) و برادران او هم در ایمان و شجاعت و سایر خصلت های ارزشمند انسانی، در سطح بلندی از فضایل و مکارم اخلاق قرار داشتند.

حسن مثنی

فاطمه دختر مومن، جوان و با کمال حسین (علیه السلام) به خانه جوانی قدم گذاشته، که نام او ((حسن مثنی)) است، و او نیز از اصالت خانوادگی و لیاقت سرشاری برخوردار می‌باشد. حسن مثنی، فرزند امام حسن مجتبی (علیه السلام) و پسر عموی فاطمه، از دامن بانوی با شخصیتی به نام ((خوله)) دختر ((منظور بن زبان بن سیار فزاری)) به دنیا آمده، و قبیله و دودمان این بانو، از قبایل اصیل و نامدار حجاز می‌باشد. (۵۷)

داستان ازدواج مادر

در این جا مناسب است، داستان ازدواج مادر، ((حسن مثنی)) همسر فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) را نیز، که داستانی خواندنی است، مورد مطالعه قرار دهیم: نسب شناس معروف، جمال الدین احمد بن علی بن حسین بن علی بن مهنا بن عبه الاصغر الداودی حسنی، متوفای ۸۲۸ هجری می‌نویسد: مادر حسن مثنی، خوله دختر منظور بن زبان بن سیار بن عمرو بن جابر بن عقیل بن سمی بن مازن بن فزاره، (۵۸) همسر محمد بن طلحه بن عبیدالله بود که، در جنگ جمل کشته شد و ((خوله)) از ((طلحه)) دارای فرزندی هم بود. (پس از گذشت عده وفات) حسن بن علی (علیه السلام) با خوله ازدواج کرد، اما وقتی منظور پدر خوله از این ازدواج با خبر گردید، ناراحت شد، وارد مدینه شد پرچم خویش را جلو در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نصب کرد، و هر کسی از ((قبیله قیس)) که از خویشان او بودند و در مدینه وجود داشتند زیر پرچم او جمع شدند، سپس فریاد برداشت: آیا سزاوار است کسی مثل من غافلگیر شود، و دختر او بدون اطلاع ازدواج کند؟ افراد حاضر گفتند: نه. حسن بن علی (علیه السلام) وقتی از این کار مطلع شد، دختر او را برایش فرستاد، طلحه هم دختر خود را در کجاوه ای سوار کرد، و راه خارج شدن از مدینه را پیش گرفت، وقتی به ((بقیع)) رسیدند، دختر به پدر خود گفت: پدر! کجا می‌روی؟ آخر من همسر حسن بن علی (علیه السلام)، فرزند دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم. طلحه وقتی از علاقه و اعتقاد خوله به حسن (علیه السلام) مطلع شد، در تصمیم خود سست گردید و گفت: اگر حسن (علیه السلام) به تو علاقه و نیاز داشته باشد، موضوع را رها نمی‌کند، و به زودی نزد ما می‌آید، وقتی آنان به دشت و نخلستان بیرون مدینه رسیدند، حسن و حسین (علیه السلام) و عبدالله بن جعفر به آنان ملحق شدند، طلحه هم وقتی زمینه را این گونه مساعد دید، خوله را تحویل حسن (علیه السلام) داد، و حسن (علیه السلام) او را به مدینه و خانه خویش وارد کردند. (۵۹) به هر حال، حسن مثنی محصول چنین ازدواجی است که اکنون مراحل دیگر داستان زندگی او را دنبال می‌کنیم: حسن مثنی، که به ((ابو محمد)) معروف بود، و فرزند بزرگ امام حسن مجتبی (علیه السلام) نیز محسوب می‌گردید، از آن چنان علم و دانایی، سیادت و بزرگواری، لیاقت و توانایی و خلاصه فضیلت و کمالی برخوردار بود، که پدرش او را وصی خود قرار داده بود، و اداره امور ((صدقات امیرالمومنین (علیه السلام) -- را، که از چاه های آب و املاک کشاورزی فراوانی در کنار مدینه تشکیل می‌شد و عایدات آن صرف زندگی فقیران و تهیدستان می‌گردید، به عهده ((حسن مثنی)) واگذار نموده بود، و حسن مومن و توانا هم از اداره این گونه امور خوب برمی‌آید. (۶۰) خلاصه، فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) و عروس امام حسن (علیه السلام)، از نظر خصلتهای شخصیتی، فضایل و کرامت انسانی، و نیز از لحاظ ارزشهای خانوادگی دارای چنین ویژگی‌هایی بود، و بدین ترتیب زندگی مشترک خود را با ابومحمد، حسن مثنی، پسر عموی نازنین خود، بر اساس ایمان و صداقت و صفا و عشق و مودت آغاز نمود و بعد از دامن او فرزندان صالح و شجاعی بوجود آمدند، که هر کدام به نوبه خویش در برابر ظلم و ستم حاکمان غاصب قیام و خروش داشتند و برای حفظ ساحت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مظلومان ((بنی هاشم)) فداکاری‌ها به خرج دادند، که سرگذشت‌های آنان را در فصل‌های آینده بررسی می‌کنیم.

فصل سوم: در حوادث تلخ

اشاره

روزگاری را که فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) در آن زندگی خود را آغاز نموده بود، روزگار سخت و آشفته ای بوده است، و در عین حالی که سن و سال آن دخترک نوجوان، این اقتضا را نداشته، که خود شاهد بسیاری از حوادث تلخی که بر حوزه اسلام روا می رفته باشد، اما بالاخره فاطمه دختر رشید و باهوش حسین (علیه السلام) است و با شنیدن خاطرات تلخ گذشته که از دیگران می شنیده، قلب کوچکش در امواج غم و اندوه دردناکی، در هم می پیچید! حوادث تلخ آن سالها عبارت بوده است از: به یغما رفتن میراث گرانقدر خلافت اسلامی، و کارگزاری ناصالح افراد فرصت طلب، که یک نتیجه دردناک آن قربانی شدن امام علی (علیه السلام) در محراب عبادت، به سال چهارم هجری و به شهادت رسیدن عموی فاطمه، حسن بن علی (علیه السلام) به سال پنجاهم هجری، به وسیله مزدوران حزب حاکم ((اموی)) بوده است. آری، فاطمه خود این حوادث دردناک را مشاهده نکرده، بلکه اخبار آن را از بزرگترها شنیده است، اما عوارض و آثار تلخ آن حق کشتی ها را که هر روز زندگی آرام و آزاد را بر خاندان او تنگ تر می کند، با چشم خود می بیند. فاطمه، در مدینه زندگی می کند، شهری که در زبان قرآن مجید ((دارالهجرت)) و ((دارالایمان)) لقب گرفته است. (۶۱) شهری که منسوب به پیامبر والا گوهر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. (۶۲) شهری که برای ورود به آن باید غسل انجام داد. (۶۳) شهری که کسی حق فروختن زمین آن را ندارد. (۶۴) شهری که کسی در آن، حتی به شکار کردن و آزریدن حیوان و پرنده ای هم مجاز نیست. (۶۵) شهری که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را ((حرم خویش)) نامیده و عصیانگر و خلافکار در آن سرزمین را، مورد نفرین خود و فرشتگان آسمانی قرار داده است. (۶۶) و بالاخره حرمت و قداست آن شهر، که روزگاری میزبان پیامبر نازنین اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده تا آنجاست، که آن حضرت درباره آن شهر و مردم آن فرموده است: من اءحاف اهل المدینه، اءخافه الله و علیه لعنة الله.... (۶۷) هر کس مردم مدینه را به وحشت و ترس بیاندازد، خداوند او را مورد وحشت و لعنت خویش و فرشتگان و مردم قرار می دهد. اما متأسفانه این شهر مورد اهانتها و بی حرمتی های دردناکی از سوی حاکمان ناصالح ((اموی)) قرار گرفت، و فاطمه دختر کوچک حسین (علیه السلام) با توجه به استعداد و هوش سرشاری که داشت، حداقل نسبت به خانواده خود شاهد بخشی از آن بی حرمتی ها و اذیتها بود، و گاهی هم خبر بخشی از ناراحتی ها و نگرانی های خاندان ((بنی هاشم)) و افراد مومن و مجاهد دیگر را می شنید، و بدین خاطر رنج می برد. این را هم باید بدانیم، که این شهر به خاطر سکونت ((یثرب بن قاتیه)) در آن، از روزگاران کهن ((یثرب)) نامیده می شد، اما ((یثرب)) و قبیله او در اثر آفات و حوادث روزگار منقرض و نابود شدند (۶۸) و بعد از آن با استقرار دو قبیله ((اوس)) و ((خزرج)) این شهر عمران و تجدید حیات پیدا کرد و به ((مدینه)) تغییر نام یافت (۶۹) و با هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خریداری زمینی برای ساختن مسجد، (۷۰) این شهر عمران و تمدن تازه ای پیدا کرد، و با گسترش و اعتلای اسلام ((مدینه الرسول)) بودن آن شهرت فراوانی گرفت.

نامانی جدید مدینه

با توجه به اینکه سن و سال ((فاطمه)) را به هنگام ازدواج حدود هجده سال تخمین زدیم، وی در عین حالی که در خانواده حضرت امام حسین (علیه السلام) می زیسته، شاهد حوادث و مصایبی بوده که از سوی ((بنی امیه)) بر پیکر اسلام و امامت وارد می آمده است، و همان شهر و همان مردمی که مورد سفارش و احترام پیامبر اسلام بودند، با مشکلات و ناامنی های دردناکی دست به گریبان می شده اند. معاویه بن ابی سفیان، که به سال هیجدهم هجری از سوی خلیفه دوم، فرماندار سرزمین شام شده

بود، و به وسیله خلفای بعد هم حاکمیت او استمرار یافت (۷۱) آن قدر قدرت به دست آورد، که پس از به شهادت رساندن حسن بن علی (علیه السلام) فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و فاطمه (سلام الله علیها) نقشه بیعت گرفتن از حسین بن علی (علیه السلام) و سلطه بر سراسر سرزمینهای اسلامی را در سر می پروراند، اما به این کار توفیق نیافته است. اما با مرگ او، در تاریخ نیمه رجب سال شصت هجری، فرزندش ((یزید)) که جوان سرمست و ناپخته ای بود، این روحیه سلطه طلبی را گسترش داده، و حتی با اعزام ماموران و جاسوسان به مدینه، در مقام بیعت گرفتن از حسین (علیه السلام) و برخی دیگر از مسلمانان سرشناس و با شخصیت برآمده است، که یک نتیجه آن جو فرار و گریز، ترس و وحشت و خلاصه فضای رعب و ناامنی در مدینه گردیده است. البته نباید از نظر دور بداریم که، مردم ((شهر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) -- که به چنین وضع آشفته ای گرفتار شده اند و به جای فضای مهر و محبت، و اخوت و برادری پیشین، که قرآن کریم آن را توصیف می کند (۷۲) اکنون با ((مصیبت در دین)) و سلطه گری خشم آگین ((بنی امیه)) دست به گریبانند، باید کیفر اعمال و قصورهای خود را تحمل کنند، یا برای جبران آن شیوه بایسته ای معمول دارند! مگر از مردم مدینه چه قصور و خطایی سر زده بود که باید به جای زندگی ((طیب)) و پیروی از خاندان پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و رسیدن به صلاح و سداد، مورد هجوم و سلطه گری ناصالح و پرخشونت ((بنی امیه)) واقع گردند و حتی بی گناهان و پاکان نیز از آتش آن ستمها رنج ببرند؟ از سالها قبل، از همان روزهایی که آنان تحت لوای توحید و در پرتو هدایت سعادت آفرین رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می زیستند، آن حضرت اعلام داشته بود: اءذا راء یتیم معاویة علی منبری فاءبقروا بطنه. (۷۳) هرگاه مشاهده کردید، معاویه بر منبر من قرار گرفته، او را پایین بکشید و شکم او را پاره نمایید. اما مردم مدینه و دیگران ((معاویه)) را بر منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مشاهده کردند، ولی دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را درباره او به اجرا نگذاشتند، و در نتیجه سلطه ستم و توسعه طلبی بی رحمانه او تا آنجا ادامه یافت، که حتی سلاله پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندان وحی و نبوت را نیز در تنگناهای سختی قرار داد. امام حسین (علیه السلام) پدر عالی مقام فاطمه هم، گلابیه خود را از مردم مدینه، و کیفری را که به خاطر خطای خود بدان گرفتار شده بودند، اینگونه بیان می دارد: فو الله لقد راء اهل المدینة علی منبر جدی، فلم یفعلوا ما امروا به، فابتلاهم الله بانه یزید... (۷۴) به خداوند سوگند، مردم مدینه معاویه را با چشم خود بر منبر جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدند، اما درباره او آنچه را پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داده بود عملی نکردند، و خداوند هم آنان را به مجازات فرزند او ((یزید)) مبتلا ساخت!

هجرت از مدینه

وضع فشار و ناامنی مدینه، که به وسیله ((ولید بن عتب)) فرماندار و ((مروان حکم)) مزدور ((بنی امیه)) برای حسین (علیه السلام) و خاندانش پیش آمده، چنان زندگی را بر آنان تنگ کرد و دین آنان را در مخاطره قرار داد، که حسین (علیه السلام) ناچار شد با اعضای خانواده اش، شب شنبه بیست و هفتم ماه رجب سال شصت هجری، به عنوان یک عصیان علیه حکومت ناصالح، و قیام علیه ظلم و ستم او، شبانه وطن خود و شهر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ترک بگوید. (۷۵) در این هجرت ظلم ستیزانه، حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) غیر از برادران خود عباس، عبدالله، جعفر و عثمان فرزندان علی (علیه السلام)، جمعا دوازده برادر، پسرعموهای خود، عقیل و جعفر، فرزندان برادر خود حسن بن علی (علیه السلام)، یعنی حسن مثنی و قاسم، و خواهران خود زینب (سلام الله علیها) و ام الکلتوم و دخترهای خود فاطمه و سکینه (سلام الله علیها) را نیز همراه خود حرکت داد. (۷۶) بنابراین در این مقام، فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) و پسر برادر و داماد او ((حسن مثنی)) نیز نهضت عاشورای حسینی (علیه السلام) را همراهی می کنند. کاروان عاشورایی حسین (علیه السلام) به منظور پاسخ به دعوت مردم عراق و به رسمیت نشناختن حاکمیت

غاصبانه ((یزید بن معاویه)) در مرحله نخست، از راه و بی راهه به سوی ((مکه)) ره می سپارد، و اعضای خانواده اش و از جمله فاطمه و حسن مثنی، دختر و دامادش، و نیز سایر قوم و خویشان و یارانش، شاهد غمها و رنجهای او هستند و در تحمل صدمه هایی که بر پیکر اسلام و امامت واقع می شود، با آن حضرت شریک و همدرد می باشند، تا سرانجام حماسه عاشورا را بیافرینند. چونکه تویی، قافله سالار عشق رو به حجاز آر، و عراق و دمشق بر ورق جان، رقم شوق زن ساز نو، افسانه چرخ کهن پر ز غم عشق کن، آفاق را نسخ کن، آوازه عشاق را نغمه سلطان قضا، گوش کن جرعه صهبای رضا، نوش کن کوی شهادت طلب، از جان و دل ای مه و خورشید، ز رویت خجل آب حیات آر، به جوی جهان وز خطر مرگ، جهان را رهان در ازل از خامه سلطان عشق شد رقم از خون تو، قرآن عشق نیست به جز خون تو، ای شهریار آب و تویی، باغ مرا آبیار گر نشوی کشته، تو ای نیک فر خشک شود باغ و بسوزد شجر جام شهادت به قضای خدا نوش کن، از بهر رضای خدا تا که کنی، پرچم ایمان بلند در فکنی کفر، به خاک نژند. (۷۷)

هوای نینوا

در پایان این فصل مناسب خواهد بود، با استاد سید محمد حسین شهریار، همنا شویم و قافله کربلای حسین (علیه السلام) را با کاروان اشک، بدین گونه همراهی کنیم: شیعیان! دیگر هوای نینوا دارد حسین روی دل، با کاروان کربلا دارد حسین از حریم کعبه جدش، به اشکی شست دست مروه پشت سر نهاد، اما صفا دارد حسین می برد در کربلا، هفتاد دو ذبح عظیم بیش از این ها، حرمت کوی منا دارد حسین پیش رو، راه دیار نیستی کافیش نیست اشک و آه عالمی هم، در قفا دارد حسین بودن اهل حرم، دستور بود و سر غیب ورنه، این بی حرمتی ها، کی روا دارد حسین سروران، پروانگان شمع رخسارش، ولی چون سحر روشن، که سر از تن جدا دارد حسین سر به راه دل نهاده، راه پیمای عراق می نماید خود، که عهدی با خدا دارد حسین او وفای عهد را، با سر کند سودا ولی خون به دل، از کوفیان بی وفا دارد حسین دشمنانش بی امان و دوستانش بی وفا با کدامین سر کند؟ دشمن دو تا دارد حسین آب خود، با دشمنان تشنه قسمت می کند عزت و آزادگی بین، تا کجا دارد حسین ساز عشق است و به دل، هر زخم پیکان زخمه ای گوش کن، عالم پر از شور و نوا دارد حسین دست آخر، کز همه بیگانه شد، دیدم هنوز با دم خنجر، نگاهی آشنا دارد حسین رخت و دیباج حرم، چون گل به تاراجش برند تا به جایی که کفن، از بوریا دارد حسین اشک خونین گو بیا بنشین، به چشم ((شهریار)) کاندرین گوشه، عزایی بی ریا دارد حسین. (۷۸)

فصل چهارم: در پیکار کربلا

اشاره

درباره تعداد فرزندان حضرت سیدالشهداء، حسین بن علی (علیه السلام) تاریخ نویسان، مطالب مختلفی را روایت کرده اند، که از شش تا ده نفر را در برمی گیرد، که روایت نه فرزند را می توان انتخاب کرد. بر این اساس تعداد فرزندان حسین (علیه السلام) و خصوصیات آنان عبارت است از: ۱- علی اکبر، که مادر او ((لیلی)) دختر ((ابی مره بن مسعود ثقفی)) بود، یازدهم شعبان سال ۳۳ هجری در مدینه به دنیا آمد و به سن حدود ۲۸ سالگی با پدر خود در پیکار عاشورای سال ۶۱ هجری شرکت نمود، جنگ چشمگیری انجام داد و سرانجام در کربلا شربت شهادت نوشید. (۷۹) ۲- علی اوسط، معروف به ((زین العابدین)) (علیه السلام) -- که از مادری به نام ((شاه زنان)) یا ((شهربانو)) دختر ((یزدگرد)) پادشاه ایرانی، به سال ۳۸ هجری در مدینه زاده شد، و مادر او در تب نفاس چشم از جهان فرو بست و در مدینه به خاک آرمید. (۸۰) ابن علی علیه السلام به سن ۲۳ سالگی در کربلا حضور داشت

، اما به علت بیماری ، از جهاد معاف بود، و سرانجام از دست دشمن جان سالم به در برد و چون نسل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) از او برقرار مانده ، وی را به ((ابوالائمۃ الابرار)) لقب داده اند. (۸۱) ۳- علی اصغر، با لقب ((عبدالله)) که مادر او ((رباب)) دختر ((امراء القیس بن عدی بن اوس بن جابر)) بود، بدین مناسبت حضرت حسین (علیه السلام) به ((ابوعبدالله)) خوانده می شود، و این کودک روز عاشورا در آغوش پدر به وسیله تیر ((حرمله بن کاهل اسدی)) شهید شد. (۸۲) رباب پس از واقعه کربلا، آنقدر در سوگ شوهر خود حسین (علیه السلام) گریه کرد، که اشک چشم او خشک شد (۸۳) و آن گاه هم که بزرگان قریش به خواستگاری او آمدند، پیوند زناشویی همسری دیگری را نپذیرفت و سرانجام یک سال بعد از واقعه کربلا در مدینه چشم از جهان فرو بست. (۸۴) ۴- محمد، فرزند دیگر حضرت امام حسین (علیه السلام) بوده ، که از دامن ((رباب)) چشم به دنیا گشوده و در همان روزگار کودکی ، در مدینه از دنیا رفته است . ۵- جعفر، فرزند دیگری است ، که محدثینی مانند: محدث قمی و شبلنجی ، او را فرزند سیدالشهداء (علیه السلام) دانسته اند، که از دامن همسر دیگر آن حضرت ، از قبیله ((عمرو بن حرث قضایی)) در مدینه به دنیا آمده ، و این کودک هم در زمان حیات پدر، در مدینه از دنیا رفته است. (۸۵) ۶- سکینه فرزند دختر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بوده ، که از دامن رباب چشم به دنیا گشوده ، در صحنه کربلا حضور داشته ، و با مادر خود آن قدر مورد توجه و علاقه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بودند، که آن حضرت درباره آنها فرموده است : به خدا سوگند، من خانه ای را که سکینه و رباب در آن به سر می برند، بسیار دوست می دارم ، و در این زمینه از ملامت افراد هم نگران نیستم. (۸۶) ۷- برخی هم از دختر دیگری به نام ((رقیه)) بدون اینکه مادر او را مشخص کرده باشند، به عنوان دختر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) نام می برند (۸۷) که به نظر می رسد او دختر مسلم بن عقیل باشد. (۸۸) ۸- فاطمه دختر ((ام اسحاق)) بنت ((طلحه بن عبیدالله)) که با همسر خود ((حسن مثنی)) در کربلا شرکت داشتند که در فصل قبل داستان ازدواج آنان را آوردیم . ۹- از حضرت امام حسین (علیه السلام) محدثان و مورخان مانند: علامه محمد باقر مجلسی و محمد تقی سپهر، دختر دیگری به نام ((فاطمه صغری)) نام می برند. بر این اساس ، علی بن الحسین (علیه السلام)، زین العابدین روایت کرده است : وقتی حضرت امام حسین (علیه السلام) شهید شد، کلاغی آمد و بالهای خود را به خون آن حضرت آغشته ساخت و به سوی ((مدینه)) پرواز نمود، و خود را بالای دیوار خانه ای که فاطمه صغری در آن زندگی می کرد رسانید. طبق این روایت ، فاطمه صغری بیمار بوده و نتوانسته بود همراه پدر و اعضای خانواده خود، در کربلا- شرکت نماید، بدین جهت ضمن بیماری ، پیوسته از پدر و بستگان خود که به ((عراق)) رفته بودند، جستجو می کرد و سراغ می گرفت ، که با مشاهده کلاغ خون آلود، خبر شهادت پدر را به دست آورد، و با ناله دردناکی ، اینگونه سرود سر داد: کلاغ ناله غمباری سر داد، و من به او گفتم : وای بر تو! چرا اینگونه ناله سر می دهی ؟ گفت : امام ، گفتم : از او چه خبر داری ؟ گفت : به سعادت رسید. گفتم : آخر پدر من مسافر کربلاست ، و در میان تیر و شمشیرهای دشمن قرار دارد! کلاغ ناله ای سر داد و اشکی در چشم فشرد و گفت : حسین (علیه السلام) به پاداش بزرگی رسید. گفتم : بالاخره از پدرم حسین علیه السلام چه خبری داری ؟ گفت : او در خاک آرمید، و در حالی که بال خود را هم حرکت نمی داد، سکوت کرد و دیگر جواب مرا نداد. من هم به خاطر از دست دادن پدر گریه کردم ، اما از این که دعای او مستجاب شده بود و به فیض شهادت رسیده بود، خرسند گردیدم. (۸۹) بنابراین ، از همسران امام حسین (علیه السلام) تنها ((رباب)) و آن زنی که از قبیله ((عمرو بن حرث قضایی)) بوده ، در کربلا و در نهضت عاشورای حسینی (علیه السلام) شرکت داشته اند، و نیز فرزندان سیدالشهداء (علیه السلام): علی اکبر، علی اوسط زین العابدین (علیه السلام) و علی اصغر مشهور به ((عبدالله)) در صحنه کربلا حضور یافته اند، و غیر از زین العابدین (علیه السلام) با توجه به اشاره ای که در بالا داشتیم ، همه به شهادت رسیده اند. از این جهت هم نباید تعجب کنیم ، که چرا حضرت امام حسین (علیه السلام) سه پسر خود را به نام های علی (علیه السلام) نامیده است ، زیرا روایت شده که خود فرموده : اگر خداوند هزار فرزند پسر هم به من می داد، به خاطر علاقه ای که به پدرم علی (علیه السلام) دارم ، نام همه آنها را علی می گذاشتم

(۹۰) اما دختران امام حسین (علیه السلام) آمده ، که به خاطر زیبایی و خوش زبانی ، مادرش او را ((سکینه)) و مایه آرامش جان لقب داده بود، و پدرش در مدینه او را در حالی که بیش از چهارده ساله تخمین زدیم ، به ازدواج ((عبدالله اکبر)) فرزند امام حسن (علیه السلام) یعنی پسر برادر خود در آورده بود، با شوهر خود در کربلا- شرکت داشت و شوهرش ((عبدالله)) که کینه او ((ابوبکر)) بود، به شهادت رسید.(۹۱) فاطمه کبری ، دختر دیگر امام حسین (علیه السلام) است که ، گاهی نسبت به فاطمه زهرا (سلام الله علیها) او را فاطمه صغری ، می نامیده اند. فاطمه با شوهر خود ((حسن مثنی)) در قیام خونین کربلا شرکت داشتند، که اضافه بر آنچه در فصلهای قبل گذشت ، در فصلهای دیگر این کتاب ، مراحل دیگر شرح حال آنان را مورد مطالعه قرار می دهیم .

در محاصره و هجوم دشمن

مردم کوفه که اصولا پیروان امام علی علیه السلام بودند، حضرت امام حسین (علیه السلام) را برای امامت و پیشوایی به شهر خود دعوت نمودند، اما حسین بن علی (علیه السلام) برای مطالعه و بررسی اوضاع جامعه آن روز، مدت یکصد و بیست و پنج روز در ((مکه)) اقامت نمود، و هشتم ذیحجه سال ۶۰ هجری ، جوار کعبه را برای رفتن به عراق ترک گفت . حسین (علیه السلام) در حالی که ، اعضای خانواده اش اعم از مرد و زن و یاران و از جمله فاطمه دختر خویش را همراه داشت ، دوازده فرسنگ مانده به ((کوفه)) دوم محرم سال ۶۱ هجری به محاصره ارتش دشمن در آمد، و در نتیجه واقعه دردناک و خونین کربلا به وقوع پیوست . در این درگیری ها و ناآرامی های سخت ، همراهان حسین (علیه السلام) برادران و خواهران ، قوم و خویشان و عزیزان ، دختران و پسران از کوچک و بزرگ همه شاهد و شریک او می باشند و آزارها و تهدیدها و خشونت های وحشیانه ((حزب اموی)) را به خاطر ادای رسالت خویش تحمل می کنند، و بر دل دردمند فرزندان نازنین فاطمه (سلام الله علیها) مرهم می گذارند. بانوانی که قدم به صحنه نبرد عاشورا گذاشته اند، همچون زینب و ام الکلتوم (سلام الله علیها) اصولا پرورش یافتگان مکتب علی (علیه السلام) و دامن فاطمه زهرا (سلام الله علیها) هستند، و به یاری حسین (علیه السلام) قد مردانه برافراشته اند، اما ((سکینه)) دختر جوان حسین (علیه السلام) وقتی حلقه محاصره دشمن را تنگ و یاران پدر را به خاک و خون غلتیده می بیند، به حسب طبع عاطفی جوانی ، از پدر می خواهد: ردنا الی حرم جدنا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم).(۹۲) یعنی ، حال که خود هم آماده شهادت شده ای ، پس ما را به حرم جد خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگردان ! اما فاطمه دختر حسین (علیه السلام) که از خواهر خود اندکی بزرگتر بود، آن گاه که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) با زنان خداحافظی می کرد، و نام او را هم به زبان جاری نمود(۹۳) با کمال شهامت روحیه خود را حفظ کرد، تن به قضای الهی داد و از خطر دشمن بیمی به دل راه نداد. وقتی هم اسب بدون صاحب و خون آلود حسین (علیه السلام) شیهه زنان از میدان به طرف خیمه گاه آمد و اهل بیت (علیه السلام) از شهادت آن حضرت با خبر شدند، فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) با شتاب از خیمه بیرون دوید، و در حالی که ناله سر می داد، دست خود را روی سر گذاشت ، و فریاد زد: وا محمده ، هذا الحسین بالعراء، قد سلب العمامه و الرداء(۹۴) ای محمد! ای رسول خدا! این حسین تو است که بدن او در بیابان قرار گرفته ، و عمامه و عبای او را غارت کرده اند، و بدن او برهنه است . وقتی هم ((ابن زیاد)) قاصد خود را نزد فاطمه فرستاد، تا به او بگوید: مردان شما کشته شده اند، فکر می کنید با شما چه رفتاری خواهد شد؟ فاطمه پاسخ داد: ای پسر زیاد! اگر با کشته شدن حسین (علیه السلام) چشم خود را روشن یافته ای ، جد او رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از سالهای پیش شهادت حسین (علیه السلام) را مایه چشم روشنی و سربلندی و سعادت دانسته است ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها حسین (علیه السلام) را می بوسید، لبهای او را می مکید، و او را روی شانه خود قرار می داد. ای پسر زیاد! جد حسین (علیه السلام) را دشمن خود کرده ای ، و باید برای محاکمه خویش در روز قیامت ، در برابر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خود را آماده گردانی و جوابی آماده کنی .(۹۵)

غارت خیمه ها

بعد از ظهر روز عاشورا هم که بانوان و کودکان خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مردان و عزیزان خود را از دست داده بودند، دشمن برای غارت اموال و دارایی بازماندگان شهیدان کربلا، به خیمه های آنان یورش برد، یکی از افراد دشمن، فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) را مورد حمله وحشیانه و ناجوانمردانه قرار داد! فاطمه خود می گوید: من جلو در خیمه ایستاده بودم، و برای شهادت عزیزان و پریشانی عمه هایم نگران بودم، که مشاهده کردم افراد دشمن بانوان را مورد حمله و غارت قرار دادند، ستمگری هم، متوجه من شد، و قصد غارت مرا کرد، من راه فرار و پناه بردن به عمه هایم را پیش گرفتم، اما دشمن که با اسب مرا تعقب می نمود، مرا دستگیر کرد با خشونت خلخال از پایم بیرون آورد (۹۶) گوسواره ام را به گونه ای کشید، که لاله گوشم پاره شد و خون جاری گردید و من بیهوش شدم و روی زمین افتادم. (۹۷) فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)، وقتی ماجرای غم انگیز هجوم و غارتگری دشمنان دژخیم و خود فروخته و سست عنصر و فرومایه اموی را برای فرزند خویش ((عبدالله بن حسن (علیه السلام)) - بازگو می کند، می گوید: غارتگران دژخیم به خیمه های ما وارد شدند، من دختر جوانی بودم و دو ((خلخال طلا)) در میچ پای خود داشتم، یکی از افراد دشمن با زحمت می خواست ((خلخال)) را از پای من بیرون آورد، و در همان حال نیز گریه می کرد! پرسیدم: چرا گریه می کنی؟ ای دشمن خدا! فقال: کیف لا ابکی، و انا اءسلب ابنه رسول الله. گفت: چگونه گریه نکنم، در حالی که من مشغول غارت دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم؟! گفتم: (حال که می دانی من دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم) از غارت من صرف نظر کن. گفت: اگر من خلخال را غارت نکنم می ترسم کس دیگری او را غارت کند! فاطمه برای فرزند خویش روایت کرده: دشمنان اموی همه اموال و دارایی ما را غارت کردند و بردند، حتی لحاف و بالاپوش را هم از روی ما کشیدند و چپاول کردند! (۹۸) ((اعخنس بن زید)) هم که گوسواره را از دو گوش دختر امام حسین (علیه السلام) کشیده و گوش او را مجروح کرده بود، بعد از واقعه کربلا، عمل خائنانه خود را برای دیگران بازگو کرده است. (۹۹) آنان چون برگ خزان پرپر شدند، تا بهار اسلام را بر طراوات گردانند، آنان آه و ناله و شیون هم سر دادند و با نگاه دردمندانه ای به بدن غرقه در خون پدر و سایر عزیزان به خاک خفته خویش می نگریستند، تا نوبت فریادگری و افشاگری آنان علیه ستم های سخت و سبعانه دشمن فرا رسد. با گریه، نظر به چهره بابا کرد سر را بگرفت و آه و وایلا کرد پرسید ز کوفیان، چه کردیم مگر؟ با خطبه خود، خلیفه را رسوا کرد. (۱۰۰)

فصل پنجم: به هنگام هجوم دشمنان

اشاره

در فصلهای پیشین این نوشتار اشاره ای کردیم، که در روز عاشورای سال ۶۱ هجری، مزدوران ((حزب اموی)) حسین بن علی علیه السلام و برادران و جوانان و خویشاوندان و یاران، و بالاخره هفتاد و دو تن از نواده های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و مردان مومن و مجاهد را به خاک و خون کشیدند! این نکته هم قابل توجه است، که عمده انگیزه قاتلان فرزندان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، دست یافتن به مال و منال و پست و مقام بوده، در عین حالی که آنان دست به خون فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آلودند و برای همیشه لکه ننگ را بر پیشانی خود نقش بستند، خود می دانستند، بهترین انسانهای روی کره زمین از هر جهت را، به خاک و خون می کشند! قاتل حسین (علیه السلام) پس از واقعه هولناک کربلا، وقتی برای دریافت مزد امام کشتی، جلو چادر فرماندهی ((عمر بن سعد)) آمد، فریاد مستانه برداشت: اوقر رکابی فضة و ذهبا انا قتلتم الملك المحجبا قتلتم خیر الناس اما و ابا و خیرهم اذینسیون نسباً. (۱۰۱) باید تا رکاب است مرا، از نقره و طلا انباشته گردانی، زیرا من

پادشاه بزرگوار و با حیا و نجابتی را کشته ام. من کسی را کشته ام، که از نظر پدر و مادر بهترین افراد روی زمین بوده، و از نظر اصالت خانوادگی هم بهترین ریشه و شخصیت را داشته است. بنابراین، به اعتراف خود دشمنان و قاتلان خود فروخته انسانیت باخته، کشته شدگان عاشورا بهترین انسانهای پاک و معصوم و اصیل روی کره زمین بوده اند، منتهی کشته شدگان، قربانی ایمان و عقیده خود شده اند، و قاتلان هم به خاطر به دست آوردن طلا و نقره و اعیانا جاه و مقام، مرتکب چنین جنایت عمیق و دردناکی گشته اند. اما وضع کشته شدگان پس از شهادت، و اوضاع بازماندگان آنان چگونه بوده است؟ داستان آن بسیار رقت بار و دلخراش می باشد، و از آن دلخراش تر، وضع خواهران، دختران، بانوان، مجروهان و بالاخره کودکان مصیبت دیده ای است، که در کنار آن جسد های مقدس، مورد هجوم ناجوانمردانه و غارت سعبانه دشمن قرار گرفته اند. ظهر است و زمین و آسمان افروخته چشمی نگران، به عمق میدان دوخته این فاطمه است، نینوا می بینی؟ افسرده، تکیده، تشنه لب، دل سوخته. (۱۰۲)

اعتراف طبری

((محمد بن جریر طبری)) مورخ معروف قرن چهارم هجری، در کتاب مشهور خود می نویسد: پس از شهادت حسین بن علی (علیه السلام) دشمنان به خیمه های او یورش بردند، بندهای چادرها را بریدند، زینت آلات و شترها و دارایی آنان را غارت کردند، بعد به طرف زنان و دختران داغ دیده حسین (علیه السلام) هجوم بردند، لباس و دارایی و اشیاء قیمتی آنان را یغما کردند و اگر زنی برای نگهداری لباس و زینت آلات خود مقاومت می کرد، او را روی زمین پرتاب می کردند و با خشونت به غارت اموال و لباس آنان می پرداختند (۱۰۳) تا جایی که زنان خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و فاطمه (سلام الله علیها) با داد و فریاد و گریه و ناله، بدون اینکه لباس و پوشش مناسبی داشته باشند، در بیابان آواره و پراکنده می شدند. (۱۰۴)

گزارش دیگر فاطمه (سلام الله علیها)

داستان یورش دژخیمانه مزدوران، ((حزب اموی)) و خودفروختگان فرومایه را، فاطمه دختر جوان حسین بن علی (علیه السلام) این طور گزارش می کند: من جلو خیمه ایستاده بودم و با ناراحتی زیاد صحنه دلخراش بدن غرقه در خون پدرم و یاران او را که روی خاکها و شنهای داغ قرار داشت می دیدم و مشاهده می کردم، اسب سواران سفاک بر آن بدنهای مقدس اسب می دوانند! در آن حال با خود فکر می کردم، وضع ما چگونه خواهد شد؟ و دشمن بر سر ما چه خواهد آورد؟ آیا ما را هم می کشند، یا به اسارت می برند؟ ناگاه دیدم اسب سوار نیزه به دستی به طرف زنان هجوم آورد، و آنان هر یکی به دیگری پناه می برد تا خود را از خطر دشمن مصون دارد، اما دشمن ستمگر بدون رحم و عاطفه با کمال خشونت و سنگدلی، دستبند و روسری را از سر زنان می کشید و غارت می کرد (۱۰۵) و زنان هم با اشک و آه فریاد می زدند: یا جدا! یا محمد! یا علی! ای برادران! ای حسین! ای یاران! آیا کسی نیست به داد ما برسد و ما را پناه دهد؟ آیا کسی نیست ما را یاری کند و حریم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از تعرض دشمن حفظ گرداند؟! آری، در چنین حالی قلب من سخت می تپید، بندهای استخوانم می لرزید، با اضطراب زیاد به این طرف و آن طرف می دویدم، ناگاه با عمه ام ((ام الکثوم)) برخورد کردم، دیدم دشمن به طرف ما هجوم می آورد، گمان کردم قصد حمله به عمه ام را دارد، اما ناگاه به خودم حمله کرد، از ترس سخت به خود لرزیدم، اما او با نیزه خود مرا روی زمین انداخت، نیزه را در کتفم فرو برد، با صورت روی زمین افتادم، روسری را از سرم برداشت، بعد با کمال قساوت گوشواره ام را کشید، به طوری که گوشم پاره شد و خون سر و صورتم را گرفت، و آن گاه که خود را به محل خیمه ها رساندم، از هوش رفتم و نقش زمین شدم. یک وقت متوجه شدم، عمه ام مرا صدا می زند تا به هوش بیایم، وقتی چشم خود را باز کردم، دیدم او گریه می کند و می خواهد مرا از روی زمین بلند کند، و می گوید: عزیزم! بیا برویم ببینیم به سر سایر زنان و دختران چه آمده است؟ و برادر

بیمارت زین العابدین (علیه السلام) در چه وضعی به سر می برد؟ به هر حال، من با سختی از جا حرکت کردم، اما وضع نگران کننده ای داشتم، گفتم: عمه جان! پارچه ای نداری که من با آن سر و موی خود را بپوشانم، تا از دید نامحرمان محفوظ بمانم؟ عمه ام گفت: دختر برادر! من هم مثل تو هستم و پوششی ندارم، حتی مشاهده کردم دشمن عمه ام را با تازیانه و شلاق کتک زده و بدن او سیاه شده است، وقتی هم به محل خیمه ها برگشتیم، دیدیم همه اموال و دارایی ما را افراد دشمن غارت کرده اند، برادر بیمارم زین العابدین (علیه السلام) با صورت روی زمین افتاده بود و در اثر شدت بیماری و آزار دشمنان توانایی حرکت و از جا برخاستن را نداشت، وضع گرسنگی و تشنگی او هم به حدی بود، که ما را سخت منقلب و گریان کرد، و آن حضرت هم با دیدن وضع دلخراش ما، گریه و ناله سوزناکی سر داد. (۱۰۶) بی شرم امتی، که نترسیده از خدا بر عترت پیمبر خود، پرده در شدند ز اندیشه نظاره بیگانه، پرده پوش از پاره معجری، به سر یکدیگر شدند دست از جفا، نداشته بر زخم اهل بیت هر دم نمک فشان، به جفای دگر شدند. (۱۰۷) کار ستمگری و وحشی گری مزدوران ((حزب اموی)) در مورد اهانت و اذیت به بازماندگان شهیدان کربلا، به قدری خشم آلود و سبعانه بود، که فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) می گوید: وقتی آن مرد ستمگر خلخال را از پای من کشید، من سخت گریه و ناله سر می دادم و آن مرد ستمگر هم گریه می کرد! پرسیدم: چرا گریه می کنی؟! گفت: چرا گریه نکنم؟ در حالی که دارم دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مورد آزار و غارت قرار می دهم؟! گفتم: پس چرا از این کار دست بر نمی داری؟! گفت: اگر من لباس و زینت آلات را غارت نکنم، دیگری این کار را می کند! (۱۰۸)

شوهر فاطمه (سلام الله علیها)

همانطور که در فصل های پیشین یادآور شدیم، شوهر فاطمه (سلام الله علیها) دختر حسین (علیه السلام) پسر عموی او ((حسن مثنی)) فرزند حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود. او در قیام عاشورا از مدینه به همراه عموی خود حسین بن علی (علیه السلام) حرکت کرد، در واقعه عاشورای سال ۶۱ هجری در کربلا- حضور یافت، و در جنگ و پیکار علیه دشمنان به یاری امام زمان خود اقدام نمود. سید بن طاووس، می نویسد: حسن مثنی در کربلا در راه عمو و امام خویش حضرت امام حسین (علیه السلام) (جهاد و فداکاری زیاد کرد، در برابر شمشیرها و نیزه های دشمنان مقاومت زیادی به خرج داد، و بدن او جراحات های فراوانی برداشت. (۱۰۹) مورخان و دانشمندان رجالی، درباره حسن مثنی نوشته اند: او مرد جلیل و فاضل و پرهیزگاری بود. (۱۱۰) سید بن طاووس، از کتاب ((مصابیح الانوار)) روایت می کند: حسن مثنی روز عاشورا، در رکاب عموی خویش حسین (علیه السلام) شجاعانه جنگید، هفده نفر از افراد دشمن را کشت، خود او نیز هیجده زخم برداشت، (و بی هوش در میان کشته شده گان افتاده بود، دشمنان گمان کردند وی هم کشته شده است، اما وقتی می خواستند سرهای شهیدان را از بدن جدا کنند، متوجه شدند حسن هنوز جان در بدن دارد) ابوحسان، اسماء بن خارجه فزاری، دایی حسن مثنی (که از اشراف کوفه بود، و رئیس ((قبیله بنی فزاره)) در لشکر عمر سعد) پا درمیانی کرد و نگذاشت سر حسن را مثل سایرین از بدن جدا کنند، و او را به قتل برسانند. (۱۱۱) ((اسماء)) به جلادانی که می خواستند سر ((حسن)) را از بدن جدا کنند گفت: او را تحویل من بدهید، من او را معالجه می کنم و به کوفه نزد ((عبیدالله بن زیاد)) می برم، اگر امیر عبیدالله زیاد خواست او را به قتل می رساند، و اگر وساطت مرا پذیرفت، او را به من می بخشد و او زنده باقی می ماند. بدین جهت افراد دشمن از کشتن ((حسن مثنی)) صرف نظر کردند، او را تحویل ((اسماء بن خارجه فزاری)) دادند، اسماء هم او را به همراه کاروان اسیران اهل بیت (علیه السلام) به کوفه منتقل کرد و همان طور که پیش بینی می شد، با اسماء هم در کوفه مدتی به معالجه حسن پرداخت و پس از بهبودی او را به مدینه منتقل کرد، و حسن پس از تحمل دردها و سختی های فراوان، به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خانواده خود در مدینه ملحق گردید. (۱۱۲)

مہتاب بزمگاہ

((حسین مسرور)) زبان حال ((حسن مثنی)) را، آن گاه که می خواست بدنهای غرقه به خون عزیزان خویش را در کربلا ترک بگوید، این گونه به شعر درآورده است : نکوتر بتاب امشب ، ای روی ماه که روشن کنی ، روی این بزمگاه بسا شمع رخشنده تابناک ز باد حوادث ، فرو مرده پاک حریفان به یکدیگر آمیخته صراحی شکسته ، قدح ریخته به یکسوی ، ساقی برفته ز دست به سوی دگر، مطرب افتاده دست بتاب ای مه امشب ، که افلاکیان ببینند جانبازی خاکیان مگر روح ببند، کز این موج خون چسان کشتی آورد، باید برون ببیند خلیل خداوند گار ز قربانی خود، شود شرمسار کند جامه موسی ، به تن چاک چاک عصا بشکند، بر سر آب و خاک مسیحا اگر ببند، این رستخیز صلیب و صلب را، کند ریز ریز محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سر از غرقه آرد برون ببیند جگر گوشه را، غرق خون. (۱۱۳) آری ، باید توجه داشته باشیم ، حسن مثنی با همراهی امام حسین (علیه السلام) و شرکت در قیام مقدس آن حضرت ، ایمان و اطاعت عملی خود را نشان داده ، جزو عاشوراییان محسوب گردیده ، و به فیض و فضیلت بالایی دست یافته است و آن گاه هم که به مدینه بازگشت نمود، با همسر نازنین خود، فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) به زندگی با صفای خود ادامه می داد، و ناچار املاک کشاورزی موقوفه جد و پدر خود را اداره می کرد، تا سرانجام به سن ۳۵ سالگی از سوی ((ولید بن عبدالملک مروان)) خلیفه عباسی ، به وسیله زهر مسموم و شهید گردید (۱۱۴) و فاطمه را در داغ و سوگ تازه ای نشانید. البته ((حسن مثنی)) چند روز قبل از شهادت خود در خواب دیده بود، که گویا بر پیشانی او قل هو الله احد، نوشته شده ، وقتی این خواب را برای اعضای خانواده بیان می کرد، و خود آن را مژده ای دانست و آنان هم این خواب را به فال نیک گرفتند و خوشحال شدند، اما ((سعید بن مسیب)) خواب را تعبیر کرد، که اگر خواب بیننده قلم نویسنده را دیده بود، دلالت بر طول عمر داشت ، ولی بالاخره ، حسن پس از چند روز به شهادت رسید. (۱۱۵) رفتی و نقش روی تو، بر لوح دیده ماند رفتی و داغ تو، به دل غم کشیده ماند ((چون خم شدم ، که پای تو بوسم پی وداع)) ((رفتی و قامت من غمگین ، خمیده ماند)) در این سفر، که نیمه ره از من جدا شدی بار غمت ، بدوش دل داغدیده ماند آغوش من تهی شد و خار جدائیت در چشم انتظار من ای گل ، خلیده ماند تا کی شب فراق سیاهت ، رسد به روز چشمم به جلوه گاه سحر، تا سپیده ماند از شوق توست ، کز بدن ناتوان من جانم برون نیامد و بر لب رسیده ماند شد زرد چهره من و خشکید اشک چشم گلهای انتظار من ، آخر نچیده ماند. (۱۱۶)

فصل ششم: در کوران کوفه

اشاره

در بی سابقه ترین فاجعه خونین تاریخ اسلام ، فجیع ترین ظلم و اهانت در سرزمین کربلا بر نواده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و فرزندان علی (علیه السلام) وارد شد. در این فاجعه دردناک ، قاتلان سفاک و پیر و جوان و کودکان رحم نکردند، و حتی پس از کشتن جگر گوشه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مردان و جوانان عابد و زاهد، پیکر بی جان و غرقه در خون آنان را، در یک اقدام بی سابقه و بسیار وحشتناک ، اسب سواران دژخیم در زیر سم اسبهای خود، پایمال و پاره پاره کردند! (۱۱۷) بیان این حکایت کار ساده ای است ، اما برای زینب (سلام الله علیها)، و زین العابدین (علیه السلام) که در بستر بیماری قرار داشت ، و برای فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) نیزه خورده و با سر و صورت غرقه در خون ، و سایر بانوان و کودکان و بازماندگان شهیدان ، که از نزدیک شاهد و درگیر با ماجرا بوده اند، فاجعه بسیار دردناک و دلخراش بوده است . از آن دلخراش تر، رفتار خشونت بار امویان با بازماندگان داغدیده و مصیبت زده شهیدان کربلاست. (۱۱۸) که حتی سکنه دختر سوگوار و داغدیده حسین (علیه السلام) را با خشونت سفاکانه ای از روی جسد بی سر و غرقه در خون پدر می کشند و با زجر او را جدا می سازند. (۱۱۹) به هر حال ،

بانوانی را که در یک نیمه روز عمه عزیزان خویش را از دست داده و یک شب هم در محل خیمه های غارت شده و نیم سوخته خود، شب را با رنج و زجر فراوان به صبح آورده بودند، بعد از ظهر روز یازدهم محرم سال ۶۱ هجری، به عنوان اسارت به سوی کوفه، مرکز فرمانروایی ((عبیدالله بن زیاد)) از سوی ((یزید بن معاویه)) حرکت داده شدند. (۱۲۰)

سختی های راه

مردان و کودکان کاروان اسیران را، زین العابدین (علیه السلام)، فرزندان امام حسن (علیه السلام): زید، عمر و حسن مثنی شوهر فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)، امام محمد باقر (علیه السلام) چهارساله، و چند کودک دیگر پسر تشکیل می دادند. (۱۲۱) اما تعداد بانوان را زینب (سلام الله علیها)، ام کلثوم، فاطمه، رقیه، صفیه و ام هانی دختران امام علی (علیه السلام) و سکینه و فاطمه دخترهای امام حسین (علیه السلام) و ام اسحاق و رباب همسران آن حضرت و خلاصه بیست نفر زن از خاندان قریش، که به اضافه زنان اصحاب و یاران، یک گروه هشتاد و چهار نفری را تشکیل می دادند. (۱۲۲) بالاخره کاروان اسیران داغدار و غم زده را، که تعداد آنان از مردان و زنان و کودکان و دختران، اعم از بنی هاشم و بازماندگان یاران امام حسین (علیه السلام) بالغ بر نود نفر می شدند، با اجبار و خشونت سخت، از کنار پیکرهای در خون غلتیده عزیزان خود جدا کردند. کاروان عزیزان داغدیده، در حالی که زمزمه های ملایم نوحه سرایی زیر لب داشتند، با بیم و هراس تحت محاصره و مراقبت شدید مزدوران اموی، به سوی شهر کوفه سوق داده می شدند، فاصله آن روز کربلا تا کوفه حدود دوازده فرسنگ بود، و با توجه با این که آدم کشتهای خیره سر ((حزب اموی)) از شورش و قیام احتمالی مردم علیه خود می ترسیده اند، احتمال این که فاصله کربلا تا کوفه را از بعد از ظهر روز دوازدهم محرم سال ۶۱ هجری، به کوفه رسیده باشند، به واقع نزدیک می توان دانست. اما آنچه مسلم است، پیمودن این مسیر برای زینب (سلام الله علیها) و زین العابدین (علیه السلام) و ام کلثوم و رباب و دختر مسلم بن عقیل و فاطمه و سکینه دخترهای داغدار و عزیز از دست داده آل علی (علیه السلام)، تحت مراقبت های خشونت بار جلاخان مزدور ((بنی امیه)) بسیار سخت و دلخراش سپری شده، و زبان و قلم از بیان آن ناتوان است.

فضای خوفناک شهر

از سال ۳۵ هجری، علی بن ابیطالب (علیه السلام) شهر کوفه را به خاطر مرکزیت و اشراف بهتر بر گستره بلاد اسلامی، مرکز خلافت خویش قرار داد، و از آن پایگاه بزرگ، استاندار و فرماندار و ارتش به سایر سرزمین ها اعزام می داشت. آن گاه هم که برای رهبری حکومت اسلامی به کوفه وارد شد، خطاب به ((اصبغ بن نباته)) که از یاران خالص و ممتاز آن حضرت بود و گویا در میان استقبال کنندگان حضور داشت، فرمود: ملاحظه کنید، من در حالی برای خلافت به شهر شما وارد می شوم، که همین یک دست لباس ساده به تن، یک بقیچه بسته اثاث، و مرکبی که آن را مشاهده می کنید دارم، اگر به هنگام رفتن از نزد شما بیش از آنچه داشته ام اندوخته باشم، از خیانتکاران خواهم بود. (۱۲۳) آری، امام علی (علیه السلام) با چنین شیوه زاهدانه ای به کوفه وارد شد و حکومت قرآنی خود را تشکیل داد، و در عین حالی که دشمنان او را ناخواسته به جنگ های داخلی وادار ساختند، و نیز حاکمان پیشین، اسلام واقعی را به نظام نامطلوبی تبدیل گردانیده بودند، آن حضرت توانست مظاهر فراوانی از حکومت عادلانه خویش را جلوه گر سازد، تا این که در مسجد همان شهر به سال چهارم هجری شربت شهادت نوشید و با فقدان خود، عالم اسلام را در سوگ دردناکی نشانید. اما امروز که دخترها و نوه های او را به صورت اسیران بیگانه، به شهر وارد می کنند، حدود سی سال از تاریخ آن حکومت و آن عدالت می گذرد و فضای شهر چهره مخوف و دردناکی به خود گرفته است. مزدوران ((بنی امیه)) یزید بن معاویه را امیرمومنان معرفی کرده اند! (۱۲۴) عبیدالله بن زیاد حاکم کوفه و مزدور ((بنی امیه)) یاران و طرفداران مجاهد حسین

(علیه السلام) را آشوبگر معرفی نموده اند (۱۲۵) و آن گاه هم که ((مسلم بن عقیل)) پسر عمو و نماینده امام حسین (علیه السلام) به دست ((عبیدالله زیاد)) گرفتار می آید، او را اخلاگر و فتنه انگیز و عامل اغتشاش و بهم زدن اوضاع جامعه اسلامی معرفی می کند (۱۲۶) و خلاصه با تبلیغات دروغین و مسموم، حسین (علیه السلام) و یارانش را، بدون نام و نشان و بدون اینکه بگذارند همه مردم بفهمند، بیگانگان و خارجی‌ان ضد اسلام معرفی کرده بودند! البته عموم مردم کوفه از جریان حسین (علیه السلام) و شهادت او با خبر بودند، زیرا خود آنان آن حضرت را برای امامت و رهبری به شهر خویش فرا خوانده بودند، اما متأسفانه تزویرهای شیطانی و اغفال کننده ((بنی امیه)) تعدادی از مردم را به انحراف و سرگردانی مبتلا ساخته، شیعیان و مجاهدان را به قتل و زندان کشانده، و برخی را هم با تردید و ارباب به داخل خانه‌ها کشانده و شیره‌های طرفدار ((بنی امیه)) و فرصت طلبان بوقلمون صفت سست عنصر، بازیگر میدان و کوچه‌های کوفه شده بودند.

در مجلس عبیدالله

فاطمه دختر اسیر سیدالشهداء شاهد و همراه با ورود دلخراش اسیران اهل بیت (علیه السلام)، به دارالاماره، مرکز حکمرانی عبیدالله بن زیاد است، او مشاهده می کند عمه اش زینب (سلام الله علیها) کاروانسار کربلا، با لباس مندرس و با اجبار وارد جایگاهی می شود، که روزی پدرش امیرالمومنین علی (علیه السلام) با عدالت و انسانیت پیشوایی می کرده است. اگر چه زینب (سلام الله علیها) با خویشتن داری و مقاومت زیاد و به گونه ای ناشناس، به مجلس وارد شد، و در مرحله نخست ((عبیدالله)) هم او را شناخت، اما در عین حال این گونه ورود، در آن شرایط سخت و دشوار برای زینب (سلام الله علیها) بسیار دردناک و دلخراش بوده است. (۱۲۷) دکتر ((عایشه بنت الشاطی)) می نویسد: وضع ورود زینب (سلام الله علیها) به آن مجلس، بسیار نگران کننده بود، وقتی زینب (سلام الله علیها) جای پدر و برادرانش را در آن جا خالی دید، اشک در چشمهایش حلقه زد، و بار سنگین غم و اندوه کشنده، قلب دردمند او را سخت تحت فشار قرار داد، اما از بیم آن که قلبش از کار نیفتد، دو دست خود را روی قلب خود قرار داد! (۱۲۸) و فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) و اسیران دیگر هم این حالت را مشاهده کردند. و از آن دردناک تر، آن طور که شیخ مفید نوشته است، با چشم خود دیدند: عبیدالله زیاد، کارد کوچکی به دست گرفته و با آن به دندانهای جلو دهان مقدس حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می زند و اهانت روا می دارد. (۱۲۹) به هر حال، پیمان شکنی های قشر عظیمی از مردم کوفه از یک سو، و از سوی دیگر تزویرها و فریبکاری‌ها و تهدیدهای خشم آلود ((عبیدالله بن زیاد)) و اطرافیان دنیاطلب او، به همراه ماءموران مزدور و خودفروخته سلاح به دست، فضای شهر کوفه را به یک فضای رعب و وحشت و حکومت نظامی درآورده بود. در این باره تاریخ گواهی می دهد: در روزی که اسیران اهل بیت (علیه السلام) به کوفه وارد می شدند، عبیدالله بن زیاد دستور داده بود: هیچکس از مردم کوفه حق ندارد با سلاح از خانه خود بیرون بیاید، برای پیشگیری از هر گونه شورش و خطر احتمالی، ده هزار اسب سوار مسلح را بر دروازه های شهر، اطراف کوفه، و در بازارها و کوچه ها و میدان های شهر گمارده بود. فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) و نواده های پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وضع نگران کننده ای داشتند، بانوان سوار شترها بودند و در مقابل هر اسیری سر بریده هر یک از شهیدان کربلا را حرکت می دادند، و بدین ترتیب این عزیزان را برای این که در میان مردم ترس و وحشت ایجاد کنند، می گردانند! (۱۳۰) به راستی این منظره در تاریخ اسلام بی سابقه بود، و به همین دلیل تحمل آن برای زنان و عزیزانی که از دودمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند، و جد آنان در پرتو تعالیم اسلام به آن مردم شخصیت و حیثیت داده بود، و نیز بارها سفارش اهل بیت و ذریه خویش را برای آن مردم بیان داشته بود، (۱۳۱) بسیار سخت و دردناک و شکننده بود. به همین دلیل ((ام کلثوم)) دختر شجاع و غیور علی (علیه السلام) که چون زینب (سلام الله علیها) و رباب و فاطمه و سکینه دختران حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)، از نگاههای خیره سرانه و ناجوانمردانه تماشاچیان به خشم آمده بود، در مقابل

چشم مزدوران سفاک ((بنی امیه)) با یک دنیا خشم و خروش، فریاد برداشت: یا اهل الکوفه! غضوا ابصارکم عنا، اما تسحیون من الله و رسوله.... (۱۳۲) ای مردم کوفه! چشم از ما برگزید و تماشاگری خود را پایان دهید، آیا شما از خداوند و رسول گرامی اسلام شرم و حیا نمی کنید، که به تماشای دختران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که پوشش درستی ندارند، می پردازید؟ وقتی هم چشم او به سر بریده حضرت امام حسین (علیه السلام) افتاد، خطاب به مردم گفت: اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از شما سوال کند، با اهل بیت من چگونه رفتاری کردید، چه جوابی خواهید داد...؟ (۱۳۳) فاطمه دختر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) هم در جمعیت این اسیران قرار دارد و شاهد این فجایع دردناک و انسانیت سوز می باشد، بدین جهت در عین حالی که از ستم ناروای آنان بر پیکر مقدس اسلام و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سخت رنج می برد و اشک غم در چشم می گرداند، چنان که مسئولیت هر مسلمان و به خصوص خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایجاب می نماید، تصمیم می گیرد، از طرفی پرده از چهره تزویر ((بنی امیه)) برگردد و از طرف دیگر مردم غفلت زده و فریب خورده را از خواب جهل و غفلت بیدار کند. بدین خاطر، با ایراد خطبه عمیق و آتشین خود، در میان ازدحام جمیعت و در برابر چشمهای ماءموران درخیم و مسلح ((عبیدالله زیاده)) با نهایت شجاعت و با قدرت کامل ایمان و بیان، به ایراد سخنرانی می پردازد.

فصل هفتم: سخنرانی فاطمه

اشاره

امام علی (علیه السلام) یک روز به فرزند خواهر خود ((جعده بن هبیره مخزومی)) فرمود: برای مردم خطبه ای بخواند، جعهده بر کرسی خطابه قرار گرفت، ولی از ایراد خطابه ناتوان ماند. آن گاه امام علی (علیه السلام) خود بر کرسی قرار گرفت و خطبه عمیق و شیوایی ایراد نمود، و ضمن آن بیان داشت: انا لامراء الکلام، و فینا تنشبت و عروقه. (۱۳۴) ما امیران سخنوری هستیم، ریشه های سخنوری در وجود ما استوار گردیده و شاخه های آن بر سر ما سایه گسترده است. دلیل دیگر مهارت فوق العاده سخنوری علی (علیه السلام) سخن بی نظیر ((عزالدین ابو حامد هبه الله، محمد بن محمد بن حسین بن ابی الحدید مدائنی)) است، که درباره نهج البلاغه و سخنان عمیق و آسمانی آن حضرت، گفته است: هو امام الفصحاء و سید البلغاء، و فی کلامه قیل: دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین، و منه تعلم الناس الخطابه و الکتابه. (۱۳۵) امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) پیشوای فصیحان و سالار بلیغان جهان است، و در مورد سخنان او گفته شده: سخنان علی (علیه السلام) پایین تر از کلام خداوند، و مافوق سخنان انسان ها است، و همه سخنوران خطابه و کتابت را از او آموخته اند. علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) آن گاه که در اسارت ((بنی امیه)) قرار داشت و بیست و سه سال بیشتر نداشت، در مسجد جامع شام از ((یزید بن معاویه)) تقاضا کرد، سخنرانی کند و سخنان ناروای خطیب مزدور او را پاسخ بگوید، مردم هم برای ایراد سخنرانی او اصرار می کردند اما ((یزید)) زیر بار نمی رفت و در برابر تقاضای امام علی (علیه السلام) و اصرار مردم می گفت: ان صعد المنبر هذا، لم ينزل الا بفضیحتی و فضیحه آل ابی سفیان... انه من اهل بیت قد زقوا العلم زقا. (۱۳۶) اگر این جوان بالای منبر قرار گیرد، تا مرا و آل ابوسفیان را مفتضح و رسوا نکند پایین نمی آید، زیرا او از خاندانی است، که علم را همراه شیر مادر بلعیده اند، و از کودکی و کوچکی به علم و دانش مجهز شده اند. خطابه بسیار عمیق و علمی حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در مسجد مدینه به سال یازدهم هجرت، به منظور دفاع از اسلام و امامت علی (علیه السلام). (۱۳۷) خطابه های آتشین حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) دختر قهرمان و دانشمند علی (علیه السلام) در کوفه (۱۳۸) و کاخ ((یزید)) در شام (۱۳۹) نمونه های فصاحت و بلاغت سخنان آنان است. درباره تاثیر عمیق خطابه های امام سجاد (علیه السلام) و این بانوان بزرگ، تاریخ آورده است: ((ضیح الناس))، یعنی مردم با شنیدن آن سخنان به گریه و ناله

افتادند، و این جهت نشانه گویایی از عظمت ایمانی و علمی آنان نیز می باشد. فاطمه دختر شجاع و دانشمند امام حسین (علیه السلام) هم از چنین خانواده ای است، اصالت و شخصیت را از جد و جده و پدر و عمه و برادر به ارث برده، در مهد تربیتی آنان پرورش یافته و دانش اندوخته، و نیز در کورانها و طوفانهای سخت روزگار جوانی و حوادث ضد خلافت اسلامی و قیام پر ماجرای عاشورا، تجربه ها به دست آورده است. از سوی دیگر، عمق ستمکاری و سفاکی دژخیمان اموی و قاتلان خود فروخته یزیدی، آن چنان دردناک و تکان دهنده است، که حتی یک زن جوان در حال اسارت را هم وادار می سازد، که برآشوبد، بخروشد، فریاد بزند و پرده تزویر و فریبکاری غاصبان خلافت اسلامی و بردگان جاه و مقام را، که خود را به عنوان مسلمان و خلافت اسلامی برای برقراری نظم و امنیت جامعه قلمداد کرده اند کنار بزند، تا هم آنان رسوا شوند و هم مردم فریب خورده و غفلت زده بیدار گردند. بدین جهت، بعد از خطابه زینب (سلام الله علیها) در میان ازدحام جمعیت و مراقبت شدید مأموران مسلح ((عبداللہ زیاده)) فاطمه دختر جوان و اسیر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) با شجاعتی شگرف، خطاب به مردم کوفه و آدم کشان اموی، خطابه پرشور و عالمانه خود را این گونه آغاز می کند:

حمد و ستایش

حمد می کنم خداوند متعال را، به تعداد شن های صحرا و ریگ های بیابان، و به اندازه آنچه میان زمین و عرش الهی قرار داد. ستایش من از آن پروردگار عالم است، که به ذات مقدس او ایمان دارم، و در همه سختی ها تکیه گاه من، ذات زوال ناپذیر اوست. من شهادت می دهم، که جز او خداوند یگانه ای وجود ندارد، هرگز برای آن ذات بی همتا شریکی قابل تصور نیست، و بدین خاطر با همه وجود در برابر وجود مقدس او، سر ایمان و اطاعت و تسلیم فرود می آورم. هم چنین، با همه وجود خود گواهی می دهم، که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده برگزیده، و رسول رستگار خداوند عالم می باشد، چنانکه شهادت می دهم و با دو چشم خود دیدم، که فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بدون گناه و خطا، بلکه به خاطر اعمال عقده ها و کینه ها و انتقامجویی ها، در کنار ((نهر فرات)) سر بریدند و آن عزیزان، در خون خود غلتیدند. بار خدایا! به ذات اقدس تو پناه می برم، از این که سخن دروغ و ناروایی را به زبان رانم و چیزی بگویم که بر خلاف حکم قرآن تو و اطاعت و رضایت تو باشد. بنابراین، اعلام می کنم که پیامبر تو، بر اساس فرمان تو، علی بن ابیطالب (علیه السلام) را به وصایت خویش و امامت خلق منصوب فرمود، اما اشخاصی حق امامت علی (علیه السلام) را غصب نمودند، و آن امام معصوم مظلوم را، در همین شهر ((کوفه)) به قتل رساندند. پس از آن، فرزند آن امام ((حسن بن علی (علیه السلام)) - را بدون اینکه جرم و خطایی مرتکب شده باشد، در سرزمین مقدس مدینه مسموم و مقتول ساختند، البته قاتلان علی و حسن (علیه السلام) گروهی بودند که به زبان، ادعای مسلمانی داشتند، اما در باطن به چنگال کفر و نفاق اسیر بودند و بدین خاطر دست به خون پاکان و نیکان بندگان تو آلودند. مرگ بر سردمداران الحاد و نفاق، و نابود باد آنان که دست به خون امامان معصوم (علیه السلام) آلودند، و نه در زمان حیات و نه بعد از مرگ آن مظلومان توانستند، از ساحت آن آتش سوزان ظلم و ستم را فرو نشانند.

درباره علی (علیه السلام)

خدایا! سردمداران کفر و نفاق علی (علیه السلام) را کشتند، او به حضور تو بار یافت، در حالی که پاک و معصوم بود و به مقام بس بلندی دست یافته بود و تو نیز از اعمال و رفتار صالحانه او خرسند بودی. خداوند! فضایل و مناقب عالی و انسانی علی (علیه السلام) برای همگان روشن بود، و هر کسی در هر مذهب و مرامی قرار داشت، در برابر صداقت و عظمت بی مانند او سر تسلیم فرود می آورد، زیرا آن بزرگوار عنصری بود که در راه ادای رسالت خویش و انجام دستورهایی تو لحظه ای نیاسود و از سرزنش

ملاصحتگران و مخالفت دشمنان دین ، ذره ای ترس و بیم به خود راه نداد. پروردگارا! تو خود علی (علیه السلام) را از کودکی به آغوش اسلام هدایت فرمودی ، فضایل و مناقب او را ستودی ، و او همواره در سراسر زندگی تا آن گاه که به عشق ملاقات با تو تن به شهادت می سپرد، در راه اطاعت و رضایت تو و رسول تو، خیرخواه و مصلح امت بود، و در این رهگذر زاهدانه زیست و رنج ها و سختی ها تحمل نمود. آری ، ای خدای بزرگ ! علی (علیه السلام) در راه احیای معارف دین تو، نبرد و جهاد کرد، تو از او خرسند و خوشنود بودی ، خود، او را برگزیدی و خود او را به صراط مستقیم استوار ساختی .

ای مردم ...

اما شما، ای مردم کوفه ! ای مردمی که شیوه شما نیرنگ و افسون و حيله گری و فریبکاری است ! این را بدانید که خداوند، ما اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به وسیله شما امتحان نمود، و شما هم به وسیله ما امتحان شدید، ولی امتحان ما نیک بود و نام نیک به جای گذاشت و شما با امتحان ناپسند خود گرفتار ننگ و عار گردیدید. آری ، در این امتحان بزرگ خداوند عالم از خزانه علم خویش ، به علم و دانش و فهم و بصیرت ما افزود، و ما مخزن علم و دانش الهی و معدن معرفت و حکمت پروردگار، و حجت خلق و مقتدای بندگان ، در روی زمین گردیدیم . باری ، ای مردم کوفه ! در پرتو این فداکاری و آزمون بزرگ ، خداوند بر ما تاج کرامت عطا فرمود، و در سایه نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را بر همه انسان ها برتری و فضیلت روشن بخشید. البته این در حالی است ، که شما مقام عظیم ما را نادیده گرفتید، به تکذیب و کفران نعمت امامت مبتلا شدید، و حتی کشتن ما را حلال دانستید و اموال و زندگی ما را غارت نمودید، و این گونه می پنداشتید که ما بیگانگان ((ترک)) و ((کابل)) هستیم ! البته چنین اشتباه بزرگی از شما عجیب و بی سابقه هم نیست ، زیرا دیروز جد ما علی بن ابیطالب (علیه السلام) را به قتل رساندید، و اکنون هم شمشیرهای آخته شما از خون ما اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خون چکان است . افسوس که شما با ما عقده و کینه دیرینه ای داشتید، و اکنون با قتل و اسارت ما، چشمهای خود را روشن و دلهای خود را شادمان و پرنشاط می پندارید، اما از این معنا غفلت دارید، که بر خدا و دین او افترا وارد آورده اید، نیرنگ و حيله به کار برده اید، و خداوند برای نقش بر آب ساختن حيله گری ها و فریبکاری ها شما، قدرت و سیاست بالاتری دارد. آری ، خود را فریب ندهید، و از این که خون ما را ریختید و دست غارت به اموال و دارایی ما رساندید، خود را کامیاب و پیروز نپندارید زیرا: در مرحله نخست ، این مصیبت های بزرگ و حوادث تلخی که بر ما وارد شد، آن طور که قرآن کریم بیان داشته : ((تقدیری بود، که قبل از آفرینش زمین در لوح محفوظ مکتوب گردیده ، و این کار برای خداوند آسان است ، تا به خاطر آنچه از دست داده اید (داده ایم) تاسف نخورید (نخوریم) و برای آنچه به شما (ما) داده شده ، دل خوش ندارید (نداریم) زیرا خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست نمی دارد.)) (۱۴۰) اضافه بر این ، از مدت خوشحالی و پیروزی شما چیزی نخواهد گذاشت ، که به چنگال مرگ و هلاکت دچار خواهید شد، و تازیانه لعنت و عذاب خداوندی پیکر شما را خواهد نواخت . البته هم اکنون شما در عذاب سخت وجدان قرار دارید، و نیز امواج عذاب الهی به خاطر اعمال خود، شما را در کام خود کشیده است ، و دیری هم نخواهد پایید، که گروهی از خود شما، گروه سفاک و ستمگر را با همان شمشیرهای خونریز به کام مجازات و انتقام خواهد کشانید، و به خاطر ظلم و جنایتی که نسبت به ما مرتکب شدید، برای همیشه در چنگال عذاب و کیفر الهی اسیر خواهید شد. آری ، نفرت و لعنت خداوند، همواره گریبانگیر ستمگران خواهد بود. (۱۴۱)

می دانید، چه کردید؟

ای مردم کوفه ! وای بر حال شما! می دانید شما چه کرده اید! شما با چه پایی به میدان جنگ با ما قدم گذاشتید؟ و با چه دستی به

ریختن خون ما دست آلودید؟ و این گونه گرفتار ظلم و ستمگری رسوایی گشتید؟ آیا می دانید، شما گرفتار قساوت و سنگدلی شده اید؟ جگر سخت و بی باکی دارید. گوش شنوا و چشم بینا را از دست داده اید. و شیطان شما را اسیر هوسها و آرزوهای فریبده کرده، و با صحنه سازی های دروغین و فریبده، شما را از نعمت هدایت و انسانیت منحرف ساخته است؟ (۱۴۲) ای مردم کوفه! وای به حال شما! می دانید چه تعداد از خون فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به گردن شماست؟ و باید پاسخ این آدمکشی ها را به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدهید؟ آیا می دانید شما چه ظلم و ستمی در حق برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) علی بن ابیطالب (علیه السلام) جد من و عترت پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مرتکب شدید؟ و بالاخره بهترین انسانهای پاک و بی گناه روی زمین را (۱۴۳) به خاک و خون کشیدید؟ و از آن شرم آورتر، عربده غرور و افتخار سر دادید که: ما علی (علیه السلام) و فرزندان او را با شمشیرهای هندی و نیزه ها کشتیم! ما زنان آنان را چون اسیران ((ترک)) به اسارت گرفتیم، و آنان را تا توانستیم، در هم کوبیدیم و خورد و ناتوان ساختیم! ای، خاک بر دهان آن کسی که این گونه شعار افتخار ابلهانه سر می دهد، و برای کشتن انسانهایی که خداوند آنان را پاک و پاکیزه آفریده، بر خود می بالد و خود را پیروز می پندارد. آرام، آرام، ای گوینده این سخن کفرآمیز، لب فروبند، غره مشو، و چون پدرت، که در دل خاک دهان به خاک انباشته است، خاموش باش. این را هم بدان، که هر کس با دست خود عملی را پیش فرستاده، به روز قیامت پاداش آن را دریافت خواهد داشت (۱۴۴) و سرانجام این کیفر، در محکمه عدل الهی اجتناب ناپذیر است. ای وای، که بیماری حسد چه آفت خطرناکی است، و چه بلاهایی بر سر انسان می آورد. آخر مگر نه این بود که خداوند، ما اهل بیت (علیه السلام) را بر دیگران فضیلت و برتری بخشیده بود؟ و شما به خاطر آن گرفتار رشک مرگبار شدید و این گونه جنایات را دامن زدید؟! اگر دریای فضایل ما، یک شبه انباشته شده و موج می زند، گناه ما چیست؟ و اگر دریای وجود شما از اساس خشکیده است و در کف آن، آبی برای زندگی گرمی هم وجود ندارد، گناه ما چیست؟ به هر حال، خداوند متعال، به ما اهل بیت (علیه السلام) فضیلت و برتری بخشیده است، و ((این فضل الهی است، که به هر کس می خواهد عطا می فرماید، او صاحب فضل و عنایت عظیم است)). (۱۴۵) و هر کس هم از نور هدایت الهی بهره ای نداشت، به جهل و تاریکی راه گرفتار خواهد ماند. (۱۴۶) زید بن موسی بن جعفر (علیه السلام) که این خطبه را به وسیله اجداد خود روایت کرده، می گوید: وقتی خطابه فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) به اینجا رسید، مردم چنان متقلب شده بودند، که با صدای بلند ضجه و فریاد سر می دادند، زار زار گریه می کردند و ناله سر می دادند که: ای دختر خاندان پاک! سخن کوتاه کن، دلهای ما را پاره پاره کردی، جگرهای ما را با آتش سخن خود گداختی و جانهای ما را پریشان و آشفته کردی. آن گاه فاطمه (سلام الله علیها) که درود و سلام نثار جد و پدر او باد، ساکت گردید. (۱۴۷) خاموش گشته ایم و فراموش، کی شویم؟ بس اینقدر، که در همه جا گفتگوی ماست ما را طواف کعبه، به جز دور یار نیست کز هر طرف رویم، خدا روبروی ماست هر جا که هست روی زمین، ارغوان سرخ آبش ز خون ما، گلش از خاک کوی ماست گر بسته اند، مردم ظالم زبان خلق غم نیست، چون که غالب دلها به کوی ماست. (۱۴۸)

فصل هشتم: شرح خطابه فاطمه

اشاره

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) را پس از یک روز اقامت چند روزه اجباری در ((کوفه)) به همراه زین العابدین (علیه السلام) و زینب کبری (سلام الله علیها) و سایر اسیران خاندان اهل بیت (علیه السلام) آماده می کردند، تا به مقصد ((شام)) حرکت دهند. ولی قلب پاک و مهربان این بانوی جوان را، دو فاجعه بسیار دردناک، سخت در هم می فشرد، یکی این که شوهر جوان و

باوفای او ((حسن مثنی)) مجروح جنگ کربلا بود، و هنوز در اختیار او قرار نداشت، و این زن جوان در تب جدایی او می سوخت، و دیگری این که داغ سنگین از دست دادن پدر، و برادران، و سایر عزیزان او هم چیزی نبود که به سادگی بتوان، غم آن را از خاطر فراموش کرد. اما چیزی که تا حد زیادی قلب فاطمه را تسکین می بخشید، ایراد خطبه ای بود که، پس از خطبه عمیق و آتشین زینب (سلام الله علیها) آن را در کوفه صورت داده بود، و چنانکه در فصل پیشین این نوشتار خواندیم، مردم بی وفا و یا پیمان شکن کوفه را به اشک و آه و ضجه و ناله وا داشته بود، تا شاید از کرده های ناروای خویش پشیمان شوند و روزی بیدار گردند و جبران خطای بزرگ خویش را کنند. آری، ایراد آن سخنرانی، از سویی فاطمه (سلام الله علیها) را خرسند می داشت، که بدین وسیله ادای رسالت مهمی را صورت داده و دشمن را به میدان فصاحت و رسوایی و شکست کشانده بود، و از سویی دیگر بخش مهمی از هدف بزرگ پدرش حسین بن علی (علیه السلام) را که در ((قالب اسارت)) می بایست صورت گیرد، و پرده فریب و تزویر ((بنی امیه)) را کنار بزند، جامه عمل پوشانده بود. آن وقت که حضرت حسین (علیه السلام) می خواست قیام مقدس عاشورای خود را آغاز کند، به هنگام خارج شدن از مدینه ((امه سلمه)) همسر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را از خطر قتل بیم می داد، و نیز از اسارت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نگران بود، اما امام حسین (علیه السلام) ضمن آنکه پذیرایی از قتل و شهادت را برای حفظ کیان اسلام اعلام می داشت، خطاب به ((ام سلمه)) فرمود: قد شاء ان یری حرمی و رهطی و نسائی مشردین، و اطفالی مذبحین مظلومین... (۱۴۹) مادرم! اضافه بر کشته شدن خودم، این یک خواست الهی است، که زنان و دختران و خواهرانم، به اسارت روند، و کودکانم نیز مظلومانه شربت شهادت نوشند. آن حضرت خطاب به برادر خود ((محمد بن حنفیه)) نیز، به هنگام حرکت از مکه فرمود: ان الله قد شاء ان یراهن سبايا. (۱۵۰) این خواست خدا هست که، زنان را اسیر ببیند. بنابراین، اسارت اهل بیت (علیه السلام) دنباله و تکمیل کننده ((مکتب شهادت)) بوده، و فاطمه دختر جوان و شجاع حسین (علیه السلام) نیز با خطابه پرشور خود، این اسارت را به جلوه و جمال برتری، زینت بخشیده است. چنانکه عظمت این خطابه را که در فصل پیش خواندیم، آن گاه روشن تر می شود، که محورهای مهم آن را مورد توجه قرار دهیم. باری، این خطابه را یک زن جوان اسیر داغدار، در میان هیاهوی یک جمعیت فریب خورده، و در مقابل چشم ماموران مزدور مسلح، و در فضای حکومت نظامی شهر کوفه ایراد نموده است، که توجه به نکات برجسته آن، ما را با عظمت اهل بیت (علیه السلام) و مقام درخشان ایمانی و دانایی و شجاعت فاطمه دختر سیدالشهداء (علیه السلام) بیشتر آشنا می سازد. اکنون نکات عمده و برجسته اعتقادی، تفسیری، تاریخی، اخلاقی و اجتماعی سخنرانی فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) را که بیانگر مبانی اعتقادی ((مکتب اهل بیت (علیه السلام)) - می باشد را، به طور خلاصه مورد شرح قرار می دهیم:

۱ - حمد و ثنای الهی

حمد و ستایش الهی را، که فاطمه در آغاز خطابه خویش بیان داشته، از آن چنان عمق و استحکام و ظرافتهای ادبی و عرفانی برخوردار است، که خطبه های امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه را و خطابه های حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در طی سفر به کربلا و به خصوص خطابه های آن حضرت، در روز عاشورا را تداعی می کند، و اوج بندگی را نمودار می سازد.

۲ - امامت علی (علیه السلام)

مسئله حیاتی امامت علی (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از نظر اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن قدر دارای اهمیت بوده، که بر سر آن فداکاری ها کرده، جان ها داده اند، و حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) هم قربانی همین هدف گردیده، و نیز اهل بیت (علیه السلام) هم، بدین خاطر همه مرارتهای را به جان خریده اند، و فاطمه هم موضوع

عهد و فرمان الهی در مورد وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مبنی بر امامت علی (علیه السلام) را، برای مردم کوفه بیان داشته و مورد تاکید قرار داده است.

۳- افشای فریبکاری

دشمن برای فریب دادن و بسیج نیروها علیه حسین (علیه السلام)، آن حضرت را خارجی و بیگانه و عصیانگر علیه دین و خلیفه مسلمانان معرفی کرده بود! ((عمر و حجاج)) در کربلا، درباره کشتن، حضرت امام حسین (علیه السلام)، به یاران خود می گفت: لا تر تابوا فی قتل من مرق من الدین و خالف الامام.... (۱۵۱) درباره کشتن کسی که از دین خارج شده و با امام (یزید) مخالفت و عصیان ورزیده، تردیدی به خود راه ندهید. ((یزید بن معاویه)) هم در مجلس جشن خود، سر مقدس حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را در طشت طلا گذاشته بود و می گفت: راءس خارجی! (۱۵۲) این سر یک مرد عصیانگر علیه خلافت است! حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) هم در روز عاشورا، بسیار کوشید تا به مردم فریب خورده ای که دشمنان، آن حضرت را به ناروا، به آنان معرفی کرده بودند، خود را این گونه معرفی کند: انی ابن بنت نبیکم، فوالله ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبی غیری... (۱۵۳) من پسر دختر پیامبر شما هستم، به خدا سوگند میان مغرب و مشرق، فرزند دختر پیغمبری غیر از من وجود ندارد. بدین جهت فاطمه هم پس از خطابه زینب کبری (سلام الله علیها)، در مقام تکذیب تبلیغات دروغین دشمن و معرفی چهره حضرت سیدالشهداء و قیام مقدس او برمی آید، و اعلام می دارد: آنان که در کنار ((نهر فرات)) کشته شده اند، فرزندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده اند.

۴- تکرار تاریخ

این بانوی جوان و آگاه، پرونده سیاه مردم کوفه را ورق می زند، سوء سابقه و بی وفایی دیگر آنان را یادآور می شود، و درباره کشته شدن جد خود علی (علیه السلام) در کوفه، و نیز درباره مظلومیت فرزند دیگر علی (علیه السلام)، یعنی عموی خود امام حسن (علیه السلام) در آن شهر می گوید: شما دیروز پسر دیگر علی (علیه السلام) را نیز تنها گذاشتید و کشتید.

۵- سابقه درخشان

مسئله مهم، سابقه درخشان و بی نظیر امام علی (علیه السلام) جد او، موضوع دیگری است، که فاطمه آن را برای مردم کوفه بیان کرده و می گوید: علی (علیه السلام) را خداوند از کودکی به آغوش اسلام هدایت کرده است. راستی هم سابقه امام علی (علیه السلام) در قاموس زندگی او یک امتیاز منحصر به فرد و یک نقطه بسیار درخشان است، و اسلام آوردن علی (علیه السلام) را در نه سالگی، در حالی که حسین او را این مردم کشته اند و نوه اش از او سخن می گوید، مورخینی مانند: ابن عبدالبر اندلسی (۱۵۴) محمد بن جریر طبری (۱۵۵) ابن اثیر جزری (۱۵۶) و دیگران آورده اند، و فاطمه مردم را، متوجه آن سابقه درخشان علی (علیه السلام)، و خطای بزرگ آنان گردانیده است.

۶- سابقه بی وفایی و حيله گری

مردم کوفه بر حال زنان و کودکان اسیر گریه می کردند، اما برخی نمی دانستند اینان فرزندان علی بن ابی طالبی هستند، که برای حراست از اسلام لحظه ای آرام و قرار نداشت، و به قول فاطمه: در راه احیای دین خداوند، نبردها و مجاهدتهای فراوان انجام داده بود. فاطمه یادآور شد که، خدعه و حيله گری و سست عنصری و مردنمایی مردم کوفه، که آنان را به نکبت و ذلت مبتلا ساخته،

و نتوانسته اند از اطاعت و امتحان الهی سرفراز بیرون آیند، سابقه دیرینه ای دارد. آنان با امام علی (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام)، جد و عموی او هم این گونه رفتار کرده اند، و حتی این مردم سست عنصر، گاهی دل علی (علیه السلام) را چنان به درد می آوردند، که آن اسوه مقاومت و عنصر پولادین ناله برمی آورد: ای مرد نمایان کودک خصلت! ای کاش شما را نمی دیدم و نمی شناختم، زیرا نتیجه شناختن شما برای من جز غصه و غم چیز دیگری نبود. خدا شما را بکشد، که قلب مرا چرک آلود و سینه ام را انباشته از غیض و خشم ساختید. (۱۵۷)

۷- کینه و عقده گشایی

فاطمه با بیان این جمله که: شمشیرهای شما از خون اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خون چکان است، و این خونریزی، به خاطر کینه دیرینه و عقده گشایی شماست؛ پرده را از روی یک خصلت ناروای اخلاقی جاهلی و یک بیماری روانی خطرناک آن مردم برداشت و آنان را فریب خورده و آلت دست تبهکارانه ((بنی امیه)) معرفی نمود. آن وقتی که هم حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در کربلا ((امویان)) را از جنگ و خونریزی و امام کشی باز می داشت، و خواستار تعیین جرم و گناه خود می گردید! با کمال تاسف آنان پاسخ می دادند: ما به خاطر بغض و کینه ای که از پدر تو علی (علیه السلام) به دل داریم، با تو می جنگیم، آخر او در جنگ ((بدر)) و ((حنین)) اجداد و بزرگان ما را کشته است! (۱۵۸) آری، این روح کینه توزی و انتقام جویی جاهلی در فرهنگ ((بنی امیه)) و مزدوران آنان موج می زد، و حتی پیشوای نالایق آنان ((یزید بن معاویه)) هم در مجلس جشنی که در ((کاخ سبز)) خود در شام ترتیب داده بود، و اسیران اهل بیت (علیه السلام) و سرهای بریده شهیدان مظلوم کربلا را، در آن حضور داده بود، با افشای ناراحتی و عقیده باطنی خود فریاد می کشید: ای کاش اجداد و بزرگان من، که در جنگ ((بدر)) کشته شدند، امروز حاضر بودند، و انتقامی را که من از فرزندان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) گرفتم مشاهده می کردند، و غریو خوشحالی سر می دادند و می گفتند: ای یزید! دست تو درد نکند! (۱۵۹)

۸- آگاهی تاریخی

دختر جوان حسین (علیه السلام) با بیان موضوع اسیران ((ترک)) و ((کابل)) در آن سن و سال، آگاهی و دانایی خود را به مسایل تاریخی و اجتماعی اعلام داشته است. ((جرجی زیدان)) درباره وضع اسارت ((ترکان)) می نویسد: ترکان که مردمی بیابان گرد، و بی اعتقاد بودند، با رومیان صلح کردند و بر ضد انوشیروان پیمان بستند، و کم کم در نواحی ترکستان اقامت کردند. اما پس از پیدایش اسلام عربها از ماوراءالنهر گذشتند و به ترکستان رسیدند و شهرهای بخارا، سمرقند، فرغانه و ((اشروسنه)) و جاهای دیگر را در زمان امویان گشودند، و مسلمانان غالباً ترک بچه ها را به عنوان اسیر یا برده، یا به جای جزیه خرید و فروش می کردند، و آنان را ممالیک می خواندند و در داخل خانه های خلفا و بزرگان به خدمت می گرفتند. (۱۶۰) درباره وضع جغرافیایی ((کابل)) هم ((مسعودی)) می نویسد: کابل آن روز شامل کوههای سرسبز متصل به سند و زابلستان و با میان و بخشی از شهرهای ((فیروز)) و ایران کنونی می گردیده است. (۱۶۱) به قول ((جرجی زیدان)) قهرا آن طور که امویان با عجمها، یعنی غیر عربها، رفتار اهانت آمیز داشتند، و کارهای پست را به آنان واگذار می کردند (۱۶۲) دربار اسیران و بردگان ((کابل)) نیز، چنین رفتاری را داشته اند، و فاطمه دختر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) این مسایل تاریخی و اخلاقی ناپسند را هم خوب می دانسته، و بنی امیه را به خاطر پیروی از این گونه خصلتهای قساوتمندانه نکوهش کرده، و مظلومیت اهل بیت (علیه السلام) را هم بیان داشته است.

۹- قرآن و سرنوشت ستمگران

فاطمه دختر دانشمند سیدالشهداء (علیه السلام) به قرآن کریم و تفسیر آن آشنایی و تسلط داشته، و در مورد عظمت اهل بیت (علیه السلام) و نیکان و پاکان و نیز سرنوشت تیره و دردناک ظالمان و ستمگران و دنیاطلبان، تعدادی از آیات قرآن کریم را به عنوان شاهد و تایید سخنان خود، برای آن مردم فضیلت فراموش کرده، قرائت نموده است.

۱۰- شعر و حماسه

این بانوی آگاه و هوشمند، در آن هیاهوی وحشتناک توانسته است شعر و شعار دشمن را استماع کند، آن را به خاطر بسپارد، و ضمن سخنرانی آن را بخواند و پاسخ قاطع به آن بدهد، چنانکه شعر ((میمون بن قیس)) معروف به ((اعشی)) شاعر عصر جاهلیت را می دانسته، و آن را شاهد مثال بر بی گناهی اهل بیت (علیه السلام) و اوج حسد و بدبختی ((بنی امیه)) مطرح نموده است.

۱۱- آفت خطرناک

فاطمه در این خطابه، بیماری خطرناک روحی دیگری از مردم کوفه را، که قساوت قلب و سنگدلی آنان بوده است، یادآور می شود و با تعبیر: ((قست قلوبکم)) آثار بسیار وحشتناک آن را، که از دست دادن فهم و شعور و بصیرت می باشد، و سرانجام این وضع روانی دردناک، انسان را به کری و کوری باطن می کشاند، و انسان وارونه مرتکب هر گونه جنایتی می گردد را، بیان می دارد.

۱۲- عاقبت دردناک

پیروزی های ظاهری چند روزه، که به بهای از دست دادن شرافت و اصالت انسانی به دست می آید، و افراد با هیاهوی احمقانه، خود را پیروز و سربلند می دانند، در منطق فاطمه پیروزی اصلی نیست، و برای آن نباید خرسند و خوشحال بود، زیرا خداوند متعال کیان قدرتهای پوشالی چند روزه را در همین دنیا فرو می پاشد و خداوند ((خیر الماکرین)) مکاری ها و سیاست های پوشالین را به زودی نقش بر آب می کند، چنانکه ((بنی امیه)) کیفر کردار زشت خود را زود دیدند، و ((عمر سعد)) هم در پاسخ حسین (علیه السلام) به مسخره می گفت: اگر به گندم ری نرسیدم، به جو آن قناعت می کنم؛ (۱۶۳) طولی نکشید که به همراه قاتلان دیگر به چنگال بدبختی گرفتار شدند و بدون اینکه لذت حکومت و ریاست را بچشند، با نکبت و ذلت، به کام مرگ فرو افتادند (۱۶۴) و نفرت و لعنت ابدی را برای خود به وجود آوردند.

۱۳- حساب قیامت

کیفر و مجازات سنگین قیامت برای ستمگران و امام کشهای ((بنی امیه)) موضوع مهم دیگری است، که دختر داغدیده حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در خطابه خویش آن را برای کوفیان بی وفا و پیمان شکن اعلام داشته، و فرموده: بد توشه ای برای خود پیش فرستادید، و برای همیشه هم در عذاب دردناک قیامت گرفتار خواهید بود، و بالاخره شما سرنوشت تاریکی در انتظار خواهید داشت.

۱۴- زنده جاوید

بالاخره فاطمه با ایراد این خطابه، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را امتحان دادگان روسفید و سر بلند معرفی کرد، پیام خون شهیدان را به گوش خفتگان و عهدشکنان و دنیاطلبان رسانید، شهادت در راه خدا را سعادت و اسارت اهل بیت (علیه السلام) را برای اسلام، عزت و برای خود آنان، رسالت و سر بلندی نامید، و راه شهیدان کربلا و اهل بیت (علیه السلام) را جاویدان شمرد. قامت را چو قضا، بهر شهادت آراست با قضا گفت مشیت، که قیامت برخاست خلق در ظل خودی محو و تو در ظل خدا ما سوا در چه مقیمند و مقام تو کجاست؟ زنده در قبر دل ما، بدن کشته تو است جان مایی و تو را قبر حقیقت، دل ماست دشمنت کشت ولی نور تو، خاموش نگشت آری، آن جلوه که فانی نشود نور خداست بیرق سلطنت افتاد کیان را، ز کیان سلطنت، سلطنت توست، که پاینده توست نه بقا کرد ستمگر، نه به جا ماند ستم ظالم از دست شد و پایه مظلوم به جاست زنده را، زنده نخوانند، که مرگ از پی اوست بلکه زنده است شهیدی، که حیاتش ز قفاست دولت آن یافت، که در پای تو سر داد ولی این قبا، راست نه بر قامت هر بی سر و پاست تو در اول، سر و جان باختی اندر ره عشق تا بدانند خلاق، که فنا شرط بقاست. (۱۶۵) رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز، درباره نام و راه و شهادت جاودانه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) فرموده است: ان لقتل الحسین (علیه السلام) حراره فی قلوب المومنین، لا تبرد ابدا. (۱۶۶) به یقین برای قتل و شهادت حسین (علیه السلام) در دلهای اهل ایمان، شعله حرارت و محبتی افروخته می گردد، که هرگز سردی و خاموشی نخواهد داشت. درباره جاودانگی و ماندگاری حسین (علیه السلام) و نام او، واشنگتن ایرونیکی، مورخ مشهور آمریکایی هم گفته است: برای حسین ممکن بود که، زندگی خود را تسلیم شدن به اراده ((یزید)) نجات بخشد، اما مسئولیت پیشوایی و نهضت بخش اسلام اجازه نمی داد که او ((یزید)) را به عنوان خلافت بشناسد، او به زودی خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری، به منظور آزاد ساختن اسلام از چنگال ((بنی امیه)) آماده ساخت، در زیر آفتاب سوزان سرزمینی خشک و در روی ریگهای تفتیده عربستان، روح حسین فناپذیر برجاست (۱۶۷)

فصل نهم: فاطمه در شام

اشاره

فاطمه دختر شجاع و دانشمند سیدالشهداء (علیه السلام) خطابه ای را که متن و شرح آن، در دو فصل پیش مطرح گردید، در شهر پر آشوب و تحت سلطه ((کوفه)) که ((عبیدالله بن زیاد)) بر آن حکومت می کرد، ایراد نمود و به همراه کاروان اسیران اهل بیت (علیه السلام) تحت نظر و مراقبت شدید مزدوران ((عبیدالله بن زیاد)) روانه ((شام)) گردید. شهر شام، مقر حکومت ((یزید بن معاویه)) بود، که خود را امیرالمومنین می دانست و برای حفظ و حراست این مقام، خون افراد بی گناهی، حتی خون حسین بن علی (علیه السلام) و بسیاری از افراد عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مردان مومن و مجاهد را به زمین ریخته بود. بدین جهت موقعیت ((شام)) به عنوان مرکز خلافت، برای حاکمان غاصب و خودکامه، وضع حساس و فوق العاده ای داشت، چنانکه به همین موازات این شهر خشمگین و ناباب، برای اهل بیت سوگوار و داغدار و در حال اسارت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)، شرایط نامساعد و رنج آوری را فراهم آورده بود. اکنون برای اینکه با سابقه اجتماعی و شرایط نامساعد و غم بار ((شام)) بیشتر آشنا شویم و نامایمات دردناکی را که بر فاطمه (سلام الله علیها) و سایر اسیرشدگان اهل بیت (علیه السلام) وارد شده بود بهتر لمس نماییم، در این جا مناسب خواهد بود، حداقل شرایط سیاسی و اجتماعی آن شهر را پس از ظهور اسلام، به طور خلاصه مورد بررسی قرار دهیم:

سلطه خشم آلود شام

در سال سیزدهم هجرت، چهار روز به مرگ عبدالله بن عثمان بن عامر، معروف به ((ابوبکر)) مانده بود، که مجاهدان اسلامی به فرماندهی ((خالد بن ولید)) شهر دمشق را محاصره کردند، و آنگاه که ابوبکر بیست و دوم جمادی الثانی همان سال درگذشت (۱۶۸) و ((عمر بن خطاب)) به جای وی به خلافت رسید، او ((خالد)) را از فرماندهی عزل کرد و به جای او ((ابوعبیده جراح)) را به فرماندهی سپاه مسلمانان منصوب نمود. پس از یک سال محاصره دمشق، سرانجام این ایالت در ماه رجب سال چهاردهم هجرت به دست ((ابوعبیده جراح)) فتح شد (۱۶۹). بعد از این مرحله ((عمر)) یزید بن ابوسفیان را به حاکمیت ((دمشق)) برگزید، و در سال هیجدهم هجرت، که در آن جا بیماری ((طاعون عمواس)) برای اولین بار در روزگار اسلام آن منطقه را دربر گرفت و به کشته شدن بیست و پنج هزار نفر منتهی گردید، یزید بن ابی سفیان هم درگذشت (۱۷۰) آن گاه ((عمر)) برادر ((یزید)) یعنی ((معاویه بن ابی سفیان)) را در همان سال هیجدهم هجرت به امارت دمشق منصوب نمود (۱۷۱). بدین ترتیب، ((معاویه)) از سال هجدهم هجرت، تا آغاز خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) در سال سی و پنج هجرت، هم چنان بر سرزمین شام حکومت می کرد و نیز در خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) که حدود پنج سال طول کشید، معاویه هم چنان ((شام)) را در دست داشت و دمشق پایگاه دشمنی با اهل بیت (علیه السلام) بود. پس از کنار رفتن امام حسن (علیه السلام) طبق مفاد صلح ناخواسته با معاویه، از سال ۴۱ هجرت تا سال ۶۱ هجری ((دمشق)) مرکز خلافت و به ظاهر حکومت گردید، و در این مدت بیست سال، بیش از پیش به صورت یک کانون دشمنی و عداوت و جسارت به ((بنی هاشم)) به خصوص امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) درآمد، تا جایی که به قول ((جرجی زیدان)): برنامه بدگویی و تهمت زدن به علی (علیه السلام) و خاندان او، از گهواره تا گور و از مهد تا لحد ادامه داشت! (۱۷۲) روی این حساب، خالد بن ولید، ابوعبیده جراح، یزید بن ابی سفیان، معاویه بن ابی سفیان، و یزید بن معاویه، که از سال ۱۸ تا ۶۴ هجری بر شام حکومت می کردند و سلطه آنان بیش از چهل و پنج سال طول کشید، در آن سرزمین سرنوشت مسلمانان به دست افرادی بود، که هدفهای سلطنت طلبانه داشته، و گرفتار خصلت های روزگار جاهلیت و بالاخره راه و رسم و اخلاق ضد انقلابی بوده اند، که برای آشنایی با سیاستهای ضد اسلامی و انسانی آنان، نمونه هایی از آن را از نظر می گذرانیم:

کینه ها و خشونت ها

از کینه های دیرین و عقده های چرکین ((حزب اموی)) که به صورت خشونت های انسان سوز علیه بنی هاشم و امام علی (علیه السلام) و خاندان پاک و مظلوم او اعمال می گردیده، سخن فراوان است و چهره آن تاریخ هم سیاه می باشد، اما برای این که بهتر احساس کنیم اسیران اهل بیت علی و فاطمه (علیه السلام) به چه کانون خشم، خطرناک و آتشی کسانده شده اند، چند اعتراف تلخ و حادثه دردناک را مرور می کنیم: ۱- یک استاد و محقق هندی، در این باره می نویسد: در میان ((بنی امیه)) فقط یک اصل اساسی وجود داشت، و آن دشمنی با علی (علیه السلام) و اولاد علی (علیه السلام) بود. (۱۷۳) ۲- فان فلوتن مستشرق آلمانی، می نویسد: امویان، علویان را به مردم شامی، عاصی و ماجراجو، که بر پیشوایان و جانشینان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قیام کرده اند، معرفی می کردند، و مردم را از معاشرت با علویان منع می نمودند. (۱۷۴) ۳- احمد بن ابی یعقوب، مورخ معروف به ((یعقوبی)) درباره معاویه می نویسد: و کان اکثر فعله المکر و الحيلة. (۱۷۵) بیشتر کارهای معاویه را مکر و حيله گری و فریبکاری تشکیل می داد. ۴- مورخ دیگری نوشته است: در زمان امویان، هر کس تقاضای مقام و امارتی می کرد، نامه ای به او می دادند، که مشتمل بر دشنام و تهمت نسبت به امیرالمومنین (علیه السلام) و اهل بیت طاهرين (علیه السلام) بود، تا آن را در بالای منبر برای مردم بیان کند. (۱۷۶) ۵- جرجی زیدان می نویسد: هر کس با ((بنی امیه)) مخالفت می کرد، فوری حقوق او قطع می شد، و چه بسا حقوق مردم یک شهر یا دو شهر را برای شورش یکی از اهالی آن جا قطع می کردند. (۱۷۷) ۶- محقق دیگری می نویسد:

معاویه ، هفتاد هزار منبر و مراکز تبلیغاتی علیه علی (علیه السلام) ، در قلمرو مسلمانان تشکیل داده بود! (۱۷۸) ۷- جاحظ، می نویسد: گروهی از ((بنی امیه)) به معاویه گفتند: ای کاش از لعنت فرستادن به علی (علیه السلام) دست برمی داشتی ، اما وی در جواب آنان گفت : نه ، به خدا سوگند آن قدر به این عمل ادامه می دهم ، تا کودکان بر این شیوه پرورش یابند، و جوانان بر سر این کار پیر شوند، و تا آن جا که ممکن است هیچ کس از فضائل علی (علیه السلام) یادی به میان نیاورد. (۱۷۹) ۸- حسین بن علی مسعودی ، متوفای سال ۳۴۶ هجری می نویسد: گروهی از ثروتمندان و سران شام ، پس از سقوط حکومت ((بنی امیه)) و استقرار ((بنی عباس)) به حضور ((ابوالعباس سفاح)) رسیدند و سوگند خوردند: پیش از آن که ((بنی عباس)) به خلافت برسند، مردم برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خویشاوندان و خاندانی جز ((بنی امیه)) نمی شناختند. (۱۸۰)

آثار این بدآموزی ها

آثار سیاستهای شوم و بدآموزی های ((بنی امیه)) را روی مردمی که عنوان مسلمانی داشتند، اما برای همیشه به انحراف و نکبت و ذلت مبتلا گردیدند، هیچ گاه نمی توان نادیده گرفت و آن را فراموش کرد، یا به شماره درآورد! بدین جهت ، در این جا به طور خلاصه ، با مراجعه به متون تاریخی و دینی ، اشاره ای به آثار ویرانگر اعتقادی و انسانی و اصولا ضربه به تمدن بشری از سوی ((حکومت امویان)) می نمایم ، و این را هم می دانیم ، که عمده تقصیر این انحراف هم متوجه سردمداران آنها می باشد، چنانکه امام علی (علیه السلام) فرموده است : انما الناس مع الملوک و الدنيا، الا من عصم الله (۱۸۱) طبع مردم چنین است ، که هماهنگ با خواست فرمانروایان خویش و منافع مادی دنیا حرکت می کنند، مگر افرادی که خداوند آنها را از این خطر حفظ نماید. به هر حال ، بدآموزی های ((بنی امیه)) چنان مردم شام را از عقاید و اخلاق انسانی اسلام جدا کرده بود و خصلتهای قومی و قبیله ای و اشرافیت روزگار جاهلیت را در آن پدیدار ساخت ، که آن مردم سیاه روز، کورکورانه و چشم و گوش بسته پرورش یافته بودند و بدون علم و آگاهی و چون و چرا، از معاویه ، پیروی می کردند و به راه باطل و ناحق روانه می شدند! این جهت ، چنان امام علی (علیه السلام) را ناراحت کرده بود، و از سوی دیگر از یاران سست عنصر و تفرقه گرای خود گلایه سر می دهد، و می فرماید: پیشوای مردم شام در راه معصیت خداوند حرکت می کند، اما مردم از او اطاعت می کنند، به خدا سوگند من دوست می دارم معاویه با من روی شما معامله کند، چون صرافی که یک دینار طلا می دهد و یک درهم نقره می گیرد، آن وقت او از من ده نفر از شما (مردم کوفه) را بگیرد و یک نفر از افراد خود را به من بدهد! (۱۸۲)

اطاعت کورکورانه

در باب اطاعت کورکورانه مردم از معاویه ، این داستان تاسف بار هم شنیدنی است : مردی از اهل کوفه به هنگام بازگشت از ((صفین)) در ((دمشق)) مورد حمله یک مرد شامی قرار گرفت ، و او شتر ((نر)) مرد کوفی را تصاحب کرد، مرد کوفی ناچار به ((معاویه)) شکایت کرد، اما مرد شامی پنجاه نفر شاهد همراه برد، آنان نزد ((معاویه)) گواهی دادند، که این شتر ماده متعلق به مرد شامی است . معاویه هم شهادت آنها را پذیرفت و از مرد کوفی خلع ید کرد. اما مرد کوفی به معاویه اعتراض کرد، که این شتر اصلا ماده نیست ، بلکه ((جمل)) یعنی شتر نر می باشد! معاویه گفت : به هر حال ، حکم من صادر شده و تغییرپذیر نیست ، اما وقتی افراد پراکنده شدند، معاویه مرد کوفی را نزد خود فراخواند و پول شتر را به او داد، و گفت : وقتی به کوفه رفتی به علی (علیه السلام) بگو: من با صد هزار مردمی با تو جنگ می کنم ، که میان شتر ماده و نر را فرق نمی گذارند، اما در عین حال ، از من اطاعت می کنند! (۱۸۳) هم چنین در زمینه اطاعت بی چون و چرای مردم شام از ((معاویه)) حتی درباره تغییر وقت نماز و دستور خداوند، ((مسعودی)) می نویسد: کار مردم در اطاعت معاویه به جایی رسیده بود، که وی وقتی می خواست روز جمعه به ((صفین

((برود، نماز جمعه را در روز چهارشنبه خواند، و مردم هم در آن نماز به او اقتدا کردند! (۱۸۴) بدین جهت است، که امام حسین (علیه السلام) چنین خلافت و امارتی را بزرگترین و فاجعه بارترین مصیبت، برای احکام الهی و جهان اسلام می شمرد، و از آن دردناکتر، فاجعه ولایت عهدی ((یزید))، جوان شراب خواری است، که امت و ملت را به ابتذال و انحطاط همه جانبه کشانده بود. (۱۸۵) آن وقت پرونده خلافت حدود سه ساله ((یزید)) ولیعهد و خلیفه پس از معاویه را هم، سه برگ سیاه و تباه تشکیل می دهد: ۱- او در سال ۶۱ هجری، که اولین سال خلافتش بود، اقدام به جنگ و کشتن حسین بن علی (علیه السلام) و یاران و خویشان آن حضرت می نماید. (۱۸۶) ۲- در سال ۶۲ هجری، ((مسلم بن عقبه)) را برای بیعت گرفتن از مردم مدینه اعزام می دارد، که به کشتن هزاران مسلمان بی گناه می انجامد و این فاجعه خونین و دردناک به ((وقعه حره)) موسوم می گردد. (۱۸۷) ((مسلم بن عقبه)) فرمانده سپاه ((یزید)) در قتل و خونریزی مسلمانان، آن قدر جنایت و بی پروایی کرد که، به او لقب ((مسرف)) اسراف کار، در قتل و جنایت دادند. ابن ابی الحدید، درباره جنایتی که ((مسلم)) برای بیعت گرفتن اجباری جهت ((یزید بن معاویه)) بر سر ((مدینه)) و مردم مسلمان آن آورد، می نویسد: سپاه ((مسلم بن عقبه مری)) سه شبانه روز ((مدینه)) را برای خود مباح دانستند، مردم آن را چون قصابان که گوسفندان را می کشد، از دم شمشیر گذرانند، آن قدر خون به زمین ریختند که، در کوچه ها پا تا میچ در خون فرو می رفت، و بالاخره فرزندان مهاجران و انصار و ((اهل بدر)) را، برای بیعت با ((یزید بن معاویه)) به قتل رساندند.)) (۱۸۸) ((طبری)) درباره این واقعه آتشین خونبار، که تاریخ شروع آن را، چهارشنبه ۲۸ ذیحجه سال ۶۳ هجری می داند، می نویسد: ((برای بیعت گرفتن جهت ((یزید بن معاویه)) شمشیر بر گردن افراد می گذاشتند، افراد زیادی فرار کردند و سر به کوه و صحرا گذاشتند، اموال و زندگی مردم را غارت و چپاول کردند، و افراد زیادی را هم کشتند.)) (۱۸۹) باری، در این واقعه دل خراش و شرم آور، ماموران ((یزید)) با اسب به مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شدند. تجاوز فراوانی نسبت به ناموس مسلمانان صورت گرفت، هفتصد نفر از رجال معروف و سرشناس قریش و مهاجر و انصار کشته شدند، و تعداد کشته شدگان سایر مردم، از مرد و زن را، تاریخ ده هزار نفر ثبت کرده است. (۱۹۰) ۳- در همان سال ۶۳ هجری، مسلم بن عقبه، برای سرکوبی ((عبدالله بن زبیر)) و تسلیم نمودن مردم ((مکه)) به سوی آن شهر لشکر کشید، که ((مسلم)) در اثر بیماری در راه مرد و ((حصین بن نمیر)) فرماندهی سپاه را عهده دار شد، و به مکه حمله کرد، که موجب خراب شدن و آتش سوزی کعبه گردید. (۱۹۱) آری، فاطمه دخت والا گهر امام حسین (علیه السلام) به همراه زین العابدین (علیه السلام) و عمه ها و خواهر و سایر بازماندگان شهیدان کربلا به مرکز خلافت چنین افراد خشن و ضد اهل بیت پیامبری (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد می شوند، و در چنگال چنین افراد کینه توز و بی خبر از احکام الهی و معیارهای انسانی اسیر می گردند. حال به چند نمونه از هتاک‌ها و برخوردهای خشن مردم شام، که نتیجه تبلیغات و بدآموزی های حاکمان اموی بود، و عکس العمل اهل بیت (علیه السلام) را، در برابر آنان توجه نماید.

ناله های زین العابدین (علیه السلام)

با توجه به شرایط بسیار نامناسبی که بر شام حکم فرما بود، در همین مدت کوتاهی که فاطمه دختر سیدالشهداء (علیه السلام)، زینب و ام کلثوم و امام زین العابدین (علیه السلام) در آن شهر بسر می بردند، روزگار بر آنان بسیار سخت و دردناک گذشته است! آن طور که تاریخ گواهی می دهد و ((سید بن طاووس)) هم از امام صادق (علیه السلام) از پدر خود، امام محمد باقر (علیه السلام)، روایت نموده، امام زین العابدین (علیه السلام) فرموده است: مرا بر شتر فرتوت بدون جهازی سوار کرده بودند، زنان را عقب سر ما با استران حرکت می دادند، سر بریده پدرم بر سر نیزه بود و آن را از جلوی من حمل می کردند، و اگر کسی از ما گریه و ناله ای سر می داد، ماموران خشن و هتاک‌ها که ما را محاصره کرده بودند، او را با نیزه مورد حمله خود قرار می دادند و

مرکب ها را با شتاب و وضع دلخراشی می رانند. (۱۹۲) در کتاب الفصول المهمه آمده است: عیدالله بن زیاد، امام زین العابدین (علیه السلام) را به غل و زنجیر کشیده و بر شتر بی جهازی سوار نموده، و از کوفه تا شام روانه ساخته بود. (۱۹۳) امام زین العابدین (علیه السلام) فرموده است: وقتی ما را به کاخ یزید وارد می کردند، یک سر ریسمانی را به گردن من، و قسمت دیگر آن را به گردن زینب (سلام الله علیها) و ام کلثوم و سکینه و سایر بانوان داغیده بسته بودند، و در حال که ماموران با تهدید تازیانه ما را حرکت می دادند، به مجلس یزید وارد کردند. (۱۹۴) درباره مراحل قبلی این وضع، ((دیلیم بن عمر)) روایت کرده است: وقتی اهل بیت اسیر را جلو مسجد شام آوردند، من در آن جا حضور داشتم و علی بن الحسین (علیه السلام) هم در میان آنان بود، که مشاهده کردم یکی از پیرمردهای شامی به آن حضرت نزدیک شد و فریاد زد: الحمد لله الذی قتلکم اهلکم و قطع قرن اءلفتنه... (۱۹۵) خدای را حمد می کنم، که شما را کشت و نابود کرد و شاخ فتنه و آشوبگری را شکست، و بعد دشنام های زیادی نثار آن حضرت نمود، ولی امام (علیه السلام) با مهربانی با او سخن گفت، و از او پرسید: آیا مسلمانی و قرآن خوانده ای؟ و آن گاه که آن پیرمرد جواب مثبت داد، امام (علیه السلام) او را به فهمیدن آیات قرآن، که ذی القربی (۱۹۶) و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را معرفی می کند (۱۹۷) توجه داد و آن پیرمرد فریب خورده از خواب غفلت بیدار شد و عذرخواهی نمود! (۱۹۸) هم چنین به خاطر فریبکاری های ((بنی امیه)) و بیگانگی مردم غفلت زده شام بود، که امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است: وقتی امام زین العابدین (علیه السلام) پدر خود را از دست داده بود، و در شام با اسارت به سر می برد ((ابراهیم بن طلحه بن عیدالله)) در آن شهر به امام (علیه السلام) نزدیک شد و در حالی که صورت خود را پوشانده بود، با زخم زبان تندی به امام زین العابدین (علیه السلام) گفت: من غلب؟! اکنون چه کسی پیروز شده است؟ ولی امام (علیه السلام) با یک لحن منطقی پاسخ داد: اگر می خواهی بدانی چه کسی پیروز شده، اندکی صبر کن تا وقت نماز برسد آن گاه اذان و اقامه بگو، و بین نام چه کسی را به زبان جاری می کنی؟ زیرا آن کسی که نام او زنده و پاینده است، پیروز خواهد بود (۱۹۹). به هر حال، امام زین العابدین (علیه السلام) وضع نگران کننده خود و اهل بیت اسیر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در قالب چند شعر اینگونه بیان کرده است: من در شهر دمشق با وضع رقت باری، به این سو و آن سو کشیده می شوم، و گویا من از بردگان زنگبار هستم، که هیچ گونه یار و مددکاری ندارد! در حالی که جد من پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و در همه جا از او تجلیل می شود، و مولایم هم امیرالمومنین (علیه السلام) است. اما در عین حال، ای کاش مادر مرا نزیایده بود، و اصلاً زنده نبودم که یزید مرا در شهرها اسیر ببیند (۲۰۰). باری، این جا بود که امام زین العابدین (علیه السلام) ناله سوزناک و دردمندانه ای از دل برداشت و این گونه با جد خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به زمزمه پرداخت: ای محمد! ای جد بزرگوار من! و ای بهترین پیامبران! آن کسی که مورد علاقه شدید تو بود کشته شد و نسل و ذریه تو را مورد اهانت و ستم قرار دادند. اکنون خاندان تو مانند بردگان بیگانه ذیل گردیده اند، و با ناگواری آنان را در میان مردم می گردانند. امروز دشمنان به توهین و بدگویی اهل بیت تو می پردازند، در حالی که این گونه بدگویی ها و ناسزاهای تأثیری بر ساحت پاک آنان نمی گذارد. اما در عین حال، ای جد بزرگوار، ای کاش به ما نظری می انداختی و وضع زنان ما را که همچون کنیزان عرضه کرده اند، مشاهده می کردی. (۲۰۱)

در مجلس ((یزید))

فاطمه دختر شجاع سیدالشهداء (علیه السلام) خطابه ای را که شرح آن در فصل هفتم بیان شد، ایراد کرد و به همراه کاروان اسیران اهل بیت (علیه السلام) تحت نظر مزدوران ((عیدالله بن زیاد)) حاکم کوفه، روانه ((شام)) گردید. شهر ((شام)) را جشن و چراغانی نموده بودند، یزید از جایگاه بلندی که برایش ترتیب داده شده بود، صحنه ورود اسیران را تماشا می کرد و نغمه شادی و پیروزی سر می داد. بعد هم مجلس جشن پیروزی رسمی تشکیل داد، رجال دربار، افراد سرشناس، مزدوران اموی، و حتی برای به نمایش

گذاشتن قدرت خود، اشخاص غیر مسلمان و یهودیان را هم به آن مجلس دعوت نمود. در آن مجلس، امام زین العابدین (علیه السلام) را که هنوز بیمار بود و رنج سفر اسارت بر بیماری او می افزود، زینب، ام کلثوم، دختران علی (علیه السلام)، سکینه و فاطمه دختران امام حسین (علیه السلام) و سایر بازماندگان اهل بیت (علیه السلام) را با وضع مظلومانه و دل خراشی شرکت دادند. علی بن الحسین، امام زین العابدین (علیه السلام) فرموده است: وقتی ما را به مجلس یزید وارد کردند، دستهایمان را به غل و زنجیر بسته بودند، آن گاه که در برابر ((یزید)) قرار گرفتیم، گفتم: ای یزید! تو را به خدا، اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را با این وضع ببیند، چه خواهد گفت؟ و تو چه جوابی داری؟ فاطمه، دختر امام حسین (علیه السلام) فریاد برداشت: ای یزید! آیا دختران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به اسارت گرفته ای؟ آن گاه اهل مجلس به گریه و شیون افتادند، تا جایی که در اثر گریه و ضجه آنان، اعضای خانواده ((یزید)) که در اندرون بودند صدای خود را به گریه و ناله بلند کردند. (۲۰۲) همان طور که در بالا خواندیم، تبلیغات تزویرآمیز ((بنی امیه)) بر روی چهره پاک حسین (علیه السلام) و اهل بیت (علیه السلام) پرده ابهام کشیده بود، و متأسفانه حسین (علیه السلام) و اسیران خاندان او را اشخاص یاغی و اخلاک‌گر علیه خلافت اسلامی معرفی کرده بودند، و بدین جهت مردم غفلت زده، غریو جشن و شادی سر می دادند، چنانکه برای ناشناخته ماندن آنان، بنی امیه از تهدید و ارباب و زور سرنیزه نیز استفاده می کردند. باری، مجلس جشن و سرور آرام شد و جنبه رسمی به خود گرفت، آن گاه ((یزید)) از طرفی علی (علیه السلام)، حسین (علیه السلام) و یارانش را به استهزا می گرفت و خود را پیروز می پنداشت (۲۰۳) و از طرف دیگر ((عبیدالله بن زیاد)) را مورد لعنت قرار می داد، و او را در مورد قتل حسین (علیه السلام) مقصر معرفی می کرد، (۲۰۴) تا خود را بی گناه جلوه دهد! اما به هر حال، اهل بیت اسیر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وضع نگران کننده ای داشتند، تا جایی که افرادی هم که آنان را نمی شناختند، بر آنان رقت می بردند و می خواستند به نوعی به آنان کمک و مساعدت روا دارند!

داستان مرد سرخ موی

در این میان، فاطمه دختر سیدالشهداء (علیه السلام) می گوید: وقتی ما را در مجلس مقابل ((یزید)) نشانیدند، وضع رقت باری داشتیم، تا جایی که یک مرد سرخ موی شامی از جا حرکت کرد و خطاب به یزید گفت: این زن جوان را برای خدمتگزاری به من ببخش! اما من با شنیدن این سخن سخت آشفته و منقلب شدم، زیرا بالاخره زن اسیری بودم، بدین جهت خود را به عمه ام زینب (سلام الله علیها) نزدیک کردم، دامن او را محکم به دست گرفتم و گفتم: عمه جان! من که یتیم شده ام، حالا به خدمتگزاری ناهلان هم باید بروم؟! اما زینب (سلام الله علیها) با یک دنیا شجاعت و شهامت فاطمه را دل‌داری داد، که مصونیت دارد و کسی قدرت اهانت به او را ندارد. مرد شامی هم گفت: مگر این زن جوان اسیر کیست، که این گونه مضطرب است و از تقاضای من برآشفته شده است؟! یزید پاسخ داد: او فاطمه دختر حسین (علیه السلام) می باشد، و آن زن هم که از او حمایت می کند، زینب (سلام الله علیها) دختر علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. مرد شامی در حالی که شگفت زده شده بود، گفت: پس این زن جوان دختر حسین (علیه السلام) فرزند فاطمه (سلام الله علیها) و علی بن ابیطالب (علیه السلام) است؟! یزید جواب داد: همین طور است. مرد شامی، در حالی که خشمناک و برآشفته شده بود، فریاد زد: یزید! خدا تو را لعنت کند، آیا تو عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را کشته ای؟ و فرزندان آنان را به اسارت گرفته ای؟ من تا به حال گمان می کردم اینان اسیران ((روم)) هستند! آن گاه یزید که مست قدرت بود و سخت خشمناک گردیده بود دستور داد، آن مرد شامی را هم گردن زدند. (۲۰۵) گویا پس از این مرحله بود، که فاطمه دختر شجاع حسین (علیه السلام) به یزید خطاب کرد و گفت: ای یزید! آیا سزاوار است دختران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این گونه اسیر و مورد اهانت باشند؟! یزید گفت: شما آزاد و بزرگوارید، هم اکنون داخل حرم سرای من شوید، و در کنار دختر عموهای خود، یعنی زنان و دختران من قرار گیرید، آن وقت با این کوتاه آمدن، فاطمه (سلام الله

علیها) و سایر بانوان بنی هاشم به قسمت اندرون کاخ راه یافتند و در کنار زنان خاندان ابوسفیان قرار گرفتند، زنان دربار هم با مشاهده بانوان اسیر اهل بیت (سلام الله علیها) به شیون و ناله پرداختند، و کسی از آنان باقی نماند، که ضجه و ناله سر نداده باشد. (۲۰۶) بدین ترتیب فاطمه دختر جوان و اسیر حسین (علیه السلام)، از طرفی از خطر تعرض دشمن فریب خورده نجات یافت و از طرف دیگر با اسارت خویش و حضور ناخواسته به مجلس جشن ((یزید بن معاویه)) و اندرون او و با کمک عمه اش زینب قهرمان (سلام الله علیها)، دختر شجاع و فداکار امیرالمومنین (علیه السلام) پرده دیگری از خدعه و تزویر را، از چهره کریه و ظالمانه حزب اموی کنار زد، تا لذت حکومت چند روزه دنیا هم، برای همیشه در کام یزیدیان غاصب و قاتل، تلخ و کشنده گردد، و سزای اعمال قدرت پوشالی و مستی مقام غاصبانه خود را ببیند و کیفر دنیایی امام کشی و اهانت دردناک به ساحت مقدس عترت پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را احساس کنند.

فصل دهم: در بازگشت به مدینه

اشاره

فاطمه دختر جوان سیدالشهداء (علیه السلام)، در مدت اسارت خود در ((شام)) به همراه اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روزهای سخت و دردناکی را پشت سر گذاشتند، اما با یک دنیا ایمان و شهامت و مقاومت در برابر خشونت های درخیمانه دشمن، به اسلام و مکتب عاشورا قدرت و عزت بخشیدند و از این امتحان بزرگ هم سرافراز بیرون آمدند. راستی به اسارت گرفتن و آزار رساندن دختران جوان و پاک، زینب کبری برای داغدیده پنجاه و شش ساله، زین العابدین (علیه السلام) بیمار مصیبت زده و خلاصه زنان و کودکان سوگوار و عزیز از دست داده، ظلم بزرگ و هولناکی است، و برای ((امویان)) و مزدوران سفاک آنان که این فاجعه بی نظیر تاریخی را به وجود آوردند، همان روزها هم در برابر موج خون شهیدان و فریادهای مظلومانه و افشاگرانه اسیران، روزگار تلخ و زبونانه و نکبت باری به وجود آمد. آری، در همان روزهایی که فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) و سایر اعضای خاندان داغدار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در شام به سر می بردند، و هنوز حدود بیش از یک ماه از شهادت سیدالشهداء (علیه السلام) و یاران مومن و فداکارش نگذشته بود، ((یزید)) فرزند ((معاویه)) خلیفه جوان و سرمست اموی، که خود را پیروز و کامیاب احساس می کرد، وقتی در ((شام)) مجلس جشن رسمی و پیروزی تشکیل داد، آن گاه که گزارش وضع شهیدان عاشورا را شنید، اگر چه از روی فریبکاری و تزویر و یا ترس از فریادهای اسیران و شورش مردم هم بود، چند قطره اشک در چشم خود گردانید، و به اصطلاح به عنوان شرمساری و پشیمانی به مزدوران خود می گفت: اگر حسین (علیه السلام) را هم نمی کشتید، من اطاعت شما را ستایش می کردم و از کار شما راضی بودم، خداوند عیب‌الله زیاد فرزند ((سمیه)) را لعنت کند، اگر خود آن جا حضور داشتم از کشتن حسین (علیه السلام) صرف نظر می کردم و نمی گذاشتم کار به این جا بکشد، خداوند حسین (علیه السلام) را رحمت کند! (۲۰۷) باری، یزید که ساعاتی پیش نغمه کفر سر می داد و با کشتن حسین (علیه السلام) و یارانش خود را پیروز می پنداشت، اکنون خود را شکست خورده و مغلوب می بیند، بدین جهت در برابر اسیران اهل بیت (علیه السلام) با اطرافیان خود به مشورت پرداخت، که متاسفانه یکی از مزدوران خود فریخته پیشنهاد کشتن آنان را داد! اما ((نعمان بن بشیر)) که در دربار ((یزید)) حاضر بود و در دل به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علاقه ای داشت گفت: اءنظر ما کان الرسول یصنعه بهم؟ فاصنعه بهم. (۲۰۸) فکر کن و بین اگر اکنون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) زنده بود، با آنان چگونه رفتاری می کرد؟ بنابراین، تو هم اکنون با آنان آن گونه رفتار کن. آن گاه یزید که تحت فشار افکار عمومی قرار گرفته بود، دستور داد به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آزادی نسبی داده شود، و برای این منظور در خانه ای که در جوار

کاخ او قرار داشت ، آنان بتوانند به عزاداری و سوگواری بپردازند! (۲۰۹)

حرکت از شام

فریادهای مظلومانه و حق طلبانه فاطمه دخت ارجمند سیدالشهداء (علیه السلام) و نیز خطابه های زینب (سلام الله علیها) و زین العابدین (علیه السلام) و ام کلثوم در کوفه و شام و هم چنین تاثیر ریختن خون حضرت حسین (علیه السلام) و سایر پاکان و مظلومان و مجاهدان راه خداوند، روزگار را بر ((یزید بن معاویه)) حاکم سفاک و خونخوار اموی بسیار تنگ و سخت نمود. ((یزید)) چند ماه قبل از آن ، طی نامه ای به فرماندار خویش در ((مدینه)) درباره حسین بن علی (علیه السلام) و عبدالله بن زبیر نوشته بود: فخذهما بالبیعة لی ، فان امتنعا فاضرب اءعنا قهما، و ابعث لی برؤ و سهما...! (۲۱۰) از آنان برای من بیعت بگیر، و اگر آنان از بیعت و تسلیم شدن در برابر من خودداری کردند، گردن آنها را بزن و سرهای بریده آنان را برای من بفرست ! اما ((یزید))، اکنون از آن امام کشی و خونریزی سخت به ستوه آمده ، تحت فشار افکار عمومی قرار گرفته ، به اهل بیت پاک و اسیر خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرصت عزاداری می دهد، امام زین العابدین (علیه السلام) را سر سفره خصوصی خود می نشاند، با آن حضرت غذا و نان و نمک می خورد، و در پنهان هم می گوید: لعن الله ابن مرجانه ، اما والله لو انی صاحبه ، ما سئلنی خصله اءبدا الا اءعطيتها اياه ، ولد فعت الحتف عنه بكل ما استعطت ولو بهلاك بعض ولدی ... (۲۱۱) خداوند، پسر مرجانه ((عبیدالله بن زیاد)) را لعنت کند، به خدا سوگند اگر خودم در کربلا حاضر بودم ، هر درخواستی حسین (علیه السلام) داشت آن را می پذیرفتم و هر طور می شد او را از مرگ نجات می دادم ، اگر چه لازم می شد در این راه ، بعضی از فرزندان خود را از دست بدهم ، اما با تقدیر الهی چه توان کرد؟! آن گاه ((یزید)) دستور داد، کاروان اسیران اهل بیت (علیه السلام) را با احترام و امکانات لازم ، از شام به سوی مدینه حرکت دهند. آری ، جو خشم و نفرتی که به خاطر کشتن حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و یاران و اسارت دختران او، فاطمه و سکینه (سلام الله علیها) و زینب و زین العابدین (علیه السلام) علیه یزید به وجود آمده بود، چنان عرصه زندگی را بر او تلخ و تنگ نمود، که اقامت بیش از هفت روز را برای آنان در شام صلاح ندانست و دستور آزادی و حرکت اسیران اهل بیت (علیه السلام) از شام را صادر کرد، تا آنان به مدینه و در جوار حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رهسپار گردند. (۲۱۲) ((نعمان بن بشیر)) مامور نگهبانی و حفاظت از کاروان اسیران اهل بیت (علیه السلام) شده است ، اما عمق فاجعه به قدری دل خراش است ، که زنان خاندان ابوسفیان و یزید را هم آشفته و سوگوار ساخته و ناله عزاداری از کاخ سبز یزید هم در فضای شهر طنین غم آلود اندوخته است (۲۱۳) و حتی آنان هم کاروان اسیران را، که چند روز قبل با وضع رقت باری وارد شام شده بودند، با احترام بدرقه کردند. ((نعمان بن بشیر)) برای نگهبانی و راهنمایی اهل بیت (علیه السلام) ده ها نفر افراد کارآموده انتخاب کرده ، برای انتقال آنها کجاوه های مجهز و زرنکار بر پشت شترها بسته و بالاخره با وضع حکومتی و تشریفات درباری می خواهد زنان و کودکان داغدار سیدالشهداء (علیه السلام) را از شام و در مقابل چشم مردم روانه مدینه گرداند، اما وقتی زینب (سلام الله علیها) این وضع را مشاهده می کند، از نقشه مرموز و اغفالگرانه یزید سخت نگران می شود، و با یک دنیا آه و اشک ، از دل دردمند خروش برمی آورد: شرایط موجود ما، با کجاوه های زرنکار چه تناسبی دارد؟ آن گاه از سوار شدن و استفاده از آنها خودداری می کند، تا آن گونه که خود می خواهد و صلاح اهل بیت (علیه السلام) اقتضا می کند، حرکت کاروان صورت گیرد. زینب (سلام الله علیها) دستور می دهد: اجعلوها سوداء، حتی یعلم الناس اننا فی مصیبه و عزاء لقتل اءولاد الزهراء (سلام الله علیها). (۲۱۴) این کجاوه را سیاهپوش کنید، تا مردم بدانند ما مصیبت زده هستیم و در سوگ و عزای فرزند فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به سر می بریم . دستور زینب (سلام الله علیها) دختر قهرمان علی (علیه السلام) عملی شد، فاطمه و سکینه (سلام الله علیها) دختران امام حسین (علیه السلام) ، امام زین العابدین (علیه السلام) و سایر بانوان و کودکان با احترام در کجاوه های

سیاهپوشی که روی شترها نصب گردیده بود قرار گرفتند، و آنان به حسب ظاهر با عظمت و شکوه، اما در باطن با چشمهای اشک آلود و دل‌های پر از غم و اندوه جانکاه ((شهر شام)) را به مقصد ((شهر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - ترک گفتند.

بر مزار حسین (علیه السلام)

فاطمه دخت ارجمند سیدالشهداء (علیه السلام) به همراه کاروان بازماندگان اسیر خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به سوی مدینه ره می سپارند، کاروان به سرزمین عراق رسیده، آن جا یک دو راهی به چشم می خورد، یک راه به طور مستقل به مدینه منتهی می شود، و در راه دیگر، از مسیر کربلا به سوی مدینه می توان عبور کرد. این جا بود که بانوان از ((نعمان بن بشیر)) سرپرست و راهنمای کاروان درخواست نمودند، آنان را از مسیر کربلا و از مزار حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) عبود دهد، این پیشنهاد پذیرفته شد و کاروان از آن مسیر ادامه راه می داد. (۲۱۵) از سوی دیگر، به گواهی تاریخ، اولین کسی که کنار مزار حضرت امام حسین (علیه السلام) حضور یافته و زیارت اربعین آن حضرت را انجام داده ((جابر بن عبدالله انصاری)) صحابی بزرگوار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است (۲۱۶) جابر، در عین حالی که از دو چشم نابینا بوده، از مدینه بدین منظور حرکت کرده، (۲۱۷) و خدمتگزاری هم برای راهنمایی همراه خود برداشته است. ((عطیه بن سعد عوفی)) هم که اهل کوفه، مفسر قرآن، راوی حدیث و از یاران امام علی (علیه السلام) بود، از مدینه به همراه ((جابر)) راه کربلا را پیش گرفته بود، آنان با زحمت و عجله زیاد خود را به کربلا و به کنار قبر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و سایر برادران و یاران او رساندند. ((عطیه)) می گوید: جابر بن عبدالله در ((نهر فرات)) غسل زیارت انجام داد، لباس تمیز به تن کرد، بدن خود را خوشبو نمود، با پای برهنه حرکت کرد و در حالی که غلامش او را راهنمایی می کرد، خود را به قبر حسین (علیه السلام) رسانید، خود را روی قبر مقدس انداخت و آن قدر ناله زد که از هوش رفت، وقتی به هوش آمد سه مرتبه ناله زد: یا حسین! یا حسین! یا حسین (علیه السلام)! ای حبیب من! چرا جواب من را نمی دهی؟ آخر من دوست تو هستم. اما ((جابر)) خود جواب سوال خود را داد: جابر! از حسین (علیه السلام) چه انتظار جواب سلام داری؟ مگر نمی دانی دشمن رگهای گلوی او را بریده، و میان تن و سر مقدس او را جدایی انداخته است...؟ (۲۱۸) به هر حال، جابر و غلام وی و عطیه عوفی، که از مدینه برای زیارت مزار سیدالشهداء (علیه السلام) آمده بودند، کار زیارت و سوگواری را سامان دادند و با فاصله کمی از قبرهای مقدس قرار گرفتند و به زمزمه و نوحه سرایی پرداختند، و بعد در اثر خستگی و بی حالی، تصمیم گرفتند اندکی استراحت کنند. باد سوزان بر پهن دشت غم گرفته نینوا می وزید و جابر و سایر زائران و سوگواران، سر بر متکای شن های نرم گذاشته بودند تا اندکی بیاسایند، که به وسیله قدرت انتقال زمین زمزمه تازه ای احساس کردند، گویا جمعیتی بدان سوی می آمدند، جابر به غلام خود دستور داد، بالای بلندی برود و اوضاع اطراف را واریسی کند، تا اگر ماموران حکومت اموی از مسیر شام می آیند، آنان از کنار قبرها فاصله بگیرند و در پناهگاهی جان خود را از خطر دشمن حفظ کنند! غلام جابر بن عبدالله، خود را به مسیر شام نزدیک کرد، اندکی وضع جمعیتی را که بدان سوی می آمدند و رانداز نمود، و در حالی که آنان به سر و صورت خود می زد، با عجله خود را به جابر و همراهان رسانید و با شتاب زیاد اعلام کرد: حرکت کنید، آنان اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند، امام سجاد، علی بن الحسین (علیه السلام) هم در میان آنهاست، عمه های آن حضرت، خواهران وی و دخترهای سیدالشهداء (علیه السلام) و سایر زنان و کودکان هم، که برای زیارت حسین (علیه السلام) می آیند، همراه آن حضرت هستند. آن گاه، جابر بن عبدالله انصاری، غلام او، عطیه بن سعد عوفی و مردان قبیله بنی هاشم، که از مدینه آمده بودند، و نیز مردان و زنان عشایر اطراف دجله و فرات که برای زیارت و سوگواری آن جا اجتماع کرده بودند، همه به استقبال امام زین العابدین (علیه السلام)، زینب کبری (سلام الله علیها) سکینه و فاطمه دخترهای امام حسین (علیه السلام) شتافتند، امام زین العابدین (علیه السلام) را در آغوش گرفتند، به او تسلیت گفتند، و از گریه و ناله فریادهای

عزاداری و ماتم سرایی، در کنار قبرهای مظلومانه شهیدان کربلا، در آن بیابان تفتیده، غوغایی به وجود آمد (۲۱۹). امام زین العابدین (علیه السلام) با چشموهای اشکبار و دل دردمند و ناله های سوزناک آهسته گام برمی داشت، به قبرهای مقدس احترام می کرد و در حالی که جابر و همراهان او دنبال امام (علیه السلام) حرکت می کردند، امام زین العابدین (علیه السلام) خطاب به آنان می گفت: بیایید، ملاحظه کنید، در این نقطه حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) را شهید کردند، در این مکان عموی ما ابوالفضل (علیه السلام) را به شهادت رساندند، در این نقطه کودکان پدرم را سر بریدند (۲۲۰) و بدین ترتیب امام زین العابدین (علیه السلام) محل شهادت و جای قبر هر یک از شهیدان کربلا را مشخص نمود. بوی بهشت می وزد، از کربلای تو ای کشته! باد جان دو عالم فدای تو برخیز و باز، بر سر نی آیه ای بخوان ای من فدای آن سر از تن جدای تو اندر من، ذبیح یکی بود و زنده رفت ای صد ذبیح کشته شده، در منای تو اجر هزار عمره و حج، در طواف نیست ای مروه و صفا، به فدای صفای تو تا با نماز خوف تو، گردد قبول حق شد سجده گاه اهل یقین، خاک پای تو با گفتن ((رضا بقضائک)) به قتلگاه شد متحد رضای خدا، با رضای تو تو هر چه داشتی، به خدا دادی ای حسین! فردا خداست جل جلاله، جزای تو خون خداست خون تو و جز خدای نیست ای کشته خدا، به خدا خون بهای تو. (۲۲۱) به هر حال، با رسیدن زنان و کودکان داغدیده به کنار تربت پاک شهیدان محشری به پا شد، هر کس خود را روی قبری انداخت و به عزاداری و شیون پرداخت، فاطمه دختر جوان و داغدار امام حسین (علیه السلام) هم خود را روی قبر پدر انداخت و آن قدر گریه کرد و ناله سوزناک سر داد، که در روی قبر پدر بی طاقت گردید و غش کرد. (۲۲۲) تا مدت سه روزی که اهل بیت (علیه السلام) روزی که اهل بیت (علیه السلام) و جابر و عطیه و مردان بنی هاشم و مردان و زنان عشایر و بادیه نشینی هم که به آنان پیوسته بودند، سوگواری دل خراش عجیبی در آن صحرای سوزان برقرار کردند، و به خصوص زنان و کودکان خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و فاطمه (سلام الله علیها) هر کدام ناله و مرثیه ای سر می دادند. (۲۲۳)

ورود به مدینه

کاروان بازماندگان داغدار سیدالشهداء (علیه السلام) در عین حالی که دل نمی کنند از کنار قبرهای عزیزان خود جدا شوند، ناچار و شاید هم به پیشنهاد نگهبان کاروان ((نعمان بن بشیر)) از بیم آن که کودکان و زنان از شدت گریه و ناله جان نسپارند، کربلا را ترک کردند و راه دور و دراز ((مدینه)) را پیش گرفتند. اگر چه شترها در جاده های شتزار به سرعت حرکت می کردند، اما بار سنگین غم و اندوه سخت بر دلها، ادامه راه را کند نشان می داد و رنج زنان و کودکان مصیبت زده را افزون می ساخت. بالاخره، چندین شبانه روز بر این منوال گذشت، زمزمه های سوگواری اهل بیت (علیه السلام) سکوت بیابانهای داغ را می شکست و آنان به راه ادامه می دادند، تا این که سیاهی شهر مدینه از دور نمایان گردید. وقتی کاروان به کنار مدینه رسید، امام زین العابدین (علیه السلام) دستور توقف داد و خیمه ها را برافراشتند، آن گاه به ((بشیر بن جذلم)) که اهل مدینه و غلام خود او بود و در سفر کربلا پیوسته خدمتگزاری و پرستاری آن حضرت را نیز به عهده داشت، فرمود: خداوند پدر تو را رحمت کند، او خوب شعر می سرود، آیا تو نیز از شعر سرودن پدر بهره ای داری؟ بشیر پاسخ مثبت داد. آن گاه امام زین العابدین (علیه السلام) به او فرمود: اکنون که چنین است، وارد شهر شو و خبر شهادت اباعبدالله (علیه السلام) را به اطلاع مردم برسان. بشیر، در حالی که سوار اسب بود، به مدینه وارد شد، خود را به مسجد و حرم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسانید و با صدای گریه و ناله فریاد برآورد: ای مردم مدینه! دیگر در این شهر جای ماندن شما نیست، زیرا حسین (علیه السلام) را در کربلا کشتند و اکنون پیوسته از چشم من اشک سرازیر است. بدن خون آلود و پاره پاره حسین (علیه السلام) در کربلا قرار دارد، اما سر مقدس او را بر سر نیزه زده اند و شهر به شهر گردانیده اند. ای مردم مدینه! به امام و مولای خود توجه بیشتری داشته باشید، آیا در میان شما افراد غیور و جوانمردی پیدا نمی شود؟ (۲۲۴) آن وقت مردم مدینه از بنی هاشم و دیگران، کوچک و بزرگ، زن و مرد از خانه ها بیرون

دویدند، شهر یک پارچه ضجه و ناله شد، آن گاه همه مردم با راهنمایی ((بشیر بن جذلم)) خود را بیرون شهر و به حضور امام زین العابدین (علیه السلام) و زینب و ام کلثوم و فاطمه (سلام الله علیها) رساندند و در حالی که مدت‌ها آه و ناله آنان امان نمی داد، بالاخره اندکی آرام گرفتند و به سخنرانی دردمندانه امام زین العابدین (علیه السلام) گوش فرا دادند. (۲۲۵) بدین ترتیب، فاطمه دختر جوان و داغ‌دیده امام حسین (علیه السلام) در حالی که از شوهر خود ((حسن مثنی)) هم چندان اطلاعی نداشت، به مدینه بازگشت و زنان بنی هاشم و دوستان اهل بیت (علیه السلام) از او استقبال کردند. و گویا به خاطر همین بی پروایی های ((بنی امیه)) و طرفداران آنان بوده، که خود را پیروز و کامیاب می پنداشته اند، که فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) گفته است: به خدا سوگند، کسی از افرادی که خود را ذلیل و زبون کرده اند، بدین خاطر، به چیزی دست نیافته (و به جایی نرسیده اند) و نیز از منافع و لذت‌های خویش هم، بیش از آنچه افراد با مروت و جوانمرد بدان دست یافته اند، بهره ای نبرده اند. بنابراین، اسرار زیبای الهی (عزت نفس) را مستور و محفوظ دارید (و خویشتن را به خاطر دست یافتن به منافع و خوشی ها، ذلیل و زبون نسازید). (۲۲۶)

فصل یازدهم: روزگار مدینه

اشاره

فاطمه دختر سیدالشهداء (علیه السلام) پس از بازگشت از سفر کربلا و کوفه و شام و تحمل مصایب و سختی های آن، در حالی که پدر، برادران و بسیاری از عزیزان و یاران خاندان خود را از دست داده بود، در مدینه اقامت کرد. همان طور که در قبل نیز توضیح دادیم، آن روزها سن و سال این بانوی جوان به حدود بیست سال می رسید، شوهر او ((حسن مثنی)) فرزند ((حسن بن علی (علیه السلام)) - و پسر عموی فاطمه، در نبرد عاشورا جان سالم بدر برده بود، زیرا در عین حالی که او به همراه عموی خود حضرت امام حسین (علیه السلام) در جهاد علیه دشمنان اسلام شرکت داشت و سخت مجروح نیز شده بود، وقتی دشمن می خواست سر او را از بدن جدا سازد، دایی او ابوحسان ((اسماء بن خارجه فزاری)) از این کار جلوگیری به عمل آورد، او را به کوفه منتقل نمود، و ((حسن مثنی)) پس از معالجه و بهبودی، در مدینه به اعضای خانواده خود پیوست. (۲۲۷) شیخ مفید و دیگران، حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی (علیه السلام) و شوهر فاطمه دخت امام حسین (علیه السلام) را مردی بزرگوار، با شخصیت، دانشمند و پرهیزگار دانسته اند، که به مدینه بازگشت در کنار همسر خود فاطمه به زندگی خود ادامه می داد، و چون گذشته طبق وصیت پدرش صدقات و املاک کشاورزی را، که امیرالمومنین (علیه السلام) آنها را تاسیس نموده بود، اداره می کرد (۲۲۸) و چون دیگر فرزندان بنی هاشم و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زندگی عادی خود را سپری می نمود.

درباره ازدواج آنها

ازدواج فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) با پسر عموی او ((حسن مثنی)) - همان طور که مطالعه کردیم - بر اساس خواستگاری ((حسن)) و موافقت و مصلحت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) قبل از سفر به کربلا صورت گرفت، و محصول آن هم فرزندان شد که شرح آن را در زیر می خوانیم. اما از طرفی هم این ازدواج، از سوی ((منظور بن زبان فزاری)) جد مادری حسن مثنی، مورد انتقاد قرار گرفت که: فرزندان افرادی که با قوم و خویش ازدواج می کنند، افرادی ضعیف و نحیف خواهند بود. بنابراین، بهتر بود حسن مثنی دختر یکی از عربهای بیگانه و غیر قوم و خویش را به ازدواج خویش درآورد! اما حسن که ((منظور بن زبان)) را فهمیده بود، گفت: اتفاقا خداوند از دامن فاطمه فرزندان سالم و شجاع و نیرومندی به من عطا فرموده است. آن گاه حسن فرزندان خود، عبدالله، حسن مثلث و ابراهیم را، به ترتیب فرا خواند و نزد ((منظور)) آمدند، و منظور هم هر سه فرزند را

شجاع و دلیر و خوب توصیف نمود، اما سفارش کرد: حسن کوشش کند، غیر از این سه فرزند دارای فرزند دیگری نگردد.!(۲۲۹)

فرزندان فاطمه (سلام الله علیها)

چنانکه مطالعه کردیم، فاطمه از پسر عموی خود حسن مثنی دارای سه فرزند پسر شد، که هر یک از آنان مردان دین و جهاد و فداکاری در راه اهل بیت (علیه السلام) گردیدند، که در این جا اندکی پیرامون عقاید و زندگی آنان مطالبی را ارائه می کنیم: ۱- عبدالله محض اولین فرزند فاطمه و حسن مثنی، ابو محمد ((عبدالله)) بود، که چون پدر او ((حسن بن حسن (علیه السلام) - و مادرش فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) بود، و از لحاظ حسب و نسب و فضایل اخلاقی خالص و ممتاز بودند، و نیز عبدالله اولین کس از اولاد حسن (علیه السلام) بود که با اولین اولاد امام حسین (علیه السلام) وصلت کرد، او را ((عبدالله محض)) یعنی ((عبدالله خالص و ممتاز)) می نامیدند. (۲۳۰) اصالت عبدالله محض، از سوی پدر و مادر به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منتهی می گردید، و بدین جهت درباره ایمان و عقیده و دانش و صداقت و اطاعت او، از امامان (علیه السلام)؛ علامه عبدالحسین امینی می نویسد: عبدالله محض فرزند ((حسن مثنی)) را عالم بزرگ شیعی، ابو جعفر ((شیخ طوسی)) در کتاب رجال خود از اصحاب امام صادق (علیه السلام) شمرده، و ((جمال الدین مهنا)) او را شبیه ترین افراد به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و بزرگ بنی هاشم در زمان خود دانسته، و او را پس از پدرش ((حسن مثنی)) متولی املاک کشاورزی و صدقات امیرالمومنین (علیه السلام) معرفی کرده است. علامه امینی می نویسد: اگر چه درباره ((عبدالله)) مطالب ضد و نقیضی وارد شده، اما ((سید بن طاووس)) در کتاب اقبال خود، صلاحیت و اعتقاد خوب او را نسبت به امامت امام جعفر صادق (علیه السلام) تایید نموده، و امام صادق (علیه السلام) هم طی نامه ای به عبدالله، او را به عنوان بنده صالح خدا توصیف فرموده، و برای وی و فرزندان عموی او (که عارف به حق امامان بوده و ظلم ستیزی داشته اند) دعای خیر و درخواست سعادت نموده است. (۲۳۱) ((ابن ابی الحدید)) می گوید: از مردان بزرگ و نامدار، عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) است، که به ((عبدالله محض)) شهرت دارد، پدر او حسن بن حسن (علیه السلام) و مادر او فاطمه دختر حسین بن علی (علیه السلام) می باشد. شخصیت عبدالله هم تا بدان پایه بود، که هر گاه از زیباترین، سخاوتمندترین، و بزرگوارترین افراد سوال می شد، در جواب می گفتند: عبدالله بن حسن. (۲۳۲) اگر چه همان طور که اشاره کردیم، عبدالله محض متولی زمینهای وقفی امام علی (علیه السلام) در مدینه بود و به این کار می پرداخت، اما از باب این که او چون دیگر ((بنی هاشم)) نمی توانستند خون به ناحق ریخته شده حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را فراموش کنند، و از طرف دیگر دشمنان اهل بیت (علیه السلام) از باب ((الخائن خائف)) برای حکومت خویش بیمناک بودند، عبدالله محض به دستور ((منصور دوانیقی)) زندانی شد، مدت سه سال در زندان به سر برد، و سرانجام به سال ۱۴۵ هجری به دستور ((منصور)) در سن هفتاد و پنج سالگی، مسموم و شهید گردید.!(۲۳۳)

فرزندان عبدالله

فرزندان ((عبدالله محض)) و نوه های فاطمه دخت امام حسین (علیه السلام) عبارت بودند از: ۱- محمد، معروف به ((نفس الزکیه))، که ((شیخ طوسی)) او را از یاران امام صادق (علیه السلام) شمرده، و ((حمید بن قحطبه)) در سال ۱۴۵ هجری او را شهید کرد، و سر بریده او را برای ((عیسی بن موسی)) فرمانده سپاه منصور فرستاد و عیسی هم آن را برای ((منصور دوانیقی)) فرستاد، و در کوفه نصب کردند و سپس آن را در شهرها گردانیدند. (۲۳۴) ۲- ابراهیم، ((مقتول با خمری)) فرزند دیگر ((عبدالله بن حسن)) است، که در ((باخمری)) شانزده فرسنگی کوفه، در سرزمین ((طف)) به هنگام درگیری با لشکر ((منصور دوانیقی)) در ذیحجه سال ۱۴۵ هجری، به همراه چهارصد یا پانصد نفر از همراهان و همزمان خود شهید شدند. (۲۳۵) ((شیخ طوسی)) ابراهیم را از

یاران امام جعفر صادق (علیه السلام) معرفی کرده، کنیه او ((ابوالحسن)) بوده، و ((دعبل بن علی خزاعی)) شاعر مومن و متعهد شیعی، در قصیده معروف ((مدارس آیات)) که آن را در حضور حضرت امام رضا (علیه السلام) قرائت نموده، درباره عظمت خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و شهیدان ((بنی هاشم)) که از جمله آنان ((ابراهیم فرزند عبدالله)) بوده، می گوید: قبرهایی در کوفه قرار دارد، و قبرهایی در مدینه، و قبرهای دیگری در سرزمین ((فخ)) نزدیک مکه، که درود من نثار آنان باد. و قبر دیگری، در محل ((جوزجان)) میان ((مرو)) و ((بلخ)) از سرزمین خراسان قرار دارد، و یحیی بن زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) در آن شهید و مدفون است ((۲۳۶)) و قبری هم به صورت غریبانه، در ((باخمی)) قرار گرفته است. (۲۳۷) عبدالله بن حسن، معروف به ((عبدالله محض)) غیر از محمد و ابراهیم، چهار پسر دیگر هم، به نامهای: موسی، یحیی، سلیمان و ادریس داشته، همه اهل اطاعت امامان معصوم (علیه السلام) و مجاهد و مبارز علیه ظلم و ستم خلفای غاصب و جائر بوده اند (۲۳۸) که بررسی تاریخ زندگی و مبارزه های آنان، از حوصله این کتاب بیرون است. ۳- حسن مثلث فرزند دوم فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) و حسن مثنی، به دلیل آن که پدربزرگ او امام حسن مجتبی (علیه السلام) حسن اول بوده، و پدر او حسن دوم نامیده می شده، وی به ((حسن مثلث)) یعنی حسن سوم موسوم گردیده است. از تاریخ ولادت ((حسن مثلث)) تاریخ چیزی را به ما ارائه نمی دهد، اما ((ابن ابی الحدید)) می نویسد: حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)، مردی خداشناس، متعبد، دانشمند و پرهیزگار بود، و بر اساس مرام و مکتب خود، برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر تلاش می کرده است. (۲۳۹) به همین دلیل آن طور که ((علامه امینی)) نوشته است: ولید بن عبدالملک مروان، طی نامه ای به فرماندار خود ((عثمان بن حیان مری)) نوشت: حسن بن حسن را دستگیر کند، او را صد ضربه شلاق بزند، یک روز او را در میان مردم و آفتاب نگهدارد و سرانجام او را به قتل برساند، امام حسن وقتی از مضمون چنین نامه ای باخبر شد، نزد علی بن الحسین (علیه السلام) رفت، دعایی را برای نجات و آزادی خود آموخت، و آن گاه که ماموران او را دستگیر کردند و برای شکنجه و کشتن می بردند، وی آن دعا را زمزمه کرد و بدین ترتیب از اسارت و مرگ نجات یافت و از بیم ستم دشمنان اموی، راه زندگی مخفیانه را انتخاب کرد. (۲۴۰) اما سرانجام ((منصور دوانیقی)) به عنوان تحریک مردم علیه حکومت و طرفداری از ائمه اطهار (علیه السلام)، حسن مثلث را دستگیر، و در زندانی که در کوفه به ((بنی هاشم)) اختصاص یافته بود، حبس گردانید. وقتی هم برادر او ((عبدالله)) که در محلی بیرون مدینه به نام ((ذی اثل)) زندگی می کرد به مدینه آمد و اقامت گزید، سوگند یاد کرد، تا حسن در زندان است، زینت نکند و لباس نو نپوشد و گاهی هم نامه ای به حسن می نوشت، اما نامه دیر به دست او می رسید، و حسن از این جهت هم آزرده خاطر بود، تا آن که بالاخره ((حسن مثلث)) در همان ((زندان بنی هاشم)) کوفه، در ماه ذیقعد سال ۱۴۵ هجری، در سن ۶۸ سالگی از دنیا رفت. (۲۴۱) روی این حساب وی به سال ۷۷ هجری ولادت یافته است. حسن مثلث، دارای شش پسر به نامهای: طلحه، عباس، حمزه، ابراهیم، عبدالله و علی بود (۲۴۲) که زندگی هر یک داستانهای مفصل و مجاهدانه ای دارد، و شرح آن در این کتاب نمی گنجد. ۴- ابراهیم غمر ابراهیم، فرزند دیگر فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) و حسن مثنی است که کنیه او ((ابوالحسن)) بود، و به خاطر زیبایی و سخاوت فراوان و فضایل اخلاقی، به لقب ((غمر)) خوانده می شد. ابوالفرج اصفهانی و ابن ابی الحدید، درباره او نوشته اند: ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) بزرگ خاندان خود و شخصیت محترم و برجسته ای بود، و شبیه ترین افراد هم عصر خود، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) محسوب می گردید. (۲۴۳) محدث قمی، و اردبیلی هم ابراهیم و برادر او عبدالله بن حسن را، راوی حدیث معرفی کرده اند. (۲۴۴) ابراهیم بن حسن هم، چون دو برادر خود: عبدالله و حسن مثلث، به خاطر ظلم ستیزی و مبارزه بر ضد خلفای ستمگر، به دستور منصور دوانیقی دستگیر، و از مدینه به کوفه منتقل نمودند، مدت ۵ سال در ((زندان هاشمیان)) کوفه اه سختی زیاد و تحمل شکنجه فراوان اسیر بود، و سرانجام نخستین زندانی از زندانیان ((بنی هاشم)) بود، که در همان زندان، در ماه ربیع الاول سال ۱۴۵ هجری، به سن ۶۹ سالگی از دنیا چشم فرو بست

(۲۴۵) اما از خود یازده فرزند به نامهای: یعقوب، محمد اکبر، محمد اصغر، اسحاق، علی، اسماعیل، رقیه، خدیجه، فاطمه، حسنه و ام اسحاق به جای گذاشت (۲۴۶) که برای مطالعه شرح زندگی و روزگار مبارزه آنان علیه خلفای جور و ستم، به کتابها و منابع مربوط می توان مراجعه نمود. به هر حال، فاطمه دختر شجاع و دانشمند حسین (علیه السلام) پس از بازگشت از کربلا و اقامت در مدینه با شوهر خود ((حسن مثنی)) به زندگی ادامه می داد، و در کانون گرم و باصفای خانواده خود، چنین فرزندان مومن و شجاع و دلاوری را پرورش داد، که هر کدام به نوعی ادامه دهندگان راه مبارزاتی امام حسن و امام حسین (علیه السلام) علیه راه و رسم ظالمانه خلفای غاصب و جور بودند.

در مرگ شوهر

همان طور که در فصل های قبل هم اشاره کردیم، ولید بن عبدالملک مروان، که به سال ۸۶ هجری به خلافت رسیده بود، حسن مثنی، شوهر نازنین فاطمه را - بدون اینکه از تاریخ ولادت او اطلاعی بدست آورده باشیم - در ۳۵ سالگی، به وسیله زهری که ارسال داشته بود، مسموم و شهید کرد، و جسد او را در قبرستان بقیع به خاک سپردند. (۲۴۷) حسن مثنی چند روز قبل از شهادت خود در خواب دیده بود: بر پیشانی او جمله قول هو الله احد، نوشته شده است، آن گاه خواب خود را نشانه خیر و سعادت خود تعبیر کرد و حتی به فاطمه و سایر اعضای خانواده خویش هم، مژده سعادتندی داد. (۲۴۸) فاطمه، که هنوز از حوادث و مصائب دردناک کربلا، چندان قلب خود را التیام نداده بود، با مرگ شوهر جوان و مهربان خود، با سوگ و ماتم تازه ای دست به گریبان گردید و سنگینی فشار روزگار را بیشتر بر وجود خود احساس می نمود، بدین جهت، با چشمی اشکبار و دلی پر از غم و اندوه، در قبرستان بقیع و بر مزار شوهر خیمه ای افراشت و مدت یکسال در آن اقامت گزید، و در آن خیمه به عبادت و مناجات روزه داری و سوگواری می پرداخت، تا از طرفی قلب دردمند خویش را التیام بخشید، و از طرف دیگر علاقه و وفاداری خود را بیشتر به شوهر بزرگوار خود ابراز نماید. اما پس از گذشتن یک سال، همین که شب فرا رسید، ندایی شنید که می گفت: آیا آنچه را از دست داده اند، باز خواهند یافت؟ و دیگری در پاسخ گفت: نه، چنین نیست، و باید ماء یوسانه راه بازگشت به خانه را پیش گرفت! بدین جهت فاطمه، در حالی که شعر ((لبید)) شاعر را زمزمه می کرد: پس از گذشتن یک سال باید وداع کنید، و هر کس یک سال کامل گریه کند، دیگر معذور خواهد بود. همین که سیاهی شب پرده بر چهره شهر کشید، به خدمتگزاران خود دستور داد خیمه را جمع کنند، و آن گاه شبانه با قلبی انباشته از غم و اندوه به خانه بازگشت. (۲۴۹)

فصل دوازدهم: شخصیت معنوی و انسانی

اشاره

اگر چه از مطالعه فصلهای قبلی این کتاب، با حضور موثر فاطمه دخت ارجمند حسین (علیه السلام) در پیکار کربلا، و ایراد خطابه عمیق و آتشین و عالمانه و افشاگرانه آن بزرگوار، علیه مظالم ((بنی امیه)) در کوفه، به آگاهی و دانایی او به معارف اسلامی و رفتار مجاهدانه او آشنا شدیم، و تا حد زیادی شخصیت معنوی و انسانی آن بانوی بزرگ را شناختیم، در عین حال، برای آشنایی بیشتر با فضایل و ارزشهای بلند انسانی فاطمه، مناسب خواهد بود فرازهای درخشان اخلاقی و اجتماعی دیگری از زندگی او را، مورد مطالعه قرار دهیم:

۱- عبادت فوق العاده

فاطمه دختر ارجمند سید الشهداء (علیه السلام)، چه آن روزهایی که جوان بود و هنوز در پیکار مقدس کربلا شرکت نکرده بود، و چه آن روزگاری که از سفر دردناک و پر محنت و طاقت فرسای کربلا، به مدینه بازگشت و با سوک دردمندانه از دست دادن پدر و سایر عزیزان والا مقام و نیز داغ مرگ شوهر جوان خود ((حسن مثنی)) دست به گریبان گردید، لحظه ای از عبادت و مناجات و راز و نیاز با پروردگار عالم غفلت نمی کرد، که چند نمونه از آن را که تاریخ در حافظه خود محفوظ داشته، مورد اشاره قرار می دهیم: الف: آن گاه که ((حسن مثنی)) برادر زاده حضرت امام حسین (علیه السلام) به خواستگاری یکی از دخترهای عموی خود آمد، امام حسین (علیه السلام) ضمن معرفی فاطمه دختر خود، به این جهت که او به مادرش فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نیز شباهت بیشتری داشت، درباره مقام بلند معنوی فاطمه فرمود: اما فی الدین، فتقوم اللیل کله و تصوم النهار. (۲۵۰) اما وضع دینداری فاطمه چنین است، که پیوسته نماز شب می خواند، شب را به عبادت و مناجات با خداوند می گذراند، و روزها را با روزه داری و اطاعت در برابر ذات مقدس پروردگار عالم سپری می گرداند. ب: محمد بن نعمان عبکری بغدادی، فقیه و محدث نامدار شیعی، معروف به ((شیخ مفید)) پس از آن که سخن حضرت حسین (علیه السلام) درباره عبادت فاطمه را می آورد، اضافه می کند: وقتی فاطمه شوهر ارجمند خود ((حسن بن حسن (علیه السلام)) - را از دست داد، بر سر قبر او خیمه ای بر پا کرد، و در آن به شب زنده داری و روزه گرفتن می پرداخت، و این کار مدت یک سال طول کشید، تا آن که غلامان او خیمه را برداشتند، تا فاطمه (سلام الله علیها) از رنج و غم اندکی بیاساید. (۲۵۱) ج: در منابع دیگری آمده: زبان فاطمه پیوسته به ذکر و تسبیح خداوند گویا بود و برای ذکر و تسبیح خداوند، به ریسمانی گره هایی زده بود، آن را به صورت تسبیح معمولی در آورده بود، و با آن به ذکر و تسبیح مداوم می پرداخت. (۲۵۲)

۲- سخاوت و بزرگواری

سخاوت و بزرگواری، روش و منش همه اعضای خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، و فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) نیز از خصلتهای ارزشمند اخلاقی و انسانی را از اجداد و به خصوص پدر خود حضرت سید الشهداء (علیه السلام) به ارث برده بود. ((کمیت بن زید بن خنیس بن مخابد اسدی)) شاعر قهرمان و مجاهد شیعی، متولد سال ۶۰ و متوفای سال ۱۲۶ هجرت، که قصیده عمیق و بلند ((هاشمیات)) را درباره حقانیت و مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) سروده بود (۲۵۳) بدیدار فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) شرفیاب شد. کمیت بن زید اسدی، شاعر بلند آوازه و مجاهد شیعه در زمان خلافت ((مروان بن محمد)) به جرم سرودن اشعار، در مورد ترویج آل علی (علیه السلام) و حقانیت مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در کوفه به شهادت رسیده است. صاعد، خدمتگزار کمیت می گوید: به همراه ((کمیت)) در مدینه به حضور فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) رسیدیم، فاطمه درباره کمیت گفت: این مرد، شاعر ما اهل بیت (علیهم السلام) است، آن گاه کاسه ای که در آن شربت گوارایی بود آورد، آن را با دست خود تکان داد تا خوب مخلوط شود و به کمیت داد تا بنوشد. بعد دستور داد سیصد دینار با یک اسب سواری به او بدهند. اما کمیت در حالی که اشک شوق در چشمش حلقه زده بود گفت: به خدا سوگند، این ها را نمی پذیرم، زیرا محبت و ارادت من به شما، به خاطر هدفهای مادی و دنیایی نیست. (۲۵۴) اما فاطمه دانشمند و ادب دوست و سخاوتمند، کمیت شاعر متعهد و مخلص را مورد تجلیل و تکریم قرار داد.

۳- حفظ آثار پیشوایان

در این جا باید توجه داشته باشیم، حفظ و احترام آثار پیامبر الهی و پیشوایان دینی، برای همه امتها از قداست بالایی برخوردار است، آن را بسیار زیاد حفظ می کنند، حتی به آن توسل و تبرک می جویند و گاهی در راه نگهداری آن، فداکاری و جانبازی

هم می نمایند. در اخبار و احادیث اسلامی هم می خوانیم: آثار و اشیاء متعلق به پیشوایان و بزرگان مانند شمشیر، پرچم، زره، انگشتر و کفش پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، ذوالفقار علی (علیه السلام)، صحیفه فاطمه (سلام الله علیها)، انگشتر سلیمان، الواح و عصای موسی (علیه السلام)، پیراهن یوسف (علیه السلام)، پیراهن آدم (علیه السلام) و خلاصه این گونه آثار به عنوان یک اعجاز و دلیل حقانیت و صداقت و نیز بهره جویی از برکت و قداست آن ها محسوب می شده، به امامان (علیه السلام) به ارث می رسیده، آن را حفظ می کرده اند و برای آن احترام و تیمن زیادی در نظر داشتند. (۲۵۵) یک مسیحی رومی هم، وقتی در مجلس ((یزید بن معاویه)) نسبت به سر بریده و مقدس حضرت سید الشهداء (علیه السلام) و بازماندگان اسیر آن بزرگوار، اسائه ادب و ظلم و بی احترامی مشاهده کرد و متوجه شد، آنان فرزندان و نواده های فاطمه (سلام الله علیها) دختر ارجمند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند، یزید را مورد عتاب قرار داد و گفت: اف بر تو و بر دین تو! دین من که از دین تو بهتر است، زیرا من یکی از نواده های ((داوود پیغمبر - (علیه السلام) -)) هستم و میان من با آن پیامبر بزرگ چند نسل واسطه است، اما مسیحیان برای من احترام و تجلیل فراوانی به کار می گیرند، و چون من از نواده های داوود (علیه السلام) هستم، خاک زیر پایم را به عنوان تبرک بر می دارند و از آن استفاده می کنند، اما شما پسر دختر پیغمبر خود را، که فقط یک نسل با او فاصله دارد می کشید، و فرزندان آنان را به اسارت می گیرید؟! ای یزید! مطلبی از این مهمتر بگویم: آیا داستان ((کنسیه حافر)) را شنیده ای؟ می دانی داستان آن از چه قرار است؟ مسیحیان، برای آن ((کنسیه)) احترام زیادی در نظر می گیرند و عقیده دارند: سم مرکبی که حضرت عیسی (علیه السلام) بر آن سوار می شده، در این نقطه قرار داشته است، و از آن تاریخ و بر اساس این عقیده، به این سرزمین احترام می گذارند، اما شما پسر دختر پیغمبر خود را می کشید؟ اما باید بدانید که هرگز خیر و سرنوشت خوبی نخواهید داشت ... (۲۵۶) هم اکنون نیز در جوار مسجد جامع ((دمشق)) بقه و نقطه مقدسی قرار دارد، که این جانب آن را زیارت کردم، و گفته می شود، سر مقدس حضرت سید الشهداء (علیه السلام) مدتی، در آن جا قرار داشته است، چنانکه بهمین مناسبت در ((مصر)) مسجد عظیم ((راس الحسین - (علیه السلام) -)) ساخته شده و مورد احترام و مرکز عبادت خداوند و ملجاء دردمندان و حاجتمندان است. در نقاط مختلف ایران هم، به بقعه ها و مراکزی برخورد کردیم، که عنوان ((قدمگاه)) دارد، و بسیار عقیده دارند، امام رضا (علیه السلام) و سایر افراد خاندان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و فرزندان علی (علیه السلام) و ذریه فاطمه (سلام الله علیها) بر آن نقطه توقف کرده، یا از آن جا عبور نموده اند، و بالاخره برای آن نقطه زمین، به عنوان یادگاری و یادبود پیشوایان دین، تجلیل و احترام در نظر می گیرند و حتی گاهی توسل و تبرک می جویند. آری، این معنا، که اگر بتوان به اثری از آثار معصومی دست پیدا کرد، و بر اعتقاد خود افزود، و نیز تبرکی به دست آورد، مورد توجه مسلمانان قرن اول اسلام هم بوده است، و افراد مختلفی در این باره جستجوگر و پی گیر بوده اند، که داستان زیر یکی از نمونه های چنین ارزش و عقیده ای است:

۴- نگهداری آثار پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

آن طور که تاریخ گواهی می دهد، فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) به خاطر ایمان و دانایی و امانتداری خود، از جمله افرادی بوده، که در حفظ و نگهداری آثار متعلق به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کوشش و مهارت و دقت به خرج می داده است. ((ابی مقدم)) که نام اصلی او ((ثابت بن هرمز حداد)) بوده (۲۵۷) می گوید: من با پسرعم (عمرو)) از سفر حج به مدینه بر می گشتیم، که در بین راه مادر ((عمرو)) (یعنی همسر) از دنیا رفت. وقتی به مدینه وارد شدیم، من تصمیم گرفتم به ملاقات امام محمد باقر (علیه السلام) بروم، برای این منظور روانه خانه آن حضرت شدم، اما مشاهده کردم وی اسب خود را زین نموده و آماده رفتن به جایی است. آن حضرت با دیدن من، سوال کرد: ای ابو مقدم! حالت چگونه است؟ گفتم حال من خوب است،

فدایت شوم. آن حضرت فرمود: آمده ای از من برای ملاقات با عمه ام اجازه بگیری؟ گفتم: آری، چنین است، ای مولای من. آن حضرت فرمود: عجله مکن تا من دنبال کار خود بروم و برگردم. پس از بازگشت امام باقر (علیه السلام) در حالی که عمه او فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) در خانه آن امام بود به حضورش رسیدم. فاطمه به من خوش آمد گفت، متکایی برای من گذاشت تا راحت بنشینم، آن گاه به احوال پرسشی پرداخت و از حال من جويا شد. گفتم: حال من خوب است، ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جانم به قربانت. بعد سوال کردم: ای دختر رسول خدا! آیا آثاری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد تو وجود دارد؟ تا من آن را ملا-حظه کنم و بهره مند گردم؟ فاطمه، فرزندان خود را فراخواند، پنج نفر نزد او حضور یافتند. فاطمه گفت: اینان گوشت و خون پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند، آن گاه ظرفی را که در آن خمیر می کردند، و نیز یک ((ماهی تابه فلزی)) را به من نشان داد و گفت: این ظرفی است که پر از گوشت و ((ترید)) می کردند و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هدیه نموده بودند. ابو مقدم می گوید: وقتی من این آثار مقدس و متبرک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را مشاهده کردم، برداشتم و به منظور تیمن و تبرک، با دست خود آن ها را لمس نمودم. (۲۵۸)

۵- امانتدار میراث امامت

دلیل دیگری که قدرت ایمان و تعقل عظمت و جلال فاطمه دختر حضرت حسین (علیه السلام) را بیان می دارد، این است که آن حضرت، روز عاشورا در کربلا، وصیت نامه خود را به فاطمه تحویل می دهد، تا او نگهداری کند و به دست امام بعد از خود برساند. ((زیاد بن منذر)) معروف به ((ابی جارود)) می گوید: امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: چون هنگام شهادت حسین بن علی (علیه السلام) رسید، دختر بزرگ خود فاطمه را نزد خود طلبید و کتاب بهم پیچیده و وصیت نامه ای را تحویل او داد، زیرا علی بن الحسین (علیه السلام) به بیماری معده مبتلا شده بود، حال وخیم و سختی داشت و در حال احتضار به سر می برد، اما آن گاه که علی بن الحسین (علیه السلام) بهبودی یافت، فاطمه آن کتاب و وصیت نامه را تحویل او داد، و آن کتاب بدین گونه به دست ما رسیده است. زیاد بن منذر، می گوید: ای مولای من! خداوند مرا قربانت گرداند، در آن کتاب چه مطالبی نوشته بود؟ امام باقر (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند، در آن کتاب آنچه از زمان خلقت آدم، تا زمانی که دنیا به پایان می رسد و جامعه بشریت بدان احتیاج داشته و دارد، بیان شده است. به خدا سوگند حتی احکام حدود و مجازات خراشی را که کسی بر دیگری وارد می آورد، در آن تبیین گردیده است. (۲۵۹) به هر حال، فاطمه فرزند حسین (علیه السلام) است، و از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) فضایل و ارزشهای انسانی را به ارث برده، در کنار برادر خود زین العابدین (علیه السلام) و برادر زاده اش امام باقر (علیه السلام) و نیز در کنار زینب و ام کلثوم (سلام الله علیها) و سایر فرزندان اهل بیت (علیهم السلام) پرورش یافته است. اضافه بر این، مسافرتها و کورانهای سخت زندگی او را عنصری آبدیده و آزموده گردانیده، و به این همه کمالات و تعالی معنوی و انسانی عروج نموده است. بی جهت نیست، که ابوالقاسم ((علی بن اسحاق بن خلف قحطان بغدادی)) ساکن ((کرخ)) و معروف به ((زاهی)) شاعر قهران شیعی، در قصیده طولانی خود، درباره سید الشهدا (علیه السلام) عقل و بصیرت و شخصیت انسانی فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) را مورد ستایش و تمجید قرار داده است. (۲۶۰).

۶- وفاداری و نمک شناسی

در کتاب زینب قهرمان دختر علی (علیه السلام) صفحه ۳۵۲ تحت عنوان ((تقدیر از نعمان)) داستانی را از بحار الانوار، جلد ۴۵، صفحه ۱۴۶ و تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۲۶۶، درباره تقدیر اهل بیت (علیهم السلام) از نگهبانی خوب ((نعمان بن بشیر انصاری

((که از سوی ((فاطمه دختر علی - (علیه السلام)) مطرح شده بود آورده ایم . اما همان داستان را، که ((شیخ مومن بن حسن مومن شبلنجی)) به وسیله ابن صباغ مالکی از کتاب الفصول المهمه روایت کرده ، و صحیح تر هم به نظر می رسد، بدین گونه می خوانیم : فاطمه دختر حسین (علیه السلام) بانوی کریم و بزرگواری بود، پس از قتل حسین (علیه السلام) وقتی او را به همراه سایر بازماندگان کربلا، به وسیله مرد امینی از شام که با آنان خوشرفتاری کرد، به مدینه اعزام داشتند، فاطمه به خواهر خود سکینه گفت : این مرد با ما رفتار خوب و شایسته ای داشت ، آیا چیزی همراه داری که به او هدیه ای بدهیم ؟ سکینه گفت : به غیر از دو دستبند و دو بازوبند، چیز دیگری نزد من نیست . فاطمه گفت : ایرادی ندارد، همان را بده ، تا به آن مرد هدیه کنیم ، آن گاه آن مقدار طلایی را که موجود داشتند، برای آن مرد امین فرستادند. امام مرد شامی ، آن را نپذیرفت و گفت : اگر من از خدمت هدف مادی داشتم این مقدار طلا- هم برایم کافی بود، ولی به خدا سوگند، این را بدانید که ، من این خدمت را جز برای رضایت خدا، و خویشاوندی شما با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام ندادم ، و بدین دلیل مزد و پاداشی هم نمی پذیرم . (۲۶۱) اما بالاخره ، فاطمه دختر بزرگوار امام حسین (علیه السلام) بدین وسیله وفاداری و نمک شناسی خود را، در برابر احسان و نیکی یک مرد امین و خدمتگزار، اظهار داشت . این مقام بلند و شخصیت ارجمند فاطمه دختر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بود، و این عنصر مقدس ، عابد، عالم و امانتدار میراث نبوت و امامت ، همان کسی است که دشمنان تبهکار مزدور او را در کربلا مورد هجوم و غارت قرار دادند و با کمال قساوت قلب ((گوشواره)) از گوش او کشیدند! آن گاه نباید سوز دل بر آوریم و ناله سر دهیم که : نفرین به جماعتی ، که سستی کردند مسحور شدند و بت پرستی کردند لعنت به تمام آن کسانی ، که ز حرص بر آل نبی دراز دستی کردند. (۲۶۲)

فصل سیزدهم : شخصیت علمی و روایت احادیث

اشاره

فاطمه دختر مومن و دانشمند سید الشهداء (علیه السلام) پس از سفر پر مخاطره کربلا - با کوله باری از تجربه ها و خاطره های پر معنا، و از سوی دیگر با غم ها و اندوه های طاقت فرسا، به مدینه بر می گردد. مدینه شهر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، و از آن سرزمین ، وحی و نبوت و معارف اسلامی بسان خورشید به سایر سرزمینهای مسلمان نشین پرتو افشانی می کرد، اما در مقابل به همان موازاتی که آن شهر قداست و مرکزیت داشت و افراد منافع پرست و فرصت طلبی هم یافت می شدند، که برای کسب مقام و موقعیت و به دست آوردن نان و آب و مال و منال ، از عنوان و قداست آن مرکز عظیم سوء استفاده می کردند و حتی به تحریف معارف دینی و اعمال اغراض دیرینه خود، که گاهی برای احیای سنت های جاهلی ضد دینی صورت می گرفت ، اقدام می نمودند. از جمله این گونه سوء استفاده ها، حدیث سازی و جعل مطالب ناروا و گاهی ضد دین بود، که آن را با تهدید و تطمیع افراد صورت می دادند و متأسفانه این گونه مطالب را، که اصولاً با موازین اسلامی هم سازگار نبود، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می دادند! باری ، ماجرای ((جعل حدیث)) و تحریف در ارزشهای اسلامی ، داستان دردناک و نگران کننده ای دارد، که ((مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری)) متولد ۲۰۶ و متوفای سال ۲۶۱ هجری ، آن را موجب نگرانی و نکوهش قرار داده (۲۶۳) و دانشمند بزرگ شیعی ، علامه شیخ عبدالحسین امینی هم ، تعداد حدیث سازان حرفه ای و دروغگو را، که مطالب ناروایی را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اصحاب و یاران و دوستان خانان آن حضرت ، به دروغ نسبت داده اند، با معرفی مطالب و سایر خصوصیات آنان ، به تعداد هفتصد نفر معرفی کرده است . (۲۶۴) البته این فاجعه دینی و فرهنگی را، خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم پیش بینی کرده بود و به همین دلیل فرموده است : هر کس از روی عمد مطالب ناروا و دروغی را

به من نسبت دهد، جایگاه او در آتش دوزخ خواهد بود. (۲۶۵) اما همان طور که اشاره شد، سودجویی ها و فرصت طلبی های افراد ناصالح، موجب می شده که این گونه مجازاتهای سنگین را هم نادیده گرفته، و برای دست یافتن به هدفهای پست و بی اعتبار دنیا، هم چنان به حدیث سازی و تحریف حقایق دامن زنند، که مدارک فراوان تاریخی گواه آن است. (۲۶۶) اما در برابر این فاجعه فرهنگی و تحریف حقایق، خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یاران و دوستداران آنان هم، ساکت نمی نشستند، و هر کدام به سهم خود، با توجه به این که به سرچشمه وحی و نبوت نزدیک افراد بودند، و معارف حق را از اجداد و پدران و یاران مورد اعتماد خود می شنیدند، برای دیگران بازگو می کردند و بخش وسیعی از تبلیغات و تحریفات مسموم و گمراه کننده غرض ورزان و فرصت طلبان را، نقش بر آب می ساختند، و از این ناحیه به حفظ و گسترش معارف اسلامی همت می گماشتند. در این میان، از فاطمه دخت آگاه و دانشمند حسین بن علی (علیه السلام) - که آن روزها بیش از سی سال داشته - می توان نام برد، که پس از بازگشت به ((مدینه)) و اقامت در آن سرزمین مقدس، در عین تحمل داغ مرگ عزیزان و پرداختن به عبادت ((محفل درس و بحث تشکیل می دهد، فقه و حدیث بیان می دارد، راه موعظه و هدایت مردم را پیش می گیرد، و به عنوان یک مرجع دینی، احکام اسلامی را آموزش می دهد، خانه او مرکز مراجعه مردم می شود، و حتی پس از شهادت شوهر خود، تا مدتی برای ادای این رسالت، از ازدواج و انتخاب همسر جدید هم خودداری می نماید)). (۲۶۷) آری، فاطمه دختر سید الشهداء (علیه السلام) در روزگاری که در مدینه اقامت گزیده، به عنوان یک زن مومن و دانشمند، که میراث دار حسین (علیه السلام) و امامت است، از طرفی راوی احادیث دینی از دیگران می گردد، و مقام متعالی روایت حدیث و معارف دینی را به خود اختصاص می دهد، و از طرف دیگر او احادیثی را به دیگران منتقل می کند، تا آنان احادیث و معارف اسلامی را به گوش دیگران برسانند و آن را گسترش دهند. ناگفته نماند که، مقام علمی فاطمه تا آنجا بوده که، امام باقر (علیه السلام) هم با آن بانوی دانشمند درباره ((صدقات رسول خدا - (صلی الله علیه و آله و سلم) - مذاکره و گفت و گو می کرده است. (۲۶۸)

روایت حدیث

درباره مقام علمی و عنوان مهم روایت حدیث فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) عمر رضا کحاله (۲۶۹) و احمد بن علی بن محمد، معروف به ((ابن حجر عسقلانی)) مورخ و دانشمند مشهور مصری، متولد ۷۷۳ و متوفای سال ۸۵۲ هجری، می نویسند: فاطمه دختر حسین بن علی بن ابی طالب هاشمی مدنی، از جده خود فاطمه زهرا (سلام الله علیها) با واسطه، و از پدر خود حسین (علیه السلام)، از برادرش زین العابدین (علیه السلام)، از عمه خود زینب کبری (سلام الله علیها)، از بلال مودن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، از عبدالله بن عباس، از اسماء دختر عمیس و از عایشه دختر عبدالله، روایت بازگو نموده است. (۲۷۰) این شخصیت ها، که مرجع اخذ حدیث و بیان معارف دینی بوده اند، عموماً از نظر عالمان دینی و حدیث شناس، هر کدام دارای مقام بلند علمی بوده، و مقام ایمان و وثاقت آنان مورد ستایش و اعتماد قرار گرفته و به همین دلیل پیرامون آنان، که مرجع حدیث فاطمه دخت والا گهر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بوده اند، اندکی توضیح می دهیم: ۱- فاطمه زهرا (سلام الله علیها) دختر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، همسر علی بن ابی طالب (علیه السلام) و مادر امام حسن و امام حسین (علیه السلام) (خود بانوی معصوم و دانشمند و راوی حدیث مورد اعتماد بوده، پرورش یافته مکتب مکتب وحی و نبوت است، که روز جمعه بیستم جمادی الثانی، پنج سال پس از بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه از دامن خدیجه کبری (سلام الله علیها) چشم به جهان گشود، و هفتاد و پنج روز پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، سوم جمادی الثانی سال یازدهم هجرت، حدود ۱۸ سالگی در مدینه چشم از جهان فرو بست، و در قبرستان ((بقیع)) به آغوش خاک آرمید. (۲۷۱) ۲- حسین بن علی (علیه السلام) پدر فاطمه سوم شعبان سال چهارم هجرت در مدینه، از دامن فاطمه زهرا (سلام الله علیها) چشم به جهان گشوده

، و روز دهم محرم سال ۶۱ هجری ، به ۵۷ سالگی در راه دفاع از اسلام و مبارزه با خلافت غاصب امویان ، در بیابان کربلا شربت شهادت نوشید، و در همان سرزمین مدفون گردید. (۲۷۲) ۳- زین العابدین (علیه السلام) سید سجاد، امام چهارم ما، و برادر فاطمه در نیمه جمادی الاول سال ۳۸ هجری در مدینه از دامن ((شهربانو)) بانوی ایرانی به دنیا آمد، پس از ۳۴ سال امامت ، به وسیله ((ولید بن عبدالملک مروان)) مسموم گردید و ۲۵ محرم سال ۹۵ هجری در ۵۷ سالگی شهید شد، و در قبرستان ((بقیع)) مدینه ، در جوار مرقد عموی خود، امام حسن بن علی (علیه السلام) به خاک آرمید. (۲۷۳) ۴- زینب کبری (سلام الله علیها) دختر بزرگ امام علی (علیه السلام) بانوی قهرمان و دانشمند دیگری است ، که فاطمه دخت سید الشهدا (علیه السلام) از او حدیث روایت کرده است . زینب (سلام الله علیها) پنجم جمادی الاولی سال پنجم هجرت ، در مدینه از دامن فاطمه زهرا (سلام الله علیها) چشم به دنیا گشود، و پس از گذراندن یک زندگی ۵۷ ساله پر ماجرا و آمیخته با مبارزه و جهاد به همراه برادر خود حسین بن علی (علیه السلام)، سرانجام چهاردهم ماه رجب سال ۶۲ هجرت ، در ((مصر)) یا ((مدینه)) زندگی را بدرود گفت ، و در مصر یا قبرستان ((بقیع)) مدینه ، به آغوش خاک آرمید. (۲۷۴) ۵- بلال بن رباح ، معروف به ابو عبدالله ، صحابی مخلص و موذن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، که در مکه از مادری به نام ((حمامه)) اهل حبشه چشم به دنیا گشود، در همه جا همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، در جنگهای : بدر، احد، خندق و همه جنگهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حضور داشت ، پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر به رسمیت نشناختن خلفای موجود، برای هیچ یک اذان نگفت ، بدین جهت او را به ((شام)) تبعید کردند و فقط وقتی برای زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ((مدینه)) آمد، یکبار به در خواست حضرت فاطمه (سلام الله علیها) اذان ناتمامی گفت و به شام بازگشت و سرانجام در سال هیجدهم یا بیستم هجری ، در ۶۳ سالگی بر اثر بیماری طاعون از دنیا رفت و در ((باب الصغیر)) دمشق به خاک خفت . (۲۷۵) ۶- عبدالله فرزند عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف مکی هاشمی ، پسر عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام علی (علیه السلام)، از روزگاری که مسلمانان در ((شعب ابوطالب)) در محاصره دشمنان کافر قرار داشتند، از مادری به نام ((لبابه کبری)) متولد شد، آن گاه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رحلت کرد، عبدالله سیزده ساله بود، اما در اثر استعداد سرشار و کوشش فراوان ، در شعر و علم فقه و تفسیر قرآن ، به مقام بلندی دست یافت ، تا جایی که او را ((قلم امت)) و ((دریای علم)) می نامیدند. ((لیث بن سلیم)) گفته است : من هفتاد نفر از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مشاهده کردم ، که هر گاه درباره یک مسئله مهم دینی اختلاف نظر پیدا می کردند، برای حل آن به ((عبدالله بن عباس)) مراجعه می نمودند. (۲۷۶) عبدالله ، از یاران مخلص و مطیع امام علی (علیه السلام) محسوب می شد، در کنار آن حضرت در جنگ ((جمل)) شرکت داشت ، و در ((جنگ صفین)) هم از فرماندهان علی (علیه السلام) به حساب می آمد. افراد زیادی از عبدالله حدیث روایت کرده اند، که فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) هم از آن جمله می باشد. عبدالله ، بین سالهای ۷۰ - ۶۸ هجری به سن حدود ۸۳ سالگی در ((طائف)) از دنیا رفت ، محمد بن حنفیه فرزند امام علی (علیه السلام) بر او نماز خواند، و در همان ((طائف)) مدفون گردید. (۲۷۷) ۷- اسماء دختر عمیس ، بانوی دانشمند و مجاهدی بود که فاطمه دختر سید الشهدا (علیه السلام) از او حدیث روایت نموده است . اسماء از بانوان آگاه و ممتازی است ، که در اوایل بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه ((ارقم)) که مرکز فعالیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، به حضور آن حضرت رسید و به اسلام ایمان آورد. او به همراه شوهر خود ((جعفر بن ابی طالب)) برادر امام علی (علیه السلام) در اثر آزار دشمنان اسلام ، به خاطر حفظ ایمان و عقیده خود، به همراه تعداد دیگری از مسلمانان از مکه به ((حبشه)) هجرت کرد، مدت سیزده سال در آن سرزمین اقامت اجباری گزید و در سال ششم هجرت به مدینه منتقل شد. شوهر اسماء ((جعفر بن ابی طالب)) در جنگ ((موت ه)) شهید شد، بعد او به ازدواج عبدالله ، معروف به ((ابوبکر)) در آمد و سپس با امام علی (علیه السلام) ازدواج کرد، و فرزندی زایید که ((یحیی)) نامیده شد. اسماء علم و دانش فراوانی داشت ، حدود شصت حدیث

از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده، و رجال شناسان او را بانوی مومن و مورد اعتماد شمرده اند، وی خدمتگزار و محرم اسرار حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بوده و به خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خدمات زیادی نموده است. (۲۷۸) ۸- عایشه معروف به ((ام عبدالله)) دختر عبدالله بن عثمان، مشهور به ابوبکر بن ابی قحافه و همسر رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، از بانوان سرشناس تاریخ اسلام است، خود راوی احادیث فراوانی درباره عظمت امام علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است، و فاطمه دخت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) نیز از او حدیث روایت نموده است. (۲۷۹) عایشه سالیانی با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زندگی کرد، امام علی (علیه السلام) را هم خوب می شناخت، اما متأسفانه پس از رحلت پیامبر عالی قدر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، او تحت تأثیر تبلیغات افراد فرصت طلبی قرار گرفت، و در سال ۳۶ هجری به عنوان خونخواهی ((عثمان بن عفان)) جنگ ((جمل)) را علیه علی بن ابی طالب (علیه السلام) به راه انداخت، که به اعتراف ((طبری)) از هر دو سپاه ده هزار نفر (۲۸۰) و به قول ((یعقوبی)) حدود سی هزار مسلمان از هر دو طرف کشته شدند! (۲۸۱) عایشه، چهار سال بعد از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه بدنیا آمد، نه سال داشت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با وی ازدواج کرد در هفدهم ماه رمضان سال ۵۷ یا ۵۸ هجری، در سن حدود ۶۷ سالگی در مدینه از دنیا رفت، ((ابو هریره)) بر جنازه او نماز خواند و در قبرستان ((بقیع)) مدفون گردید. (۲۸۲)

راویان فاطمه (سلام الله علیها)

همان طور که فاطمه دختر سید الشهداء (علیه السلام) به عنوان یک زن آگاه و مومن و مورد اعتماد، احادیث و معارف دینی را از پدر، جده، عمه و برخی دیگر از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با واسطه و بی واسطه برای دیگران بازگو نموده، افرادی هم احادیث و معارف دینی را از زبان این بانوی بزرگ و دانشمند شنیده اند و برای دیگران بازگو نموده اند، که وضع تعدادی از ((راویان حدیث از فاطمه - (سلام الله علیها)-)) به طور خلاصه بدین قرار است: ۱- انس بن مالک بن نضر بن ضمیم بن زید بن حرام، از یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند، از ده سالگی برای آن حضرت خدمتگزاری می کرد، در ((صلح حدیبیه)) عمره و حج، سفر به طائف و جنگ حنین، در کنار پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حضور داشت. انس بن مالک از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، عبدالله بن رواحه، مالک بن صعصعه، ابوذر غفاری، معاذ بن جبل، عباد بن صامت، ثابت بن قیس، عبدالله بن عوف، مادر خود ((ام سلیم))، از فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) روایت نقل نموده است. (۲۸۳) اما متأسفانه این صحابی جلیل القدر و مجاهد، در عین حالی که در ((غدير خم)) حضور داشت و شاهد تعیین مقام خلافت امام علی (علیه السلام) هم بود، پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به بهانه فراموش کردن داستان غدیر، از تأیید و حمایت علی (علیه السلام) طفره رفت، در اواخر عمر به بیماری پیسی صورت مبتلا شد، و در بین سالهای ۹۱ تا ۹۳ هجری از دنیا رفت، و در کنار قصری که ساخته بود، به خاک سپرده شد. (۲۸۴) ۲- شیبۀ بن نعمان، معروف به ((ابونعامة)) اهل کوفه بود و شیخ طوسی، او را شیعه و از یاران امام زین العابدین (علیه السلام) شمرده است. (۲۸۵) او از سعید بن جبیر، موسی بن طلحه، خالد، و فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) حدیث بازگو کرده است. (۲۸۶) ۳- مصعب بن محمد بن عبدالرحمن، که والی مکه بود و او را مردی صالح و مورد اعتماد شمرده اند، او از ابو صالح، ابی سهیل بن نافع بن مالک، و فاطمه دخت گرامی حضرت امام حسین (علیه السلام) حدیث روایت نموده است. (۲۸۷) ۴- ثابت بن هرمز حداد، معروف به ((ابی مقدم)) که از یاران و راویان از امام زین العابدین (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) بوده، از آن دو بزرگوار، و دیگران، و نیز از فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) روایت نقل کرده است. (۲۸۸) ۵- عایشه، دختر ((طلحه بن عماره بن عزمه)) بانویی است، که ((عمر رضا کحاله)) او را راوی حدیث، از فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) معرفی کرده است. (۲۸۹) ۶- عبدالله،

فرزند حسن مثنی و فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) که به ((عبدالله محض)) معروف است، از مادر خود فاطمه (سلام الله علیها) حدیث روایت کرده است. (۲۹۰) ۷- حسن مثلث فرزند دیگر حسن مثنی و فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) شخصیت علمی و ایمانی دیگری است، که ((ابن حجر عسقلانی)) و ((عمر رضا کحاله)) وی را راوی حدیث از مادر خود (۲۹۱) و از یاران امام محمد باقر (علیه السلام) معرفی کرده اند. (۲۹۲) ۸- ابراهیم غمر، فرزند دیگر حسن مثنی و فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)، به اعتراف ((ابن حجر عسقلانی)) و ((عمر رضا کحاله)) مرد دانشمند دیگری است، که از مادر خود فاطمه، حدیث روایت نموده است. (۲۹۳) ۹- یحیی بن ابی لیلی، شخص دیگری است، که ((عمر رضا کحاله)) وی را، راوی حدیث از حضرت فاطمه (سلام الله علیها) معرفی کرده است. (۲۹۴) ۱۰- محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان، معروف به ((محمد دیاج)) فرزند شوهر دوم فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) پس از همسر او ((حسن مثنی)) است، که او را مردی عالم، مورد اعتماد، سخاوتمند و راوی احادیث فراوانی دانسته اند (۲۹۵) وی از پدر خود، ابن علی، ابی زناد، نافع، و فاطمه مادر خود حدیث روایت نموده است. (۲۹۶) ۱۱- امام جعفر، را ((ابن حجر عسقلانی)) و ((عمر رضا کحاله)) نیز از بانوان راوی حدیث از فاطمه دختر حسین بن علی (علیه السلام) دانسته اند، که احتمال داده می شود، این زن مادر همسر دیگر حسن بوده و ((حبیبه)) نام داشته و کنیز رومی بوده است. (۲۹۷) ۱۲- حسین بن علی بن الحسین (علیه السلام) برادر زاده فاطمه، که مردی فاضل و پرهیزکار بوده است که، از فاطمه حدیث روایت کرده است. (۲۹۸)

روایات فاطمه (سلام الله علیها)

اشاره

همان طور که در بالا مطالعه کردیم، فاطمه دختر دانشمند حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)، راوی حدیث بوده، افرادی هم از وی حدیث روایت کرده اند، و احادیثی را هم که این بانوی بزرگوار گاهی با واسطه و گاهی بدون واسطه از معصومین (علیه السلام) بیان داشته، در زمینه مسائل مختلف اعتقادی و اخلاقی و احکام دینی بوده است، که تعدادی از آنها را که در آثار دانشمندان و نویسندگان و محدثان پر تلاش به دست آورده ایم، مورد مطالعه قرار می دهیم:

۱- محبت علی (علیه السلام)

امام زین العابدین (علیه السلام) از فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) و آن حضرت از مادر خویش فاطمه زهرا (سلام الله علیها) روایت می کند که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شب عرفه ای به خانه ما آمد و فرمود: خداوند متعال به شما اهل بیت (علیه السلام) مباحثات می کند، و همه شما، و به خصوص علی (علیه السلام) را مورد مغفرت و عنایت خویش قرار داده، من هم فرستاده خدا به سوی شما هستم، که نه نسبت به قوم و خویش نامهربانم، و نه مهربانی من نسبت به آنان بر اساس حساب قوم و خویشی می باشد، بلکه این جبرئیل است که اکنون حضور دارد، و به من خبر می دهد که: سعادت مند لایق و کامل کسی است که، علی (علیه السلام) را در زمان حیات من نیز بعد از وفات من دوست بدارد، و محب او باشد. (۲۹۹) البته کنز العمال در دنباله حدیث آورده: بدبخت ترین افراد کسانی هستند که بغض علی (علیه السلام) را داشته باشند.

۲- برگشتن خورشید

عبدالله بن حسن (علیه السلام)، از مادر خود فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) روایت می کند که امام حسین (علیه السلام)

فرموده است: در حالی که وحی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل می شد، سر مبارک او در دامن علی (علیه السلام) قرار داشت، و این ارتباط الهی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) طول کشید. وقتی کار وحی پایان یافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سر برداشت و فرمود: ای علی! نماز خود را خوانده بودی؟ علی (علیه السلام) عرض کرد: نه! ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم). آن گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دست به دعا برداشت که: ای خدا! تو می دانی که علی (علیه السلام) در حال انجام کار تو و کار رسول تو بود، اکنون با قدرت خویش خورشید را برگردان، تا علی (علیه السلام) نماز خود را بخواند. اسماء بنت عمیس می گوید: من با چشم خویش دیدم که آفتاب غروب کرده بود، ولی در اثر دعای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باز طلوع کرد، و علی (علیه السلام) نماز خود را خواند، و آن گاه آفتاب باز غروب کرد. (۳۰۰) این روایت را ((ابن عساکر)) متولد ۵۰۰ و متوفای سال ۵۷۳ هجری در کتاب تاریخ دمشق آورده (۳۰۱) و محقق این کتاب، محمد باقر محمودی، طی هشت صفحه، آن را از پیش از ده طریق از طرق روات و کتابهای اهل سنت آورده است. (۳۰۲)

۳- غفلت از غدیر!

فاطمه و سکینه، دختران امام حسین (علیه السلام)، از عمه خود ((ام کلثوم)) دختر علی (علیه السلام) روایت کرده اند که، ام کلثوم گفته: مادر فاطمه (سلام الله علیها) افرادی را مورد سرزنش و عتاب قرار داد و فرمود: آیا داستان ((غدیر خم)) را فراموش کرده اید که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس من مولا و پیشوای او هستم، علی (علیه السلام) هم مولا و پیشوای اوست؟ و آیا فراموش کرده اند که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: ای علی! تو نسبت به من، مثل هارون نسبت به موسی (علیه السلام) هستی؟ (۳۰۳) که هارون برادر و جانشین موسی (علیه السلام) بود.

۴- در عیادت فاطمه (سلام الله علیها)

عبدالله بن حسن، از مادر خود فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) روایت کرده است: وقتی بیماری حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) شدت گرفت، گروهی از بانوان مهاجر و انصار به طور دست جمعی از آن بانوی بزرگ اسلام عیادت کردند. آنان گفتند: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حالت چطور است؟ شب را چگونه به صبح آوردی؟ فاطمه (سلام الله علیها) پاسخ داد: اکنون حال من چنین است، که از دنیای شما سخت بیزارم، و از مردهای شما هم بسیار تنفر دارم، زیرا آنان را امتحان کردم، و در آنان لیاقتی ندیدم، بدین جهت از آنان ناامید شدم و آنان را بدور افکندم! آنان چون شمشیرهای کند و دم شکسته ای بودند، که به خاطر بی لیاقتی خود، پس از تلاش فراوان برای اسلام، فریب خوردند و به بازی گرفته شدند، و هر کسی که وجودش بیهوده و بی حاصل باشد، از سلاح خود برای سرکوب دشمن بهره ای نخواهد برد، و به پریشانی و سرگردانی و سستی عقیده و هوسرانی و خودکامگی و انحراف مبتلا خواهد شد، و آینده تباه و تاریک و دردناکی در پیش خواهد داشت! آری، ای زنان عیادت کننده و ناراحت! این را بدانید، که خداوند هم بر اعمال و رفتار مردهای شما سخت خشمگین است، و آنان به عذاب و عقاب دردناک جاویدان گرفتار خواهند شد. من هم چون وضع مردان شما را چنین دیدم، ناچار زمام کار را به عهده خود آنان واگذاشتم، تا ننگ و عار را خود پذیرا شوند، و سزای اعمال خود را ببینند، و از رحمت و عنایت خداوند محروم گردند. وای به حال این مردم! چگونه رهبر و پیشوایی را که از او کسی شایسته تر نبود، و او چون کوهی استوار حافظ پایگاه رسالت و خاندان نبوت و مهبط وحی الهی و هدایت خلق و دانای به مسایل دین و دنیا بود، از جایگاه خود دور ساختند؟ و از این همه امتیاز محروم گردیدند، و به خسران و زیان بزرگی مبتلا شدند؟! راستی این مردم، چرا از ابوالحسن (علیه السلام) رمیدند؟ از شمشیر آخته اش وحشت داشتند، یا از شجاعت و عدالتش می ترسیدند؟ یا از فداکاری ها و تلاشهایی که برای سرکوب دشمنان اسلام نموده بود، و

برای احیای دین خداوند سر از پا نمی شناخت ، و در برابر هیچ قدرت نالایقی سر تسلیم فرود نمی آورد، نگران بودند؟! به خدا سوگند، اگر زعامت امت را در اختیار علی (علیه السلام) باقی می گذاشتید، و او را بر خود امیر و فرمانروا قرار می دادید، هر کس را که در برابر حق و عدالت تسلیم نمی شد، به راه صواب و سداد وادار می ساخت ، و به سرچشمه وحی و هدایت رهنمون می گردانید... (۳۰۴)

۵- مقام علی (علیه السلام) و شیعیان

محمد بن علی ، امام باقر (علیه السلام) از فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) و آن بانو از پدر خود سید الشهداء و عموی خود حسن بن علی (علیه السلام) روایت نموده ، که آنان گفته اند: وقتی من وارد بهشت شدم درختی را مشاهده کردم ، که به زیورها و زینتهای فوق العاده ای آراسته بود... از جبرئیل سوال کردم : این درخت زیبای فوق العاده متعلق به کیست ؟ جبرئیل گفت : این درخت متعلق به پسر عموی تو، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است . آن گاه که خداوند متعال به بندگان خویش دستور می دهد وارد بهشت شوند، شیعیان علی (علیه السلام) را هم وارد می کند، تا به این درخت برسند، آن گاه به آنان لباسهای زیبا و گران قیمت بهشتی می پوشانند و بر مرکبهای زیبا سوار می گردانند، و کسی با صدای بلند اعلام می دارد: اینان شیعیان علی بن ابی طالب هستند، که در دنیا در برابر اذیت و آزار دیگران صبر و مقاومت به خرج داده ، به وظایف دینی خود عمل نموده ، و امروز این گونه سربلند و سرفراز می باشند. (۳۰۵)

۶- مزد رسالت

عطاء بن اءبی رباح ، می گوید: به فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) گفتم فدایت شوم ، حدیثی را برای من بیان کن ، تا به وسیله آن بتوانم با افراد ناصالح بحث و استدلال کنم . فاطمه گفت : پدر حضرت حسین (علیه السلام) برای من بیان کرد که ، وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه آمد و مهاجران از ((مکه)) بر آن حضرت وارد شدند، ((انصار)) که از مشکلات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مطلع شده بودند، به حضور او رسیدند. تا سهمی از دارایی خود را در اختیار او گذارند، وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از تصمیم آنان با خبر شد، مدتی سر خود را به زیر انداخت و سپس سر خود را بلند کرد و فرمود: من ماءمور نشده ام که از شما کمک مالی بگیرم ، شما آزاد هستید، بلکه من ماءمور هستم که به شما علم و دانش و آگاهی بخشم . در آن حال جبرئیل نازل شد و گفت : ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)! خداوند سخن قوم تو و تقاضای آنان را شنید، و تکلیفی را بر آنان واجب کرد، بگو: مزد رسالت از شما نمی خواهم ، بلکه مودت و محبت مرا در حق خویشانم داشته باشید. (۳۰۶) افراد با شنیدن این سخن ، از نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیرون رفتند و می گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواهد تا آسمان ها و زمین برقرار است ، همه چیز و همه کس را در برابر ((فرزندان عبدالمطلب)) تسلیم کند! رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی از سخن آنان مطلع شد، سراغ علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرستاد، و پیغام داد آن حضرت مردم را به مسجد دعوت کن ، و بر بالای منبر قرار گرفته اعلام کند: ای مردم ! هر کس مزد کارگزاری را کم گذارد، جایگاه خویش را آتش دوزخ قرار داده است ، هر کس خود را به غیر ((موالی خویش)) منسوب گرداند، جای خود را در دوزخ قرار داده است ، و هر کس ((والدین)) خود را ترک نماید، جایگاه خویش را در آتش دوزخ قرار داده است . امام حسین (علیه السلام) فرمود: با شنیدن این سخنان ، یکی از افراد برخاست و گفت : ای ابوالحسن ! منظور از این جملات چیست ؟ علی (علیه السلام) فرمود: خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن داناترند. آن گاه علی (علیه السلام) نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشت و داستان پیام رسانی خویش و سوال آن مردم را گزارش داد، اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

سلم) سه مرتبه فرمود: وای به حال ((قریش)) که منظور تو را نفهمیدند، اکنون نزد آنان رفته و اعلام کن: آن ((کار گزاری)) که خداوند ((مودت)) او را اثبات کرده، من هستم پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و من ((مولای مومنان)) هستیم، و نیز پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و من ((پدران اهل ایمان)) می باشیم. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از خانه بیرون آمد، و با صدای بلند فریاد زد: از جماعت قریش، و مهاجران، و انصار! وقتی آنان جمع شدند، فرمود: ایها الناس! ان علیا اولکم ایمانا بالله، و اءقومکم بامرالله، و اءوفاکم بعهدالله، و اءعلمکم بالقضیة، و اءقسمکم بالسویة، و ارحمکم بالرعیة، و اءفضلکم عند الله مزیة. ای مردم! علی (علیه السلام) اول کسی است که، از میان شما به خداوند ایمان آورد، علی (علیه السلام) استوارترین شما در برابر فرمان خدا، با وفاترین شخص به پیمان الهی، داناترین فرد به احکام دین، عادل ترین انسان ها در تقسیم سهم ها، مهربان ترین کس نسبت به مردم، و پر فضیلت ترین و ممتازترین اهل ایمان، در پیشگاه خدا می باشد... ای مردم! من برای علی (علیه السلام) و شیعیان او، رحمت و غفران می طلبم، و از پروردگارم خواستم که، امت را بعد از من، به پیروی علی (علیه السلام) استوار و ثابت قدم بدارد... (۳۰۷)

۷- بانوی برگزیده

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) از پدر خود، و او از مادر خویش حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) روایت می کند که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: لکل نبی عصبه ینتمون الیه، و ان فاطمة عصبتی الی تنیتی. (۳۰۸) هر پیامبری از قوم و خویشان خود شخص ممتاز و برگزیده دارد که به او منسوب هستند، از میان قوم و خویشان منسوب به من هم، فاطمه (سلام الله علیها) بانوی ممتاز و برگزیده است.

۸- سرور زنان جهان

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)، از عایشه روایت کرده، که وی گفته است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: یا فاطمة! اما ترضین ان تكون سيدة نساء العالمین؟ (۳۰۹) ای فاطمه! آیا خرسند نیستی که، سید و سرور زنان جهانیان هستی؟

۹- فرزندان فاطمه (سلام الله علیها)

شیه بن نعمانه، از فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) روایت کرده، و او از جدده خود حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بازگو نموده، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: همه فرزندان و نوادگان مادری، به قوم و قبیله پدری خود منسوبند و از آنها ارث می برند، مگر فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) دختر من، که آنها به من منسوب هستند، و شخصیت انسانی خود را از من به ارث می برند. (۳۱۰)

۱۰- خشم و رضای فاطمه (سلام الله علیها)

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) از پدر خویش، و او از پدر خود علی (علیه السلام) روایت کرده، و آن حضرت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگو نموده که فرمود: یا فاطمة! ان الله لیغضب لغضبک، و یرضی لرضاک. (۳۱۱) ای فاطمه! به یقین خداوند متعال، از خشم و ناراحتی تو خشمناک می شود، و از رضایت و خوشحالی تو، خرسند می گردد.

۱۱- همنشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان، معروف به ((محمد دیباج)) فرزند فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) از مادر خود روایت می‌کند، و آن بانو از جده خود فاطمه زهرا (سلام الله علیها) روایت کرده، که فاطمه (سلام الله علیها) گفته است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: اءنت اول اءهلی لحوقا بی، و اءنت رفیق فی الجنۃ. (۳۱۲) تو اولین شخص از اعضای خانواده من هستی، که به من ملحق می‌شوی، و در بهشت هم با من رفیق و همنشین خواهی بود.

۱۲- ارزش حب آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) از عمه خود زینب دختر علی (علیه السلام) و او از مادر خویش فاطمه زهرا (سلام الله علیها) روایت کرده است، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اءلا من مات علی حب آل محمد، مات شهیدا. (۳۱۳) این را بدانید که، هر کس با حب آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) - و با آثار وضعی که آن در پی دارد - بمیرد، شهید از دنیا رفته است.

۱۳- ترغیب به آموزش معارف

عبدالله بن حسن می‌گوید: مادرم فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) پیوسته به من دستور می‌داد که، به حضور دائی خود امام زین العابدین (علیه السلام) برسم، و از محضر آن بزرگوار بهره مند گردم. در هر جلسه‌ای که به حضور آن حضرت می‌رسیدم، با بهره‌مندی از خیر و صلاح فراوان بر می‌خاستم، زیرا با مشاهده خوف و خشیت او از خداوند، خوف و خشیتی از خداوند در دل من پدیدار می‌گشت، یا از خرم علم و دانش گسترده آن حضرت استفاده می‌کردم. (۳۱۴)

۱۴- ولادت امام حسین (علیه السلام)

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)، از اسماء دختر ابوبکر، و او از صفیه دختر عبدالمطلب روایت می‌کند: وقتی حسین (علیه السلام) از دامن مادر خود فاطمه زهرا (سلام الله علیها) ولادت یافت، من پرستاری او را بر عهده داشتم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی از ولادت کودک با خبر گردید، فرمود: عمه جان! فرزندم را نزد من بیاور. گفتم: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)! کودک را هنوز پاک و تمیز نکرده‌ام. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: یا عمه! اءنت تنظفیه؟ ان الله تبارک و تعالی قد نظفه و طهره. (۳۱۵) عمه جان! تو می‌خواهی حسین (علیه السلام) را پاک و تمیز کنی؟ مگر نمی‌دانی که خداوند متعال او را پاک و پاکیزه گردانیده است؟

۱۵- در آغوش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)، از اسماء دختر ابوبکر، و او از صفیه دختر عبدالمطلب و عمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت می‌کند: وقتی حسین (علیه السلام) از دامن مادر متولد گردید، او را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بردم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) زبان خویش را در دهان حسین (علیه السلام) گذاشت، و حسین به مکیدن زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداخت، به طوری که من گمان کردم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شیر یا عسل به حسین (علیه السلام) می‌خوراند! در آن حال، حسین نوزاد، به لباس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ادرار کرد، اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشانی حسین (علیه السلام) را بوسید، او را در آغوش فشرد، و در حالیکه گریه می‌کرد، سه مرتبه فرمود: فرزندم! خدا لعنت کند مردمی که تو را خواهند کشت؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بقیه

اء لفته الباغية ، من بنی امیه لعنهم الله . (۳۱۶) بازماندگان گروه تجاوزگر از ((بنی امیه)) که خداوند آنان را لعنت کند.

۱۶- نگرانی خدیجه (سلام الله علیها)

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) از پدر خود روایت می کند، که آن حضرت فرموده است : وقتی ((قاسم)) کودک کوچک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت ، خدیجه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مادر کودک گفت : ای رسول خدا! شیر خوردن این کودک به هدر رفت ، ای کاش خداوند او را زنده می گذاشت ، تا دوران شیر خواری او کامل شود! رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نگران نباش ، دوران شیر خواری او در بهشت تکمیل می شود. خدیجه گفت : ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اگر این معنا را می دانستم ، درد فراق او بر من آسان می گشت . رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر میل داری از خداوند متعال درخواست کنم ، تا صدای او را به گوش تو برساند؟ خدیجه گفت : این کار لازم نیست ، بلکه من گفتار خدا و رسول او را تصدیق می کنم و بدان ایمان دارم . (۳۱۷)

۱۷- دعای ورود به مسجد

عبدالله بن حسن ، از مادر خود دختر امام حسین (علیه السلام) روایت کرده ، که آن بانوی ارجمند، از جده خود فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بازگو نموده ، که پیوسته روش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این بود، که هر گاه داخل مسجد می شد، می گفت : بسم الله ، و الحمد لله ، و صلی الله علی رسول الله ... و ادامه می داد: خدایا! مرا مورد مغفرت و رحمت خود قرار بده ، درهای رحمت خویش را به روی من بازگردان . و آن گاه هم که از مسجد بیرون می آمد، چنین دعایی را می گفت : بسم الله ، اللهم صل علی محمد، و اغفر ذنوبی ، و افتح لی ابواب فضلك . (۳۱۸)

۱۸- دعای بعد از نماز ظهر

درباره دعای بعد از ((نماز ظهر)) عبدالله بن حسن ، از مادر خود فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)، از پدر خود روایت کرده ، و بر این اساس امام رضا (علیه السلام) فرموده است : وقتی نماز ظهر را به پایان رساندی ، دست خود را بلند کن و بگو: اللهم انی اءتقرب الیک بجدک و کرمک ، و اءتقرب الیک بمحمد عبدک و رسولک ، و اءتقرب الیک بملائکتک و انبیائک و رسلک ، و اءسئلك اءن تصلی علی محمد و آل محمد، و اءسئلك اءن تقیل عثرتی ، و تستر عورتی ، و تغفر ذنوبی ، و تقضی حاجتی ، و لا تعذبنی بقبیح فعالی ، فان جودک و عفوک یسعی . (۳۱۹)

۱۹- خواب فاطمه (سلام الله علیها)

عبدالله بن حسن می گوید: مادرم فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) برای من بازگو کرد: من رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در خواب دیدم و آن حضرت به من فرمود: دخترم ! کفه میزان عمل خود را سبک مگردان ، بلکه با خواندن آیه الكرسی آن را سنگین و پر وزن کن ، زیرا اگر کسی از خاندان من آیه الكرسی را بخواند، آسمانها و زمین از رفتار آنان بر فرشتگان مباحثات می کنند، و آنان را با تسبیح و تهلی و تقدیس و ستایش همراهی و تقدیس می کنند، و آن گاه از همه فرشتگان درخواست می کنند، برای آمرزش فرزندان و افراد خاندان من ، درخواست رحمت و مغفرت کنند. (۳۲۰)

۲۰- شهادت فرزندان

گروهی از فرزندان و نوادگان علی (علیه السلام) به سال ۱۴۵ هجری، علیه خلفای ((بنی عباس)) قیام کردند، تعدادی از آنان به زندان افتادند، و تعدادی هم در زندان ها و جاهای دیگر به شهادت رسیدند. درباره شهادت گروهی از فرزندان امام حسن مجتبی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) این وضع را از قبل خبر داده بودند، (۳۲۱) که بدین صورت در تاریخ و حدیث آمده است: امام جعفر صادق (علیه السلام) می گوید: پدرم امام محمد باقر (علیه السلام) از فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) روایت کرده، که آن حضرت به دختر خویش فاطمه فرموده: یقتل منك اءویصاب منك نفر بشط الفرات ماسبقهم الاولون، ولایدرکهم الاخرون، و انه لم یبق من ولدها غیرهم. (۳۲۲) گروهی از اعضای خانواده (بنی حسن) نزدیک (شط فرات) کشته یا گرفتار مصایب می گردند، که کسی از گذشتگان و آیندگان، به مقام و منزلت آنان دست نخواهد یافت، و کسی هم از فرزندان فاطمه جز آنها باقی نخواهند ماند.

۲۱- مدفن هفت شهید

وقتی نوادگان علی (علیه السلام) در زندان ((منصور دوانیقی)) گرفتار بودند، یکی از آنان به نام علی بن ابراهیم، فرزند محمد بن حسن بن محمد بن عبیدالله بن حسین بن علی بن الحسین (علیه السلام)، که از زندان ((منصور)) رهایی یافته بود، روایت کرده: وقتی ما در زندان گرفتار بودیم، علی بن حسن بن حسن بن علی (علیه السلام) گفت: خدایا! اگر این گرفتاری ما به خاطر خشمی است که تو بر ما گرفته ای، پس آن را سخت تر گردان، تا بدین وسیله (گناهان ما ریخته شود و) تو از ما خوشنود شوی. عبدالله بن حسن، وقتی این سخن را شنید گفت: خدا تو را مورد رحمت خویش قرار دهد، این چه سخنی است که به زبان جاری می کنی؟ من از مادرم فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) شنیدم، که از پدر خویش، و آن حضرت از مادر خود فاطمه زهرا (سلام الله علیها) روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: یدفن من ولدی سبعة بشاطی الفرات، لم یسبقهم الا اولون، و لم یدرکهم الاخرون. هفت نفر از فرزندان من، نزدیک ((شط فرات)) به خاک سپرده می شوند که، کسی از گذشتگان و آیندگان، به مقام بلند آنان دست نخواهد یافت. علی بن ابراهیم می گوید: من وقتی این سخن را از عبدالله بن حسن شنیدم، به او گفتم: ما که الان هشت نفر هستیم که در زندان و در آستانه مرگ قرار داریم. عبدالله گفت: حدیث را همانطور که شنیدم. بازگو کردم، اما وقتی در زندان را برای آزادی ما باز کردند، مشاهده کردند هفت نفر شهید شده اند، ولی من هنوز رمقی در تن داشتم، آن گاه مقداری آب در گلویم ریختند و به حال آمدم، و بدین ترتیب به عنوان نفر هشتم، از زندان جان سالم به در بردم. (۳۲۳)

۲۲- نعمت بیماری

عبدالله بن حسن، از مادر خود فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) و آن حضرت از مادر خود فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و آن بانوی بزرگ از پدر خویش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت می کند، که فرمود: اذا مرض العبد اءوحی الله الی ملائکته، اءن ارفعوا عن عبدی اءلقلم مادام فی وثاقی، فانی اءنا حبسته حتی اءقبضته، اءو اءخلی سبیلہ. (۳۲۴) وقتی بنده خدا مریض می شود، خداوند به فرشتگان خویش وحی می فرستد: قلم تکلیف را از او بردارید، و تا مادامی که در قید بندگی من است بر او گناهی ننویسید، زیرا به خاطر این بیماری، من او را محدود و محبوس کرده ام، تا این که یا روح او را بگیرم، یا این که او را از گناه پاک کرده، و سالم و آزاده گردانم.

۲۳- پاداش درد و گرفتاری

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) از پدر خویش روایت می‌کند، که آن حضرت فرمود: من اءصابته مصیبه، فقال اذا ذكرها: انا لله وانا اليه راجعون، جدد الله له من اجرها، مثل ماكان له يوم اءصابته. (۳۲۵) هر کس به درد و مصیبتی گرفتار شود (و صبر و مقاومت را پیشه سازد) و آن گاه که به یاد آن مصیبت و گرفتاری می‌افتد، انا لله و انا اليه راجعون، بگویند، خداوند پاداش او را افزون می‌گرداند، و مثل مزد اولین باری که به مصیبت گرفتار شده، پاداش عطا می‌نماید.

۲۴- تکبر و خود فریبی

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) از پدر خویش روایت می‌کند، که آن حضرت فرمود: عبدالله بن عمر نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اگر من لباس خوب و زیبا بپوشم، نشانه کبر و غرور است؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نه. عبدالله گفت: اگر غذای خوبی تهیه کنم و مردم را به آن دعوت کنم، و من از جلو آنان راه بروم، علامت تکبر است؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خیر. عبدالله ادامه داد: پس کبر و غرور چیست؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اءن تسفه اءلحق، و تغمص الناس. (۳۲۶) کبر و غرور آن است که، وضعیت و موقعیت خود را بشناسی، اما آن را نادیده گرفته، خود را به فریبی، و مردم را در باطل و گمراهی بدانی.

۲۵- فروتنی و تکریم زنان

عبدالله بن حسن از مادر خود فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) و او از مادر خود فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و آن بانوی بزرگ از پدر خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت می‌کند، که آن حضرت فرمود: خیارکم اءلینکم مناکب، و اءکرمهم لنسائهم. (۳۲۷) بهترین افراد مسلمان شما کسی است که، در برابر دیگران متواضع و فروتن و نرم خو بوده، و نسبت به زنان خود هم، تکریم و احترام به کار گیرند.

۲۶- ویژگی های زنان

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) از پدر خویش، و آن حضرت از پدر خود علی (علیه السلام) روایت می‌کند، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: النساء عی و عورات، فاءستروا علیهن بالسکوت، و عورتهن بالبیوت. (۳۲۸) زنان عناصر ظریف و سزاوار مستور داشتن می‌باشند، بنابراین، حتی الامکان آنان را از دیگران مستور و پوشیده دارید، و بهترین شیوه مستور داشتن و مصونیت هم آن است که، آنان کمتر سخن بگویند و در خانه استقرار یابند. البته، مسئله مستور داشتن زنان و استقرار آنان در خانه، یک اصل اولی و شرایط عادی را بیان می‌دارد، بدین جهت با خروج زنان از خانه و حضور در صحنه های اجتماعی، و به کارگیری استعدادها و مهارت های عقلانی آنان منافاتی ندارد، و احادیث متعدد، و سیره فقها و مسلمانان هم، دلالت بر جواز حضور زنان در عرصه های اجتماعی دارد. (۳۲۹)

۲۷- به فکر همسایه

فاطمه دختر حسین (علیه السلام) از پدر خود، و آن حضرت از برادر خود حسن بن علی (علیه السلام) روایت می‌کند: شب جمعه ای مادرم فاطمه (سلام الله علیها) را مشاهده کردم، که در محراب عبادت ایستاده بود و پیوسته رکوع و سجود انجام می‌داد، تا آن که سفیده صبح نمایان می‌گشت. من پیوسته دعا و راز و نیاز او را گوش می‌دادم و می‌شنیدم، که او برای مردان و زنان اهل ایمان دعا می‌کرد و حتی اسم آنها را می‌برد، اما برای خود حتی یک جمله دعا هم نمی‌کرد! این رفتار مادر، سخت مرا تحت تاثیر

قرار داد، تا جایی که پرسیدم: چرا برای خود هیچ گونه دعایی نکردی؟ و پیوسته دعا گوی دیگران بودی؟ مادرم گفت: فرزندم! انسان مسلمان باید اول به فکر همسایه باشد و بعد به فکر خود و خانواده اش. فقلت: یا بنی! الجار ثم الدار. (۳۳۰)

۲۸- امنیت پرندگان

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) از پدر خود روایت می کند، که آن حضرت می گوید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: لا- تطرقوا الطیر فی اءوکارها، فان اللیل له اءمان. (۳۳۱) به هنگام شب، بر لانه و محل سکونت پرندگان وارد نشود، زیرا شب وقت آسایش و امنیت آنها می باشد.

۲۹- دو سپاه ستمگر!

عبدالله بن حسن، از مادر خویش فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) و آن حضرت از مادر خود حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) روایت کرده اند که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر دو سپاه ستمگر با هم درگیر شوند، خداوند متعال آنان را به حال خود رها می کند، و هر کدام بر دیگری پیروز شوند نگرانی و باکی نخواهد داشت، و چنانکه یکی از آن دو سپاه ستمگر و متجاوز شکست بخورد و پشت به جبهه کند، خداوند این را هم نمی پسندد، و سپاه شکست خورده، باید خود خسارت و زیان شکست خود را بپردازد. (۳۳۲) چون اساس کار آنان، غیر خدایی، و بلکه از روی هوی و هوس، و انگیزه ها و اهداف غیر مشروع و غیر عقلانی بوده است.

۳۰- نظافت قبل از خواب

حسن مثلث فرزند حسن مثنی، از مادر خود فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)، و او از مادر خویش فاطمه زهرا (سلام الله علیها) روایت کرده که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: لا یلو من الا نفسه، من بات و فی یده غمر. (۳۳۳) هر کس سر به بستر خواب گذارد، در حالی که دست او چرب و چرک و بد بو باشد، و به ناراحتی و بیماری مبتلا شود، کسی غیر از خود را، ملامت و سرزنش ننماید.

۳۱- پرهیز از جذامی

عبدالله بن عمرو بن عثمان (فرزند همسر دوم فاطمه) از مادر خود فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)، و آن بانو از پدر خود امام حسین (علیه السلام) روایت می کند، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: لا تدیماء لنظر الی المجذومین، و اذا کلمتوهم فلیکن بینکم و بینهم قید رمح. (۳۳۴) نگاه خود را به افرادی که به بیماری (مصری خوره) جزام مبتلا هستند، ادامه ندهید (که موجب سرایت بیماری یا رنجیدن خاطر آنان گردد) و هر گاه خواستید با آنان صحبت کنید، به اندازه یک نیزه (حدود یک متر و نیم) با آنان فاصله بگیرید.

۳۲- ویژگی های عالی اخلاقی

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) از پدر خود روایت می کند، که آن حضرت از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان فرموده است: ان الله یحب معالی الاخلاق و اشرافها و یکره سفاسفها. (۳۳۵) خداوند متعال، خصلتهای عالی و شرافتمند اخلاقی را بسیار دوست می دارد، و صفات پست و کوچک اخلاقی را ناپسند می شمارد.

۳۳- نشانه های ایمان کامل

عبدالله بن حسن (علیه السلام) از مادر خود فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) روایت می کند، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: ثلاث خصال من کن فیہ استمکل خصال الایمان: الذی اذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل، و اذا غضب لم یخرجه الغضب من الحق، و اذا قدر لم یتعاط ما لیس له. (۳۳۶) هر کس دارای سه ویژگی و خصلت باشد، خصلتهای اخلاقی او به کمال رسیده است: کسی که وقتی (در حال رفاه و خوشحالی است) رضایت و خرسندی، او را به باطل و گناه و لغزش وارد نکند. و آن گاه که (درگیر مشکلات) و خشمناک است، خشم و غضب، او را از (دایره عدالت و) حق خارج نگرداند، و آن گاه که به (مقام و توانایی و) قدرت رسید (با قدرت و امکانات خویش) حق دیگران را (چپاول نکند) و نخورد.

۳۴- اسباب غم و شادی

عبدالله بن حسن (علیه السلام) از مادر خود فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) از پدر خویش روایت می کند که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: الرغبة فی الدنیا تكثر اهلهم و الحزن، و الزهد فی الدنیا یریح القلب و البدن. (۳۳۷) دلدادگی و وابستگی زیاد به دنیا (و دارایی و مظاهر آن) غم و اندوه را افزایش می دهد، و زهد و بی اعتنایی به دنیا (و مسایل آن) به روح و جسم انسان، آسودگی و آسایش می بخشد.

۳۵- اجز شکر گزاری و تسلیم

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) از پدر خویش روایت می کند. و آن حضرت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ما من مسلم یصاب بمصیبة فیذکرها، و ان قدم مشهدها، فیحدث له الاسترجاع، الا کتب الله من اءلأجر مثل ما یصیب. (۳۳۸) هر مسلمانی به مصیبتی مبتلا شود، و به یاد آن بیفتد، اگر چه وقت آن گذشته باشد، در عین حال بگوید: ما متعلق به خدا هستیم، و به سوی او بازگشت می کنیم، خداوند پاداش اولین باری را که به آن مصیبت گرفتار شد نیز، به حساب او می نویسد.

۳۶- صلاح و هلاکت امت

عبدالله بن حسن بن علی (علیه السلام) از مادر خود فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)، و او از پدر خویش، و او از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده است که، فرمود: ان صلاح اول هذه الامة بالزهد و یقین، و هلاک آخرها بالشح و الامل. (۳۳۹) به راستی صلاح و سعادت‌مندی اولین مسلمانان صدر اسلام، به خاطر زهد و عدم وابستگی آنها به دنیا، و یقین و ایمان آنها به معارف اسلامی بوده، و هلاکت و نابودی مسلمانان آخر زمان هم، به خاطر حرص شدید به (مال و مقام دنیا) و آرزوهای باطل و دور و دراز خواهد بود.

۳۷- سعادت دنیا و آخرت

ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی (علیه السلام)، از مادر خود فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)، و او از پدر خود علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت کرده، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من اعطی اربع خصال فی الدنیا، فقد اعطی خیر الدنیا و الآخرة، و فاز بحظه منها: ورع یعصمه عن محارم الله، و حسن خلق یعیش به فی الناس، و حلم یدفع به جهل اءلجاهل،

و زوجه صالحه تعینه علی امر الدنيا والاخره. (۳۴۰) به هر کس چهار خصلت در دنیا عطا شده، به یقین به سعادت دنیا و آخرت، و کامیابی آنها دست یافته است: پرهیزگاری و روح خدا ترسی ای که او را از آلودگی به گناهان باز دارد، اخلاق نیک و نرمی که بتواند در میان مردم با سازگاری زندگی کند، صبر و حوصله ای که بتواند به وسیله آن، برخورد نابخردانه نادان را از خویش دفع نماید، و همسر لایق و شایسته ای داشته باشد، که او را در مورد تاءمین امور دنیا و آخرت یاری کند.

در قلمرو شعر و ادب

مقام علمی فاطمه دختر دانشمند امام حسین (علیه السلام) نسبت به شناخت و بیان احادیث و علوم دینی منحصر نمی شد، بلکه به شعر و علوم ادبی هم آشنایی داشت، از شعر و شعرای متعهد تجلیل به عمل می آورد، و حتی گاهی شعر آن ها را تصحیح می کرد. موضوع تجلیل او را از کمیت بن زیاد اسدی شاعر را در فصل ۱۲ تحت عنوان ((سقاوت و بزرگواری)) آوردیم، و موضوع تصحیح شعر ((ابورمخ خزاعی)) را اکنون مورد مطالعه قرار می دهیم:

تصحیح شعر

ابو عبدالله، محمد بن عمران بن موسی بن سعید بن عبیدالله مرزبانی، ادیب و محدثی که اصالت او خراسانی بوده، به سال ۲۹۶ در ((بغداد)) به دنیا آمده (۳۴۱) و به سال ۳۸۴ هجری در بغداد از دنیا رفته، و در کتاب المفید که در مورد شعر و احوال شاعران است. (۳۴۲) درباره ((ابورمخ خزاعی حجازی شاعر (۳۴۳))) می گوید: وی به حضور فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) رسید، و مرثیه ای که در درباره حضرت حسین (علیه السلام) سروده بود، بدین صورت انشاد کرد: اءجالت علی عینی، سحائب عبره فلم تصح بعد الدمع، حتی ارمعلت تبکی علی آل النبی محمد و ما اءکثرت فی الدمع لا، بل اءقلت اءولئک قوم، لم یشیموا سیوفهم و قد نکاءت اءعداؤهم، حین سلت و ان قتل الطف من آل هاشم اءذل رقابا من قریش، فذلت. (۳۴۴) ابرهای اشک بر چشم می چرخد، و پس از این اشک ها بهبوی نمی یابد، تا این که قطره های اشک پیوسته از آن سرازیر گردد. چشم من، بر آن نبی، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) گریه می کند، و گریه آن زیاد نیست، بلکه کم هم می باشد. آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) قومی هستند که، شمشیر آنان در غلاف بود و شکست نخوردند، اما دشمنان آنان که شمشیر کشیدند، به شکست و نابودی خویش اقدام کردند. و به راستی، کشتگان ((طف)) از آل هاشم، موجب ذلت و سرشکستگی قریش گردیدند! فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) با شنیدن مصراع آخر شعر گفت: ای ابورمخ! اینگونه شعر می گویی؟ ابورمخ گفت: پس چگونه شعر بگویم؟ خدا مرا فدای تو گرداند. فاطمه گفت: بگو: اذل رقاب المسلمین، فذلت. ابورمخ گفت: از امروز به بعد، شعر خود را جز اینگونه که تو اصلاح کردی، نمی خوانم. (۳۴۵)

فصل چهاردهم: زندگی جدید و برگ آخر

اشاره

همان طور که در فصل های نخستین این کتاب اشاره کردیم، و با توجه به شواهد تاریخی به دست آوردیم، روزگاری که فاطمه دختر سیدالشهدا (علیه السلام)، در نهضت عاشورای سال ۶۱ هجری، در کربلا حضور یافته بود، حدود بیست سال داشته است. آن گاه هم که وی از کربلا به مدینه بازگشت، با شوهر بزرگوار خود ((حسن مثنی)) که بهبودی یافته بود، سالیانی زندگی کرد، و از او دارای سه فرزند به نامهای: عبدالله و حسن و ابراهیم گردید، که شرح آن را در فصل یازدهم مطالعه کردیم. اما وقتی ((حسن مثنی

((شوه‌ر نازنین فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) به دستور ((ولید بن عبدالملک مروان)) به وسیله زهر مسموم گردید، و در ۳۵ سالگی شهید شد، و در قبرستان ((بقیع مدینه)) به خاک آرمید، همان طور که در فصل یازدهم بیان کردیم، فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) آن قدر علاقه به ((حسن)) داشت، و برای او تجلیل به عمل می آورد که، روی قبر شوه‌ر خیمه ای زد، مدت یک سال در آن اقامت گزید، و شب را به شب زنده داری و عبادت، و روزها را به روزه داری می گذرانید، و آن گاه که یک سال از این وضع گذشت، به خدمتگزاران خویش دستور داد: همین که شب فرا رسید، خیمه را جمع کنند، و سوگواری یک ساله را پایان دهند. اما آن گاه که خیمه را بر می چیدند، که به داخل شهر و خانه نقل مکان کنند، صدایی - که شاید از سوی مخالفان بوده - شنیدند که: آیا آنچه را از دست داده بودند یافتند؟ در آن حال کس دیگری - که شاید باز هم از مخالفان بوده - پاسخ داد: بلکه مایوس شدند و به مکان و خانه خویش بازگشتند. (۳۴۶) به هر حال، فاطمه دختر حضرت حسین (علیه السلام) پس از وفات شوه‌ر خود، مدت طولانی خانه نشین شد، و روزگار خود را با غم و اندوه فاجعه کربلا و سوک شوه‌ر می گذرانید، که ((عبدالله بن عمرو عثمان)) با اصرار زیاد به خواستگاری فاطمه (سلام الله علیها) آمد و با وی ازدواج کرد. (۳۴۷)

گفت و گو پیرامون ازدواج

درباره ازدواج فاطمه دختر سیدالشهدا (علیه السلام) با عبدالله بن عمرو بن عثمان ((ابوالفرج اصفهانی)) که مرام زیدی داشته، و نیز دیگران مطالب آشفته ای آورده اند، مبنی بر این که، اولاً حسن مثنی به هنگامی که در بستر مرگ قرار داشت نسبت به ((عبدالله بن عمرو بن عثمان)) حساسیت داشت که، پس از مرگ او در صدد ازدواج با فاطمه است! و ثانیاً فاطمه هم پس از پایان ((عده وفات)) بدون فاصله ((با عبدالله بن عمرو)) ازدواج کرد! (۳۴۸) که هر دو قسمت این موضوع قابل تأمل است، و علمای شیعه و حتی سایر مورخان آن را نپذیرفته اند. زیرا نسبت دادن چنین مطلبی به ((حسن مثنی)) با آن سطح فکری و ایمانی، و با آن شخصیت متعالی سازگار نیست و اضافه بر این، چنین مطلبی در منابع معتبری هم نیامده است. اما این که فاطمه، پس از ((عده وفات)) و بدون فاصله ازدواج کرده باشد، این هم با غیرت انسانی، به خصوص با شخصیت ایمانی و علمی و خانوادگی بانوی والا رتبه ای، چون فاطمه دختر حسین (علیه السلام)، سازگاری ندارد، و منابع معتبری هم آن را نقل نکرده اند، بلکه ((ابوالفرج اصفهانی)) و دیگران مطلبی آورده اند، که حتی این مطلب بر خلاف ادعای اول ((ابوالفرج)) است. ابوالفرج می نویسد: احمد بن سعید، به سند خود از اسماعیل بن یعقوب روایت کرده که چون ((عبدالله عمرو)) از فاطمه خواستگاری کرد، فاطمه به خواستگاران او جواب رد داد، و حاضر به ازدواج با او نشد، ولی مادر فاطمه که به آن ازدواج مایل بود، او را سوگند داد که، همسری ((عبدالله)) را بپذیرد، و برای این منظور، به میان آفتاب رفت و سوگند خورد که، از آنجا برنمی خیزد، تا وقتی که فاطمه ازدواج با ((عبدالله)) را بپذیرد، فاطمه هم ناچار به خاطر اصرار و برای جلب رضایت مادر (و مصالحی که او در نظر داشت) ازدواج با ((عبدالله)) را پذیرفت. (۳۴۹) البته بعد از آن که به اعتراف همه مورخان، فاطمه (سلام الله علیها) یک سال بر مزار همسر ۳۵ ساله شهید خویش در ((بقیع)) خیمه زده و به عزاداری پرداخته بود. اضافه بر این، باید توجه داشت، حساب ((عبدالله بن عمرو)) چون ((عبدالله عمر)) و ((محمد بن ابی بکر)) از نظر اهل بیت (علیهم السلام) با حساب آباء و اجداد آنان جدا بوده است، و آنان در اثر معاشرت با اهل بیت (علیهم السلام) و تحول شرایط زمان، به حدی رسیده بودند، که بتوانند با دودمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندان رسالت، ارتباط و حتی پیوند ازدواج داشته باشند، چنانکه محدث قمی (۳۵۰) و دیگران اصل ازدواج فاطمه (سلام الله علیها) با ((عبدالله بن عمرو بن عثمان)) را مورد تایید قرار داده اند. (۳۵۱) علاوه بر این، تعدادی از مورخین، عبدالله بن عمرو، را، مردی سخاوتمند، کریم، شریف، شجاع، نیکوکار، و راوی حدیث از پدر خود (عمرو)، عبدالله بن عمر، ابن عباس، عبدالرحمن بن ابی عمره، حسین بن علی (علیه السلام)، رافع بن خدیج و دیگران دانسته اند. (۳۵۲) و علم و دانش و دینداری و ارتباط او با معارف اهل بیت

(علیهم السلام) مورد تایید قرار گرفته است. به هر حال، فاطمه دختر سیدالشهداء (علیه السلام) با توجه به مصائب فراوان، به ازدواج مجدد چندان مایل نبود و شاید هم می خواست بقیه عمر را، در سوک عزیزان کربلا- و مرگ شوهر محبوب خود تنها بگذراند، اما بر اساس مصالح دینی و اجتماعی و اصرار مادر خود و جلب رضایت او ازدواج با ((عبدالله)) را پذیرفت. (۳۵۳) فاطمه ((با برقراری پیوند ازدواج به خانه ((عبدالله بن عمرو عثمان)) وارد شد، و در آن خانه مورد محبت و علاقه فراوان عبدالله قرار گرفت، در قلب او جای داشت، و عبدالله هم با همه وجود به خدمت او می پرداخت، زیرا وی به همسر با شخصیت و بزرگواری دست یافته، که از نظر اصالت خانوادگی، و سخاوت و کمالات انسانی در سطح بلندی قرار داشت، و باید گفت: فاطمه (سلام الله علیها) مظهر جمال و کمال بود، و کمتر زنی را می توان یافت، که این دو خصلت ارزشمند در او تحقق یافته باشد، و به راستی هر زنی دارای این دو خصلت باشد، به اوج عظمت و قله شخصیت عروج کرده، و بدین جهت فاطمه (سلام الله علیها) بر سویدای قلب عبدالله حکومت می کرد و زندگی آنان سرشار از وفا و صفا می گذشت)). (۳۵۴) باری، زندگی تازه فاطمه (سلام الله علیها) با عبدالله بن عمرو، در مدینه هم چنان ادامه می یافت و فاطمه از همسر جدید هم دارای سه فرزند گردید، که به نامهای: محمد، قاسم و رقیه نامیده شده اند. (۳۵۵) عبدالله بن عمرو، غیر از علم و دانش و روایت حدیث و ارتباط با معارف دینی، در زمینه شعر و شاعری هم قدرت و توانایی داشت و غزلهایی هم می سرود، به همین جهت، محدث قمی می نویسد: عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان، از شعرای مشهور ((بنی هاشم)) بود، به غزل سرایی شهرت داشت، و یک بار هم درباره ((جیداء)) مادر ((محمد بن هشام مخزومی)) دایی ((هشام بن عبد الملک)) حاکم مکه، غزل طنزآمیزی سرود، و محمد او را در مکانی میان مکه و نزدیک طائف، به نام ((عرج)) زندانی کرد. قبل از آن او را در بازار گردانیدند، مدت نه سال به زندان محکوم کردند، و او را آن قدر شلاق زدند، که جان خود را از دست داد، و به همین جهت که او در ((عرج)) زندانی شده بود، با عنوان شاعرانه ((عرجی)) شهرت یافته است. (۳۵۶) علاوه بر این، به ((عبدالله بن عمرو)) لقب ((مطرف)) هم داده بودند، زیرا وی مرد زیبا و خوش سیمایی نیز بود، و به خاطر زیبایی او ((مدرک بن حصن)) سروده بود: من هر گاه به حضور ((عبدالله بن عمرو)) وارد می شوم، در برابر جلوه زیبایی او به خضوع می افتم و احساس آرامش می کنم. (۳۵۷) چنانکه ((عبدالله)) وقتی هم، که در زندان ((محمد بن هشام)) در ((عرج)) به سر می برد، سروده بود: مثل این که من در میان آنان آدم بی اصل و نسبی بودم، و با آل ((عمرو)) نسبت و قوم و خویشی نداشتم. آنان مرا ذلیل و تباه کردند، اما چه جوانمردی را به ذلت کشانند، و روزگار زشت و غیر قابل توصیفی را برای او به وجود آوردند. من به هنگام هجوم سختی ها و گرفتاری ها، صبر و مقاومت را پیشه می سازم، در حالی که سر نیزه های آنان به گلوی من فشار می آورد. هر روز مرا در میان مردم می گردانند، و من از این ظلم و آوارگی به خدا شکایت می برم. (۳۵۸)

فرزندان دیگر

همان طور که در فصل یازده مطالعه کردیم، فاطمه دخت ارجمند حسین (علیه السلام) از همسر اول خود ((حسن مثنی)) دارای سه فرزند پسر شده بود. همچنین مورخین نوشته اند: فاطمه از همسر دوم خود ((عبدالله بن عمرو)) هم دارای سه فرزند به نامهای: محمد، قاسم و رقیه گردیده بود (۳۵۹) که از خصوصیات زندگی قاسم و رقیه در تاریخ جز نام و نشان چیزی به دست نیاوردیم، فقط ((ابن قتیبه دینوری)) می نویسد: قاسم بن عبدالله، از خود نسلی به جای نگذاشته است. (۳۶۰) اما درباره فرزند اول او، یعنی ((محمد بن عبدالله بن عمرو)) خوشبختانه تاریخهای مختلف، مطالب لازم و در خور توجهی را بیان داشته اند، که به مطالعه آن می پردازیم:

فرزند اول فاطمه دختر سیدالشهدا (علیه السلام) از ((عبدالله بن عمرو بن عثمان)) محمد است، که به خاطر زیبایی و جمال پر جلوه ای که داشته است، او را ((محمد دیباج)) نامیده اند (۳۶۱) و به نظر می رسد ((دیباج)) همان عربی شده ((زیبا)) باشد. خلاصه، محمد دیباج برادر مادری ((عبدالله بن حسن محض)) به برادر خود ((عبدالله)) علاقه زیادی داشت، عبدالله هم محمد را بسیار دوست می داشت و با او در مسایل ظلم ستیزی با خلفای جور در ارتباط بود، و در جلسه ای که در ((ابواء)) برای تصمیم گیری برای مبارزه با ((منصور دوانیقی)) تشکیل داده بودند محمد شرکت داشت. (۳۶۲) به همین دلیل وقتی ((منصور دوانیقی)) از این محبت و ارتباط مبارزاتی با خبر شد، دستور داد ((محمد دیباج)) را به مدینه بیاورند، آن گاه او را مورد سرزنش زیاد قرار داد، و دستور داد شصت ضربه شلاق به او بزنند، و او را به زندان بیندازند. (۳۶۳) ((ابن قتیبه دینوری)) و دیگران نوشته اند: به خاطر زیبایی ((محمد)) به او لقب دیباج دادند، او مرد خردمند و با شخصیتی بود، نمازهای طولانی می خواند، و مردم درباره او می گفتند: همانا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و همانا فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و به خصوص در نظر مردم ((شام)) دارای آن قدر احترام و عظمت بود، که می خواستند برای پیشوایی مبارزه با ظلم و ستم خلفای غاصب با او بیعت کنند. (۳۶۴) ((محدث قمی)) می نویسد: فرزندان امام حسن (علیه السلام) تا مدت سه سال در مدینه زندانی بودند، در سال ۱۴۴ هجری، منصور دوانیقی وقتی از حج بر می گشت، در محل ((ربذه)) توقف نمود و دستور داد: ابواهر، زندانبان او، که مرد خشن و تند خویی بود، زندانیان مدینه را به ((ربذه)) ببرد. وقتی زندانیان را از مدینه حرکت دادند، ((محمد دیباج)) هم در حالی که سخت به غل و زنجیر کشیده شده بود، در میان آنان قرار داشت، و آن گاه که امام صادق (علیه السلام) این منظره دل خراش را از پشت پنجره اطاق خود مشاهده می کرد، سخت گریه کرد، تا جایی که محاسن او از اشک چشم خیس گردید و اشک از صورت او می ریخت، و بر بی وفایی ((انصار)) که موجب لوٹ شدن بیعت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و آوارگی فرزندان و نواده های آن حضرت گردیده بودند، نفرین فرستاد. (۳۶۵)

مرثیه مدینه

آن روز که ذریه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه به اسارت منصور دوانیقی در آمدند و به غل و زنجیر کشیده شده بودند، حدود سال ۱۴۴ هجری بود و ۱۳۳ سال از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گذشت. مدینه به خاطر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعتبار یافت و عنوان ((دارالایمان)) گرفت و میزبانان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم لقب امتیاز آفرین ((انصار)) را دریافت داشتند. انصار از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میزبانی خوبی به عمل آوردند و در شعاع نور هدایت قرآن کریم، عزت و عظمت و شوکت و شخصیت انسانی یافتند. در دیوار و کوی و برزن این شهر شاهد این عزتها و عظمتها بود، اما پس از گذشتن حدود یک قرن، این شهر شاهد است، که در اثر سست عنصری های ((انصار)) به بیان امام صادق (علیه السلام) در مورد حمایت نکردن از حق و خلافت مسلم علی (علیه السلام)، چنان آب زلال خلافت از مجرای خود به بیراهه رفته، که در مدینه الرسول، آل رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) به اسارت گرفته می شوند و به غل و زنجیر کشیده می شوند، و امام صادق (علیه السلام) بر آن فاجعه اشک می ریزد. بنابراین، بر این فاجعه، مدینه هم مرثیه می سراید و لباس سوک به تن کرده است، چنانکه بر بی وفایی ((انصار)) و اسارت و مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام)، من هم اشک می فشانم، اگر چه حرکت آن مبارزان به طور کامل مرضی نظر امام صادق (علیه السلام) نبود، و آنان برای دفاع از اسلام و اجرای امر به معروف و نهی از منکر، توصیه های حضرت امام صادق (علیه السلام) را مورد توجه دقیق قرار ندادند! خلاصه، فرزندان و نواده های امام حسن (علیه السلام) با ((محمد دیباج)) در حالی که در طی آن مسافت همه در غل و زنجیر بودند، آنان را به ((ربذه)) وارد کردند، آنان را مدت زیادی میان آفتاب داغ نگه داشتند، اما بعد یکی از ماموران ((منصور)) از میان جمعیت در بند، سراغ

((محمد دیباج)) را گرفت ، محمد خود را معرفی کرد، و او را نزد ((منصور)) بردند، اما طولی نکشید که صدای ضربه های تازیانه هایی که ماموران ((منصور)) بر بدن ((محمد دیباج)) می نواختند، فضا را پر کرد و ضجه های او را افراد اسیر و دربند می شنیدند! وقتی ((محمد دیباج)) را نزد یاران و برادران برگرداندند، صورت زیبا و پوست سفید بدن او یک پارچه سیاه شده ، و در اثر ضربه شلاق یک چشم او هم از حلقه بیرون پریده بود! و از شدت تشنگی هم بسیار رنج می برد، اما کسی از یارانش هم به خاطر وضع خشمناک و خطرناکی که ((منصور)) به وجود آورده بود، جرات نمی کرد نزدیک شود و آبی به او بدهد، که در اینجا برادر او ((عبدالله محض)) فریاد زد: آیا کسی نیست که به فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آب بدهد؟ آن وقت مردی از اهل خراسان نزدیک رفت و مقداری آب به او داد. آن طور که تاریخ می نویسد: ضربه های تازیانه هایی که به دستور منصور بر بدن ((محمد دیباج)) زده بودند، بدن را چنان مجروح و غرق در خون ساخته بود، که وقتی خواستند لباس را از بدن او بیرون آورند ممکن نمی شد، بدین جهت لباس و بدن را با روغن زیاد خیس کردند و آن لباس را از بدن بیرون آوردند، اما مشاهده کردند پوست بدن هم با لباس او کنده می شود! (۳۶۶) علامه شیخ عبدالحسین امینی نوشته است : به دستور ((منصور)) دوپست و پنجاه ضربه تازیانه بر بدن دیباج ((محمد بن عبدالله عمرو)) زدند و شاعر معروف شیعی ((ابو نواس حمدانی)) هم ، در حالی که ستم آن ظالمان را مورد سرزنش سخت قرار می دهد، می سراید: شما بد پاداشی به ((بنی حسن)) دادید، آخر پدر و مادر آنان پیشوایان هدایت و بزرگواری بودند. هیچ قانونی شما را از ریختن خون آنان باز نداشت ، و به راستی شما برای هیچ سوگند و قوم و خویشی و عهد و پیمانی مرزی نگه نداشتید. چگونه این افراد را به اسارت در آوردید، در صورتی که اجداد آنان در ((جنگ بدر)) اسیران شما را مورد عفو و مهربانی قرار دادند؟ چرا به بدن ((دیباج)) شلاق نواختید، و چرا دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را مورد دشنام و اهانت قرار دادید؟ (۳۶۷)

به سوی زندان کوفه

پس از آن مرحله شکنجه فرزندان امام حسین (علیه السلام) و نواده او ((محمد دیباج)) در بیابانهای ((ربذه)) منصور دوانیقی دستور داد آنان را برای بردن به ((کوفه)) حرکت دهند. منصور و مزدوران وی و از جمله ((ربیع حاجب)) حرکت کردند، منصور در محملی نشسته بود و فرزندان حسن (علیه السلام) را با شکم گرسنه و لب تشنه در حالی که بر شترهای بی جهاز و با غل و زنجیر بسته بودند، به سوی کوفه حرکت می دادند. وقتی ((عبدالله بن حسن (علیه السلام))) مشاهده کرد، منصور خود در محمل زرنگار نشسته و فرزندان و نواده های امام حسن (علیه السلام) را در آن بیابان سوزان ، با آن وضع دل خراش حرکت می دهند، خطاب به او فریاد زد: ای ابو جعفر! ما با اسیران شما در روز ((جنگ بدر)) چنین کردیم ؟ منظور او داستان اسارت ((عباس)) جد منصور و عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، که وقتی به اسارت ارتش اسلام در آمد، و او را به زنجیر کشیدند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سخت ناراحت شد و حتی خواب هم به چشم او نمی آمد، تا آن که دستور داد، زنجیر را از دست و پای ((عباس)) باز کردند. (۳۶۸) ((ابوالفرج اصفهانی)) نوشته است : منصور برای اذیت بیشتر به ((عبدالله بن حسن)) دستور داد: شتری را که ((محمد دیباج)) مجروح را بر آن سوار کرده بودند، از جلوی عبدالله حرکت دهند، اما وقتی چشم عبدالله کهنسال به بدن مجروح و خون آلود ((محمد)) افتاد چنان ضجه زد، که کسی تا آن روز عبدالله را آنقدر ناراحت و بی تاب مشاهده نکرده بود. (۳۶۹)

زندان مخوف

بالاخره ، محمد دیباج فرزند فاطمه دختر سیدالشهدا (علیه السلام) و سایر افراد جوان و کهنسال ((بنی حسن)) را به کوفه رساندند،

و در زندانی که برای حبس نمودن ((بنی هاشم)) تشکیل داده بودند، و در کنار ((نهر فرات)) و ((پل کوفه)) قرار داشت زندانی نمودند. از وضع دردناک این زندان، تاریخ داستانهای غمباری را بازگو می کند: زندان در زیر زمین قرار داشت و به قدری تاریک بود، که میان شب و روز را نمی شد تشخیص داد. (۳۷۰) برای آن محل تقاضای حاجت ترتیب نداده بودند، بدن های زندانیان در اثر رطوبت و هوای آلوده متورم و رنجور شده بود، آنان به درستی نمی توانستند وقت نماز خواندن را تشخیص دهند، بدین جهت نواحه های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در هر شبانه روز، حفظ یک ختم قرآن را انجام می دادند، و هر ختم قرآن را به پنج قسمت تقسیم نموده، و پس از پایان هر قسمت، آن را وقت نماز محسوب می داشتند و به انجام آن و فریضه اقدام می نمودند و روزگار سختی و تلخی را پشت سر می گذاشتند. (۳۷۱) یوسف بن قراوعلی بغدادی، متوفای ۶۵۴ هجری در دمشق (۳۷۲) و معروف به ((سبط بن جوزی)) می نویسد: بیست نفر از فرزندان امام حسن (علیه السلام) در آن زندان بسر می بردند (۳۷۳) که به قول ((مسعودی)): ((منصور دوانیقی)) سلیمان و عبدالله، فرزندان داوود بن ((حسن مثنی)) را، با موسی فرزند ((عبدالله محض)) و حسن بن جعفر (یعنی چهار نفر از بیست نفر) را آزاد کرد، و بقیه افراد در همان زندانی که در ((ساحل فرات)) نزدیک ((پل کوفه)) قرار داشت ماندند، سقف زندان بر سر آنان خراب شد، و جان خود را از دست دادند و در همان جا مدفون شدند، و مزار و مقبره آنان تا زمان ما، که سال ۳۳۲ هجری می باشد، مشخص و برقرار است و زیارت گاه مردم می باشد. (۳۷۴) و سخن حضرت حسین (علیه السلام) که درباره فاطمه دختر خود پیش بینی کرده بود، و فاطمه آن را از پدر خود و دیگران روایت نموده بود، به وقوع پیوست. فاطمه روایت کرده است: پدرم حسین بن علی (علیه السلام) فرموده: هفت نفر از فرزندان تو، در کنار نهر فرات مدفون می گردند، که (جز امامان معصوم (علیه السلام)) از اولین و آخرین، کسی به مقام آنان نمی رسد. (۳۷۵) اما درباره ((محمد دیباج)) گویا همان روزهایی که ((بنی حسن)) در زندان کوفه بسر می بردند، منصور دستور داد او را از زندان بیرون آورند، و تازیانه بزنند، آن گاه دستور داد سر او را از تن جدا کنند و ماموران، سر بریده ((محمد دیباج)) را به منطقه خراسان، که ((محمد بن عبدالله محض)) طرفداران زیادی داشت ببرند و سوگند یاد کنند: این سر بریده ((محمد بن عبدالله)) فرزند فاطمه دختر حسین (علیه السلام) است (۳۷۶) تا مردم مایوس شوند و از خروج و قیام علیه حکومت صرف نظر نمایند. (۳۷۷) بدین ترتیب فاطمه دختر حضرت حسین بن علی (علیه السلام)، که روزگاری در نهضت کربلا حضور یافته بود، زمانی با از دست دادن عزیزان خویش در کربلا به سوک مبتلا شده بود، سالیانی را هم با درد اسارت و آوارگی و زندانی شدن و شهادت فرزندان و نواحه ها و همچنین همسر دوم خود گذرانده بود، داغ شهادت فرزند دیگر یعنی ((محمد دیباج)) را نیز به جان خرید، و همچنان مقاوم و صبورانه، روزگار می گذرانید.

وفات و آرامگاه

فاطمه دختر سیدالشهدا (علیه السلام) هم غم ها و دردها را تحمل می کرد، و هم خانه اش در مدینه محل مراجعه زنان و مردانی بود، که برای دریافت فضایل اخلاقی و آموختن احکام دین بدانجا می آمدند و با معرفت و آگاهی باز می گشتند. آن طور هم که عموم مورخان نوشته اند، فاطمه در واپسین سال های آخر عمر، از مدینه با بعضی از فرزندان خود به مصر هجرت کرده، و در آنجا به زندگی خود ادامه می داده است، ولی علت این هجرت چه چیزی بوده است؟ نمی دانیم! و شاید هم دست تقدیر الهی، برای حفظ خون و پیام امامت و شهیدان کربلا، این یادگار و پیام آور کربلا را به آن سامان کشانده، تا پرچم حق در آنجا نیز همچنان برافراشته بماند. محدث قمی، نوشته است: فاطمه دختر حسین (علیه السلام) به سال ۱۱۷ هجری در مدینه چشم از جهان فرو بست. (۳۷۸) اما عموم مورخین وفات فاطمه (سلام الله علیها) را به سال ۱۱۰ هجری و در ((مصر)) دانسته اند (۳۷۹) با این حساب که تا کنون سن فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) را در عاشورای سال ۶۱ هجری حدود بیست سال تخمین زدیم، وی در سال ۴۱ هجری

در مدینه چشم به جهان گشوده، و به سال ۱۱۰ هجری قمری که خواهرش ((آمنه)) معروف به ((سکینه)) در مدینه چشم از جهان فرو بست. (۳۸۰) فاطمه هم به بستر خاک مصر آرمیده و حدود هفتاد سال داشته است. به هر حال، مورخین آرامگاه فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) را در محل ((درب احمر)) در کوچه ای که اکنون ((کوچه فاطمه نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) -- نام دارد، و در آنجا مقام و مسجد شکوهمندی هم تاسیس گردیده می‌داند. (۳۸۱) ابن بطوطه ابو عبدالله، محمد بن محمد بن عبدالله طنجی، جهانگرد معروف متولد ۷۰۳ در طنجه و متوفای سال ۷۷۹ هجری در ((مراکش)) در سفرنامه خویش به نام تحفه النظار فی غرائب الامصار، (۳۸۲) در مورد مسافرت خود به ((مصر)) و درباره آرامگاه فاطمه سیدالشهدا (علیه السلام) می‌نویسد: نزدیک آن مسجد بزرگ، اتاقی هست که قبر فاطمه دختر حسین بن علی (علیه السلام) در آن قرار دارد و در قسمت بالا و پایین قبر، دو قطعه سنگ مرمر نصب شده، که با خط بسیار زیبایی روی یکی از آن‌ها نوشته شده است: بسم الله الرحمن الرحیم، عزت و بقا از آن خداست، او زنده می‌کند و می‌میراند، و مرگ را برای همه موجودات مقرر داشته است، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هم باید برای همه شما سرمشق زندگی باشد، این هم قبر ام سلمه، فاطمه دختر حسین (علیه السلام) است. روی سنگ مرمر دیگری هم نوشته شده: به خط ((محمد بن سهل)) نقاش مصری، و در زیر آن نوشته هم، این سه شعر مکتوب گردیده است: کسی که یک روز در شکم مادر آرمیده بود، اکنون که من زنده هستم، او در میان سنگ‌ها و ریگ‌ها قرار گرفته است. این قبر فاطمه، دختر فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است، و دختر امامانی می‌باشد، که چون ستارگان درخشان بر تارک تاریخ فروغ می‌افشانند. ای قبر که در دل خود، بخشی از دینداری و پرهیزگاری، عفاف و نجابت، و اصالت و بزرگواری را پنهان ساخته ای؟ جاویدان و سر بلند بمانی. (۳۸۳) خلاصه، این که مدفن فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) را به ((مصر)) بدانیم و مثل دکتر محمد هادی امینی، اجماع نظر مورخان را هم برای این مطلب مطرح کنیم (۳۸۴) ادعای صد درصد درستی نمی‌باشد، زیرا ((محدث قمی)) وفات فاطمه (سلام الله علیها) را مدینه دانسته (۳۸۵) و شیخ عبدالرحمن اء جمهوری مصری، متوفای ۹۶۱ (۳۸۶) نیز پس از آن که موضوع مدفن فاطمه (سلام الله علیها) را از قول دیگران در ((مصر)) نقل می‌کند، آن را غیر صحیح می‌داند و می‌گوید: ممکن است آرامگاهی که در ((مصر)) وجود دارد، به جای ((معبد)) و محل عبادت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) ساخته شده، یا آن جا آرامگاه فاطمه دیگری از فاطمه های خاندان نبوت باشد. (۳۸۷) شیخ مومن بن حسن مومن شبلنجی مصری متولد ۱۲۵۰ هجری، پس از آنکه نظریه ((اجهوری)) را مبنی بر اینکه، آرامگاه در مصر ممکن است متعلق به فاطمه دیگری از خاندان نبوت باشد تایید می‌کند، می‌نویسد: آن آرامگاه متعلق به سیده صفیه دختر اسماعیل بن محمد بن اسماعیل بن قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که، شب ۵ شنبه ۹ محرم سال ۳۸۳ هجری، زندگی را بدرود گفته، و در آن جا مدفون گردیده است، و این مطلب به خط بعضی از فضایل بزرگ، در کتاب الانساب شیخ منصور بن عبدالحق اءهریتی فیومی هم آمده است. (۳۸۸) بنابراین آرامگاه منسوب به فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) در ((مصر)) متعلق به ((صفیه دختر اسماعیل)) است، که با هفت واسطه به امام حسن مجتبی (علیه السلام) می‌رسد، و احترام و تکریم او هم لازم می‌باشد، و مدفن فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) در ((مدینه)) را آنطور که محدث قمی و شبلنجی اعتراف کرده اند، و نیز دلیل و شاهی هم مبنی بر هجرت فاطمه (سلام الله علیها) از ((مدینه)) و وفات وی در ((مصر)) نمی‌یابیم، بهتر می‌توان پذیرفت و آن را مورد تایید قرار داد، و قهرا آرامگاه فاطمه (سلام الله علیها) مانند عموم بنی هاشم، در قبرستان ((بقیع)) قرار داشته، که به خاطر تخریب سایر مقابر، از سوی آل سعود، اکنون اثری از آن به چشم نمی‌خورد! در هر حال، درود و رحمت الهی، نثار فاطمه بنت الحسین (علیه السلام)، و همه فاطمه هایی که حیات و ممات آنان در راه احیای حق و معارف اهل بیت (علیهم السلام) صورت گرفته است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صد ها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴ ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با ده ها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی

این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شب: ۵۳-۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائمه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹